هو الموجود والمشهود وهو الحامد والمحمود وفي جميع مراتب الوجود والصلوة
والسلام من الله الودود ومن الملئكة والناس بعدد الرمال والعهود على
الانبياء والمرسلين خصوصاً على النبي الامي الامين المسعود وهو كان نبياً وآدم
بين الطين والماء لمحمود وعلى آله واهل بيته الذين كل واحد منهم عبد الله
مطهر عن لوث الآثام والكنود ولذلك نزلت في شانهم انما يريد الله ليذهب
عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا من المعاصي والعنود وعلى صحابه
الذين قال الله عز وجل في مدحهم محمد رسول الله والذين معه اشداء على
الكفار وان كانوا من آبائهم والجدود رحماء بينهم بالشفقة كاصحاب
الاخدود تريهم ركعا سجدا لا يسالون جزاء السجود يحبون السلم والسجود
للعبادة يهجرون النوم والرقود يبتغون فضلا من الله ورضوانا لا يسأله العبد
سيماهم في وجوههم من اثر السجود فمن عاداهم وآذاهم كالسنة السود

وأن فضة الصحبة فألقى في حضرة المعبود وبينه بين الحق باب مسدود وحجاب ممدود والاجل ذلك خليف عليه من سوء الخاتمة حتى يموت موت المرتد والمردود نعوذ بالله من هذا الحسد والحسود اللهم صل وسلم على انبياءك واولياءك واصفيائك بغير الحساب والعدود اما بعد

پس میگوید بنده نیاز آگین رکن الدین ثبته الله تعالى على الصدق واليقين که این جلد جزء ثالث از کتاب اشارات فریدی المعروف بمقابیس المجالس که مشتمل است بر عبارات لطیفه واشارات شریفه از ملفوظات حقائق ومعارف بیان وکلمات دقائق توحید وعرفان وحالات ذوق ووجدان شیخ کامل مکمل قدوهٔ قائلین بوحدت وجود اسوهٔ مشاہدین بشهود حق درہر موجود مجلی جمال ذات مطلق منتہی کمال اسما وصفات حق منبع دقائق ناسوت مجمع حقائق ملکوت محیط اسرار جبروت مہبط انوار لاہوت رہنمائے عارفین مقتدای محققین رحمت للعلمین فرید در تجرید وتفرید سیدنا وشیخنا ومرشدنا ومولانا حضور حضرت خواجه غلام فرید ابقاه الله تعالى ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه اللهم . بارک على سیدنا وشیخنا ومرشدنا ومولانا وعلى آله واولاده الفخام وعلى احفاده واصحابه العظام وعلى احبابه واتباعه الكرام ۔ نوشته آمد بتوفیق الله الاتیم اردو الاختتام مقبوس اول بوقت چاشت روز دوشنبه بتاریخ چهارم از جمادی الاولی سال سیزده صد وچهاردهم ہجری المقدس دولت پابوس وزیارت حضور اقدس که عبادتی وسعادتی بهتر ازین نیست میسر شد در صفه شرقی بر آستانه روضهٔ مقدسه در کوٹ شریف مجلس دوم از عرس مبارک حضور حضرت خواجه فخر الملة والدين فخر جہان صاحب الوصال رضی الله تعالى عنه شروع گشته بود وحضور حضرت خواجه ابقاه الله تعالى ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه ہمان وقت از

فرمودند که این هم تجربه کرده بودم که باوجود کثرت ووفرت کبوتران بربام کعبهٔ شریف چند کبوتران
محدود می نشستند. یک کبوتر یا دو یا سه کبوتران می نشستند. و روزی دیده بودم که
هیچ کبوتران نیز نشسته بودند. زیاده ازین گاهی ندیده ام. بعدازان فرمودند که این هم تجربه
کرده بودم. که بر دیوار فیض بار کعبهٔ معظمه بیخال کبوتران را هرگز ندیده ام بعدازان
فرمودند روزے دیدم که چیزے سفید بر غلاف شریف نمایان است خیال کردم که شاید
همین پس افگنده کبوتر است دو سه روز نگریدم. و در دیدنش کوشش نمودم. آخر
معلوم شد که پنبه آویخته است پس افگنده کبوتر نبود. بعدازان فرمودند. که چون حد حرم
نبوی دیگر بود. و این حرم شریف که الآن موجود است. از پس آن زیاده همین وفراخ
شده است. پس بدل گفتم که در حد حرم نبوی ببینم. که آیا آنجا نیز بیخال کبوتران است یا نه
مگر آن جا هم بیخال بود. و در دیگر اکناف و اطراف ور دایا حرم بسیار بیخال کبوتران می باشد
که نشست کبوتران در انجا است. و در انچه خاص بیت الله است آنجا پس افگنده کبوتران
هرگز وقطعاً قطعاً نیست. بعدازان فرمودند که دیگر طرفه در مکه معظمه این دیده بودیم. که
خران و شتران هم آنقدر که در بازار مکه معظمه می بودند در هیچ شهر نباشد. و با وجود این
هجوم و انبوه که مردم با آنها مساس کرده رفتندی. هیچکس را لگد نزدندی آنگاه فرمودند.
که دیگر حکایت پر تعجب اینست که در بازار مکه معظمه خصوص در گوشه بازار صفا و مروه بسیار
از بسیار سگان افتاده بودندی. و بر راه خفتندی. و از کثرت انبوه خلق بازاری و طواف
کنندگان درمیان صفا و مروه پروائی نداشتندی. و نه بر دروازه کسے جهته
نان رفتندی. اگرچه دران بازار نان بائیان نشسته نان و گوشت می فروختند.
تاهم آنها خفته ماندے. گویند کسے بر پائے یکے سگ ازان سگان بر در تمام

آب بر زمین افتاده بالای اعضاء وضو رسد۔ و بر چارپائی کہ بس چند تار گسترده بودند
و بران حضور خواجہ ابقاه اللہ تعالیٰ نشستہ وضو می کردند۔ پس ازان روز ہر بار کہ دیده ام
حضور خواجہ ابقاه اللہ تعالیٰ ببقائہ ہنگام وضو زیر چارپائی گیاه تلہ خرید کنانیده می گسترانید
آنگاه بر چارپائی کہ بران کس پاکل گسترده بودی۔ نشستہ وضو می فرمودند بعد ازان
حکیم خدابخش سکنہ گوٹھہ چینی کہ مرید حضور حضرت قبلہ سلطان الاولیاء برہان الصفیا
شیخ پیشو خنا صاحب الروضہ رضہ بوده است۔ بیامد و قدمبوسی حضور خواجہ ابقاه اللہ تعالیٰ
ببقائہ و نفعنا وایاکم ببقائہ حاصل کرده نشست نہایت پیر شده بود و فرتوت گشتہ و اصم گردیده و کوژ پشت
شده بود حضور نہایت متوجہ شدند و ازوی پرسیدند کہ چند سالہ بودی کہ مرید حضرت قبلہ شیخ شیو خنا شدی عرض
کرد کہ ہشت سالہ عمر داشتم و بعد از مرید شدن من چہار و پنج سال گذشتہ کہ حضور
شیخ من وصال کرده اند۔ و بعد از مرید شدن دو بار زیارت حضور پیر دستگیر خود نموده ام
و دران وقت کہ حضور پیر من وصال کرده اند من چہارده سالہ بودم۔ یکی از حضار
مجلس پرسید کہ این پیر مرد وظائف نیز از حضرت قبلہ صاحب الروضہ آموختہ باشد
حضور حضرت خواجہ ابقاه اللہ تعالیٰ ببقائہ فرمودند۔ آری وظائف ہم ازان حضرت
قبلہ میدارد۔ چنانچہ دعای کبیر کہ روز و شب در ورد مینماید۔ آن نیز از جناب آنحضرت بوی
رسیده است بعد ازان حکیم خدابخش عرض کرد۔ وقتیکہ مرا والدم مرید کنانید حضور حضرت
قبلہ پیر دستگیر در حق من بہ پدرم خطاب کرده فرموده بودند کہ ای یار این پسر تو خوش
خواہد گذرانید بعد ازان حضور حضرت خواجہ ابقاه اللہ تعالیٰ پرسیدند کہ خلفائی
حضور حضرت قبلہ سلطان الاولیاء صاحب الروضہ را ہم دیده بودی وی عرض کرد۔
کہ چند خلفائی حضور حضرت قبلہ پیر خود را دیده ام۔ چنانکہ حضرت مولوی سلطان محمود صاحب

و مولوی و حضرت مولوی عبدالله صاحب ٹھٹھار احمد پوری و حضرت مولوی نور محمد
صاحب ٹڑا محمد پوری و حضرت مولوی شرف الدین صاحب یاردی این همه حضرات
را دیده ام۔ و حضرت خواجه محمد سلیمان تونسوی را سه مرتبه دیده ام و دو ماه بخدمت ایشان
اقامت کرده برکات صحبت حاصل نمودم بعد ازان گفت که حضرت مولوی صاحب
خواجه عبدالحسن جیرپوری را من سه مرتبه دیده ام۔ برمن بسیار مهربانی می فرمودند۔ و مولوی محمد
صاحب که مرید حضرت خواجه محمد جمال الدین ملتانی است او را هم دیده ام۔ بعد ازان
در دل سال مسرل این احقر راقم الحروف افتاد که از جناب حضور خواجه الله الله تعالی
سرگرم که اکنون عمر این حکیم صاحب یکصد سال رسیده باشد آماده شدم که عرض کنم مگر حضور
خواجه ابقاه الله تعالی بشاکرین خطره من آگاه گردیده فرمودند سبحان الله که این مرد
اکنون صد ساله عمر دارد۔ مقوس سیوم بوقت سحر روز چهارشنبه بتاریخ
سیوم از ماه جمادی الاولی سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس درین مجلس
عرس مبارک حضرت خواجه نارووالہ صاحب لکّا این یک مجلس درین یوم حضور حضرت
خواجه ابقاه الله تعالی بعد از ختم عرس مبارک حضرت فخر الاولیاء برهان الاصفیا
رضی الله عنه در گوشه شریف مسرور و محفوظ و موجود بودند۔ دولت پائی بوس در زیارت حضرت
اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست میسر شد و آلان در سرائے دل سرگرم بود جه
و صوفیان درود جه۔ و جوش خرم جول مجلس تمام شد ختم خوانده برخاستند۔ و فرض
ظهر بجماعت گذارده اندرون روضه مقدسه رفتند۔ آداب زیارت حسب دستور بجا
آورده از جانب سرانه مراقب دور الوگشته دست رفاقت بسته نشستند اندرین ایام
صاحبزاده سید غلام احمد شاه احمری مع چند صاحبزادگان احمری که بعزم سفر عرس مبارک

حضرت خواجہ فخر الاولین والآخرین خواجہ غلام فخر الدین فخر جہان رضی اللہ تعالیٰ عنہ
آمدہ بودند۔ وغلافی کہ چندمدت برمزار پرنور بارحضور شیخ المشارق والمغارب شمس العارفین
حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والدین اجمیری رضی اللہ عنہ ملبوس بودہ وشرف مسا
حاصل کردہ بود۔ در قاب مسمی کلان داشتہ از وثاق خود بر سر برداشتند۔ وباہم صاحبزادگا
اجمیری وقوالان اجمیری بسوی روضہ مطہرہ منورہ روانہ شدند۔ چون بر تلہ برآمدند مخدوم
مخدوم غریب شاہ صاحب سکنہ شہر سلطان بارشاد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ
جہت استقبال پیش رسید۔ وآن قاب غلاف مبارک را از صاحبزادہ غلام احمد شاہ
گرفتہ بر سر خود برداشت وروانہ شد۔ وقوالان بدستور بسرود وغزلیات مدح تمامی
خواجگان چشت سرایان ہمراہ میرفتند۔ وصاحبزادگان اجمیری ودیگر صوفیان وفقراء ودیگر
مخلوق از عوام الناس ہم بکثرت انبوہ آوردہ وجمع گشتہ باذوق وشوق بعضے کسان
گریان ونالان بیسان آہستہ بطرف روضہ شریف می آمدند تاکہ بر دروازہ آستانہ
شریف رسیدند۔ حضور حضرت خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ پیشتر یک لحظہ از آمدن ایشان
از جائیکہ نشستہ بودند برخاستہ در دروازہ روضہ مقدسہ بدیوار تکیہ کردہ ایستادہ اند
چون نظر حضور خواجہ بران غلاف وصاحبزادگان افتاد ہر دو دست مبارک بر جبین
نور آگین نہادہ بسوی آن غلاف وآن صاحبزادگان سلام کردند۔ چون مخدوم غریب شاہ
وصاحبزادگان اندر روضہ شریف داخل شدند قوالان در صفہ استادہ سرود گویان بودند
پس مخدوم غریب شاہ قاب غلاف شریف را بر سر اشرف حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ
ببقائہ نہاد۔ گر صاحبزادگان اجمیری از روے ادب آن قاب را بایادی خود از سر
حضور مرفوع کردہ رفتند۔ وحضور زیر آن قاب آہستہ آہستہ بسوی مزارات شریف

می رسید. این وقت دست این بنده راقم الحروف سر در پای علاقه بود الحمد لله
علی ذالک آخر بمرادِ مرادِ حضرت صاحب قبله سلطان الاولیا برہان الاصفیا شیخ
سید جیا صاحب الرحمه رسیده آنجا ایستاده بودند و علاقه را سید غلام شاه صاحبزاده
وا نموده کشاد بر ہر سه مزارات جمیع الفیوضات والبرکات پوشانیدند و آن علاقه
سبز که آنچنان وسیع و سیما بود که بر ہر سه مزارات درست آمد بلکه از ہمه جوانب واطراف
افزون و زیاده فرو آویخته بود و ہنگام پوشانیدن علاقه شریف بر مزارات ہمه مردم را
ذوق و جوش بسیار دست داد و ہمه گریان بودند بعد ازان صاحبزاده سید
غلام شاه صاحب بر سر شریف حضور خواجه القاه الله تعالی بمعائنه للعما و ایاکم بلقائه
و دستاری که در حالت زیر علاقه نهاده بود بر او بر بست این وقت ہمه حاضرین را ذوق و جوش زیاده بر
گردید کمال فرحت و مسرت پیدا شد مبارکباد گفتند بعد ازان بر صاحبزاده سید غلام احمد شاه که پوشش
صندل سوده ازان جا برداشته ہمان بر سینه مبارک حضور بستند و دیگر پوشش را کشاده اندک از ان برد
و ورد بال مبارک حضور خواجه القاه الله تعالی بمعائنه در او تناول فرمودند و باقی پوشش
را حصار کشیده ہمچنان آنکه ازان سبز که این بنده راقم الحروف را نیز تشبیه رسیده است
انگاه حضور خواجه القاه الله تعالی بمعائنه در دروازه شمالی روضه مقدسه نزدیک حجره
شستن بروایت ظهر که مکرر ادا کرده بود بملاقات ہمه فرمودند. انگاه از سر مزارات شریف سبز سهید
این سبز که صاحبزاده احمدی بوسه گرفت می آمد و نیز خود بالای بر پای مبارک حضور
خواجه القاه الله تعالی می نهادند و حضور خواجه القاه الله تعالی بمعائنه سر آن علیحده را
بوسه می دادند ازان دعا خواستند. و بر جای بسته سر کشاده مزار پر انوار حضرت
شیخ العالم رضی الله عنه بوسه دادند. و انگاه چشم چپ را نهادند انگاه چشم راست را

ہمانجا بالیدند و ہمچنین رو برو ی مزار فیض آثار حضرت قبلہ محبوب الٰہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
و حضرت قبلہ صاحب الروضہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ آداب و نیاز بجا آوردہ از روضہ
مقدسہ بیرون آمدند و بصومعہ خاص تشریف فرما گشتند تبتلیہ- این بندہ راقم الحروف
از خدمت صاحبزادہ غلام احمد شاہ صاحب اجمیری برجای خود پرسید کہ این
غلاف متبرک و متین چگونہ آوردہ اید گفت بارشاد و بشارت حضرت خواجہ بزرگ
شمس العارفین خواجہ معین الحق الدین حسن سنجری اجمیری رضی اللہ عنہ و عن تابعیہم آوردہ ایم
مقبوس چہارم بوقت عشا رشب پنجشنبہ بتاریخ ہفتم از ماہ جمادی الاولیٰ سال سیزدہ
صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس کہ قبادتی و
سعادتی بہتر ازین نیست حاصل گشت حضور حضرت خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ
ونفعنا و ایاکم بلقائہ اندر روضہ مطہرہ رفتہ از جناب حضرات مشائخ خود رضی اللہ تعالیٰ عنہم
مرخص شدہ بیرون آمدند- و در صفہ شرقی کہ مجلس اعراس در آن می باشد در گوشہ اش
کہ قریب صفہ شمالیست برای بیعت کردن مردم کہ بدرجہ کمال منتظر امتثال بشرف
نعمت بیعت ایستادہ بودند نشستند پس اول تا دیر بسیار مراقبہ کردند آنگاہ سر مبارک
را از جیب عالم غیب بالا بر آوردہ پشمینۂ خاص ملبوس خود را وا نمودہ بگسترانیدند-
و فرمودند کہ این پشمینہ را بر سر آوردن ضرورت نیست صرف بیعت شوندگان را
لازم است کہ این را در دست گرفتہ دارند اگر زیر پشمینہ بیایند ہم رواست- پس
اکثر مردم زیر چادر پشمینہ آمدہ در دست گرفتہ نشستند و دیگران کہ بیرون از پشمینہ
بودند آن را بدست گرفتند- آنگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ از یک طرف آن
پشمینہ را گرفتہ مراقب شدند تا دیر بسیار زیر لب چیزی میخواندند بعد از آن ہنوز

بیستم بر سر بالین گسترده بود. که فرمودند چه گوئید تو میکشم از گناه ندیسان
شمار تو نه باد ند. آنگاه فرمودند. ای برادران بار چو قبتی را عمر و عصر را دا دیگر ده باشد
واگر تو امید وظیفه هم ادا کند پس عقب هر نماز درود شریف ده بار و صورت اخلاص
ده بار و بعد از نماز عشا کلمهٔ توحید لا اله الا الله محمد رسول الله یکصد بار خواندن باشد
واگر زیاده ازین ادا کردن تو امید. پس باید که بعد از نماز عشا درود شریف صد بار
و صورت اخلاص سه صد بار بخوانید بعد ازان فرمودند که همه عالم چیز که امید و همه دست دعا کرده چون
فارغ شدند. پس بعد ازان سر آسمان آورده بر خاستند. و از دو باره همان گوشه شمالی
از صحن بیرون آمدند. و خادم گرام را حکم فرمودند که من تنها بروم کسی از درون آمدن ندهید
خادمان همان پاسبانی کردند پس حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه هم از جانب حق
صحن شمالی رخ مبارک بسوی روضه منوره کرده سر مبارک بجیب آورده مراقب
شدند. ما همه غلامان بار دور ایستاده می دیدیم بسیار دیر گشته بودند هر چند کردند
ابتدا رسول الله انگاه برخاسته بر گوشه روضه مبارک از جانب شمالی بوسه داده از طرف
غربی روضه مقدسه خرامان آمدند. باز دولت خانه تشریف فرما شدند. مقبول بن یحییٰ
بوقت عشا رفت و سلمه تاریخ دوازدهم ماه جمادی الاولیٰ سال سیزده صد و چهار دهم
هجری المقدس دولت پابوس در زیارت حضرت اقدس که سعادتی و سعادتی بهتر
ازین نیست میسر گردیده. مشتاق از برائی دفع بیماری درخواست وظیفه کرد حضور
خواجه ابقاه الله تعالی بنابر آن شخص را حواله مخدوم عزیز شاه صاحب کردند یک
حضور تشریف بودند فرمودند بعد ازان دیگر خوان از برائی وظیفه راه خدا دست بسته
عرض کرد او را به مخدوم صاحب موصوف حواله فرمودند بعد ازان علی بسیار

دروازهٔ فیض آوازه بزبان دربان جهت حصول شرف قدمبوس عرض بیان نموده
وآنجا که حضور رونق بخش بودند مردم بسیار نشسته خیلی جای تنگ بود. فرمودند
کسان برخیزند تا دیگران بر دروازه ایستاده اند بیایند و بنشینند پس چند کسان زود تر
برخاستیم و نیاز بجا آورده بیرون آمدیم. پس اول کسیکه زود تر برخاسته بیرون آمده
است. وی این بنده راقم الحروف بود این استحضار در کوٹ شریف است.

مقبوس ششم بوقت عصر روز جمعه تاریخ پانزدهم از جمادی الاولی سال سیزده صد و
چهارده هجری القدسی دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی
بهتر ازین نیست دست داد اندرین اثنا مولوی محمد امین سکنه چکوڑی ملک گجرات شاه
دوله مرید و خلیفه حضرت مولوی شمس الدین سیال واله که امروز وقت نیم روز وارد
شده بود. جهت قدم بوسی حضور خواجه البقاه الله تعالی باریافت حضور خواجه
البقاه الله تعالی بقائه برای تعظیم و تکریم او دو بار و سر و قد شدند. مگر همانجا استاده ماندند.
وی بیامد و بر اقدام فیض قوام حضور خواجه البقاه الله تعالی سر خود را نهاده افتاده و بوسه
داده چشمان را مالید. حضور خواجه البقاه الله تعالی بقائه بر پا شده همچنان ایستاده
ماندند. وی خود بخود برخاست و دست مبارک حضور را هم بوسید. بعد ازان
بر پای مبارک حضرت قطب الموحدین حضرت صاحبزاده صاحب خواجه محمد بخش ادام الله
تعالی بدوامه که پیش از آمدن وی بجناب حضور خواجه البقاه الله تعالی نشسته بودند
نیز افتاده همانطور آداب بجا آورد. الحق مولوی موصوف بحجز و انکسار و تواضع و نیاز
بدرجه کمال کرد. آنگاه حضور خواجه البقاه الله تعالی بقائه او را نزدیک خود جای
داده نشاندند و از وی خیر عافیت پرسیده استفسار حال کردند وی یک بیک

کنارش کرد حضور خواجه صاحب اعلاه الله تعالی شانه و بعضا دایا کم لطافته آن تواضع و انکسار
و نیازش را دیده بروی رحم بسیار فرمودند بعد ازاں روز بروز وقت کذائی می آمد بروی
کمال شفقت و لطف می فرمودند - وگاه گاه با وی خلوت نیز می نمودند - که وی طالب
راه خدا بود - مقبول شد ہشتم وقت مغرب شب دوشنبه بیستم ماه جمادی الاولی
سال مذکور هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادی سعادت
مستزاد بیعت حاصل گردید - جامی نماز گسترده شد حضور خواجه صاحب اعلاه الله تعالی شانه
خود اقامت گفتند - و نماز بجماعت گذاردند چون از تمام نماز فارغ شدند - یک قاب برار
شیری بارشاد حضور حاضر آوردند حضور قدری در دو طشت انداختند - آنگاه فرمودند
که یک طشت برند داره ڈیوڑھی محلے دہید و یک طشت مولوی محمد امین سکنه چکوڑی
رسانید - و باقی شیری را بر حاضرین این مجلس تقسیم سازند خادمی بر حسب و تقسیم
شیری پرداخت ازاں شیری این بنده را هم حصه رسید بعد ازان هر کس مطالب خود
عرض می کرد و جواب با صواب می یافت چنانچه شخصے عرض کرد که من علم طب خوانده ام
و مردم مرا برای معالجه میخواهند - و معاش تمام عسرت است و ساعت تنگ گذران
هستم بر حال با کمال ام رحم آمده آید توجه ظاهری و باطنی تا حال این بنده
فرمایند تا طبابتش رواج یابد - حضور حضرت خواجه صاحب اعلاه الله تعالی شانه این عرضش
را شنیده هیچ جواب نفرمودند - بعد ازان شخصے دیگر عرض کرد که قبله مدرس از کجا لا
دست کاری کمانده است دعا فرمایند که حسم او نیا شود حضور خواجه صاحب اعلاه الله تعالی
شانه حسب شانی او دعا خواستند بعد ازان سدی از دکر کچهری تک بر زبان الهام
بعد ازان ملتے ذکر مرزا غلام احمد صاحب قادیانی علیه ما علیه آمد تا ری که معاند وکی

بود افتاد حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقاءٖ فرمودند۔ که اگرچه عبدالله آتھم پادری از حد
اندازه مدت پیش گوئی مرزا غلام احمد قادیانی که نسبت موت وی کرده بود بیرون افتاده
است چنانچه بعد میعاد پیشگوئی فوت شده مگر به نفس؛ مرزا صاحب مرده است
اندرین اثنا یکی از حضار مجلس عرض کرد۔ که همین عبدالله آتھم که به بد دعای مرزا
قادیانی مرده شد همان شخص است۔ که هر سال سرش نزد انگریزان فروخته می شد
یا نه حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقاءٖ فرمودند او۔ اسد احمد حبیبی است او مسلمان
است واین عبدالله آتھم نصرانی است۔ آنگه شخصی دیگر گفت که عماد الدین لاهور
پادری نیز مرده است۔ یا نه حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقاءٖ فرمودند۔ او هنوز
زنده است بعد ازان همان شخص طبیب که پیشتر عرض کرده بود۔ از حضور جوابش
نشنیده اکنون باز عرض کرد۔ تاهم در جواب هیچ نفرمودند۔ سیوم بار پرسیدند که
طب خوانده کجا است وی دست بسته عرض کرد۔ که اینک بنده نشسته است
حضور فرمودند میان باهر نماز اسم یا باسط هفتاد و دو بار و اسم یا عزیز نود و چهار بار
میخوانده باش مقبوس هشتم بوقت عشاء شب پنجشنبه بیست و یکم از ماه
جمادی الاولی سال مذکوره دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و
سعادتی بهتر ازین نیست دست داد سخن دران افتاده بود که امسال قحط و گرانی
غله بدرجه غایت رسیده است و خوف آنست که غله از جهان مفقود گردد
و نفاذ پذیرد۔ حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا وایاکم بلقائه فرمودند که
انواع اشیا که مخلوق و پیدا شده اند گاهی مفقود و منفوذ نشده اند و نخواهند شد
مردم چون کثرت صرف و خرچ شدن آن نوع می بینند۔ خائف و ترسان گشته میگویند

از مزنوآمده بود و نارش موقوف بر هیزم سوختنی است که انبارهای هیزم را جمع کرده در
تنورش میسوزند مردمان ازین امر خائف بودند که نوع هیزم از جهان مفقود و
معدوم خواهد شد- به جنبیدکه هنوز همچنان بکثرت باقی است آهین یکی ذخیره اشجار
نواب صاحب را صرف کرده کم نمائید تا من بدانم بعد ازان فرمودند که فرق
در قحط و ارزانی و گرانی غله آنست که گاهے درجای زراعت غله از سبب خشک سالی
یا دیگر امر کمتر بهم میسر و از جائیکه که آنجا غله بسیار پیدا شده است بآنطرف که غله
در آنجا کمتر پیدا میگردد- غله را خرید نموده می برند پس درین جا که از آن غله خرید شده
میرود نرخ غله گران میشود- مردم حیران گشته پندارند که غله معدوم و گم شده است
یا خواهد شد- دیگر از کجا آید- و این نمی دانند که این خزانه خدا عزوجل گاهے خرچ شدنی
و کم شدنی نیست بعد ازان فرمودند که وقتے در هندوستان قحط افتاد حکام
انصاری که نزد ایشان مردم شماری در رفاتر قوم بود آنرا دیده آنگاه تمام غله هندوستان
را وزن کردند و اعلان و منادی گردانیدند که با وجود این قلت یافت غله هنوز نیز
آنقدر غله در هندوستان افتاده است که اگر تا سه سال قحط باقی ماند غله وفا خواهد
نمود حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که خزانه خداوند کریم موجود بود مگر
انگریزان باعتبار عقل بیشتر اطمینان و تسلی خاطر مردم کنانیدند بعد ازان سبحه
مبارک که در دست حق پرست گرفته بودند- بوظائف مشغول شدند آیته امن
الرسول تا آخر با تسمیه یکبار خواندند و سوره قل یا ایها الکفرون با تسمیه چند بار و سوره
فاتحه با تسمیه یکبار و آیته الکرسی تا خالدون یکبار خواندند- و دیگر وظائف هم خواندند
مگر آهسته آهسته که بنده را بگوش نرسیده بعد ازان مولوی محمد آمین سکنه چکوڑی که

معنوی شجرہ آبائے کرام وے بشاہ بہلول لودی می رسد و سلسلہ پیران عظام
بشیخ بہاؤالدین زکریا ملتانی رضی اللہ تعالی عنہ می پیوندد بدین طریق کہ حضرت شاہ
دولہ مرید و خلیفہ شاہ سیدنا سرمست و وی مرید پیر برہان و وی مرید شیخ صدرالدین
و وی مرید شیخ بدرالدین و وی مرید شیخ اسمٰعیل قریشی و وی مرید شاہ صدرالدین
راجن قتال و وی مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی و وی مرید شیخ صدرالدین
عارف و وی مرید غوث بہاؤالدین ذکریا ملتانی قدس سرہم العزیز و از پیران چشت
اہل بہشت ہم فیضے کامل بوی رسید و از کاملان وقت گشت اول در ہنگام طفولیت
مادر و پدرش برحمت حق پیوستند و وی یتیم بی پدر و مادر بماند۔ و بعضی ناحق شناسان
بروی مستولی شدہ بدست ہندوان فروختند۔ چون در حالت بندگی وی مالک
خود را از خدمات شایستہ خود خوشنود ساختہ وی او را آزاد نمود و وی خلعت
آزادگی در بر پوشیدہ بخدمت سید نا سرمست سیال کوٹی کہ قطب الوقت بود
رسید و مرید شد۔ و چند سال در خدمت وی حاضر ماند۔ و شیخ را مریدی دیگر بود
دولہ نام و میخواست کہ نعمت باطن بوی ارزانی دارد چون وقت شیخ بآخر رسید
از اندرون حجرہ آوازہ داد کہ ای دولہ بیا آن دولہ آن وقت حاضر نہ بود شاہ دولہ
حاضر شد۔ گفت من ترا نمی طلبم دولہ را میخواہم شاہ دولہ واپس آمد و بر دروازہ
حجرہ نشست بعد ساعت باز شیخ دولہ را آواز داد چون او حاضر نبود شاہ دولہ
حاضر گشت شیخ نعمت باطن بوی ایثار نمود۔ و گفت ہر کہ را مولا بدہد شاہ دولہ گردد
و این بگفت و برحمت حق پیوست پس شاہ دولہ را مدتی سکر و جذب و مستی لاحق
حال ماند بعدی کہ فرائض و سنن از دست ترک می گشتند و در ویرانہ با پلنگان

و پسران انس داشت چون بهوش آمد ابواب فتوحات ظاهری و باطنی بر روی
مفتوح گشت. خوارق و کرامات بی حساب از دست او بظهور می آمد چنانچه کمر
از جاهلان و ساده عقلان بخدمت حاضر آمده بمرادات خود میرسیدند. و سلاطین
و ملوک چون شاهان و امرا و ملوک بسیار در سرکار وی می بودند وی دست
خزانه غیب پیدا ست در لنگر وی شمار و بی حساب خرچ میکرد و مساکین بسیار را
لنگر های عظیم جاری میکرد. و عمارات عالی از قسم چاه و سرای و پل و مسجد بسیار نمود
چنانچه عمارات وی در گجرات و بسیار گوشه ذخیره تا حال یادگار وی باقی مانده.
سرکار وی مثل سرکار امرا و ملوک بودی. استغراق دوام و شهود حقانی داشت اگر آقا
از ما سوی الله غلی جزئی بود در مراقبه مدامت و با وجود تعلق بسیار مجرد بودی
عوض از متاع دیگر سیر گردیدی. هرچه کار خیر است از راس بر آمدی هیچ یادن بظهور
رسیدی و سرود عامی وی گاهی از لسانش خطا نرفت و در سماع وجد و تواجد طاری
سماع داشت مجلس عالی وی گاهی از سماع خالی نبودی دیگر حاسدان و معاندان
و ملایان خشک مردی محضری نوشتند و در حسد و ایذای وی گشتند تا جهان
بادشاه بگروهی حاکم ملک تعصب بودند با ایذای وی در مدد اگر کسی اولاد در آمدی
حصول اولاد بخدمت وی التماس دعای کردی فرمودی که اگر پسر کلان
خود بدر باکسی اولاد از درگاه حق حقیقی تو عطا خواهد سائل قبول میکرد
و پسر اول که کار اس پیدا شده او را چند علامات می بود. اول سر او خیره کوده
دوم گنگ و کوته زبان سیوم مجذوب مسلوب الحواس چون پسر این صورت
پیدا می شد والدین او را بحضور شاه می آوردند وی قبول فرموده مرید خود میکرد

ہمچنین صدہا طفلان کہ باسم موش شاہ دولہ موسوم می بودند بخدمت وے
حاضر می بودند۔ و خوراک از لنگر وے می یافتند۔ چنانچہ این خارق تا حال از مزار
پر انوار وی جاریست و ہر سال از ممالک دور دراز طفلان کہ باسم موش شاہ
دولہ موسوم اند بر مزار گوہر بار وی می آیند۔ و خواہان اولاد از شہرہای دور بر مزار
گوہر بار وے آمدہ یک ولد از اولاد خویش نذرانہ شاہ قبول نمودہ میر وند چون
در خانہ ایشان بہمان شکل و شباہت بچہ پیدا میگردد۔ او را بمزار میر سانند۔
چنانچہ بدین سال کہ تالیف کتاب است چہار بچہ نر و دو مادہ بہمان شکل و شباہت
بر مزار موجود اند۔ و صاحب معارج الولایت می فرماید کہ بندہ بوقت سفر حسن
ابدال بخدمت شاہ دولہ رسید شاہ در مراقبہ بود و قوالان مدح خواجگان چشت
میگفتند۔ چون سر از مراقبہ بر آورد بحال من متوجہ گشت و شیرنی عطا فرمود
عرض کردم۔ کہ بندہ خواہان عطائی ظاہر نیست حصہ از نعمت باطنی بخش کنند
تبسم فرمود گفت کہ این را ہم بگیرید۔ آن را ہم میدہیم۔ و عنایات بی غایات
ظاہری و باطنی بحال بندہ مبذول فرمود وفات آن جامع الکمالات بقول صاحب
مخبر الواصلین در سال یک ہزار و ہشتاد و پنج و بقول صاحب شجرہ چشتیہ در سال یک
ہزار و ہفتاد و پنج ہجریست و قول دوم مقرون بصحت ست بعد ازان
حضور حضرت خواجہ القباہ اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ حضرت شاہ دولہ را بحضرات
چشتیہ نیز تعلق نسبت بودہ است مگر تحقیق و صحت درین است کہ سہروردی اند
بعد ازان سبحہ در دست حق پرست کردہ بوظیفہ مشغول شدند آنگاہ اشارہ نمودند
کہ تا جای نماز کہ از جامہ دراز ساختہ بودند بگستر ند صفوف بستہ شدند حضور خواجہ

ابقاه الله تعالی خود بدولت اقامت گفتند و نماز جماعت خواندند. این بنده نیز با
جماعت داخل بود چون از اتمام نماز فارغ شدند هر کس بوثاق خود آمد و حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بقائه بصومعه خاص بحق شاغل گردیدند و مولوی محمد امین گجراتی
را اشاره اندرون آمدن کردند با وی خلاصه حکایات کرده او را رخصت کردند
مقوس ششم وقت عشا روز جمعه بیست و دوم از ماه جمادی الاولی سال سیزده
صد و چهار دهم هجری القدسی دولت پابوس دربار حضرت اقدس که سعادتی
و سعادتی بهتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا
و ایاکم بلقائه بیعت در دست حق پرست کرده بذکر لا اله الا الله مشغول بوده
بعد ازان بذکر الا الله و بعد ازان بذکر الله الله و بعد ازان بوظیفه یا حی یا
قیوم یا الله لا اله انت و بعد ازان دیگر وظائف هم خواندند و بعد ازان بخدمت
گسترده شدند خود بدولت اقامت گفتند و نماز با جماعت گذاردند. دو کودکان عمر
نابالغ از کسر جهت بیعت الشان غرض رفته بودند خود نشانده دستهای هر دو را
بهم ملاصق نموده بر دست حق پرست خود آوردند و هر دو را معاً یکبار بیعت کردند
و بعد بیعت آنها را توبه کنانیدند و وظیفه هم تلقین نمودند اگر دیگر شخصی را که جوان و
نابالغ بود بیعت نمودند او را از هر گناه یکبار توبه دادند و جهت نماز هم تاکید کردند دیگر وظیفه
دیرا امر فرمودند مقوس دهم وقت عصر روز جمعه بیست و دوم از ماه جمادی الاولی
سال مذکور دولت پابوس دربار حضرت اقدس که بهتر ازین نیست دست داد
حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه فرمودند که شیخ مهر حضرت شکرگنج
شیخ شیوخنا سلطان الاولیاء صاحب المرقد رضی الله تعالی عنه آنچنین بوده است

فتوح دین یافته از نور محمد ماتل - و شجع مهر حضرت قبله سید الاولیاء محبوب الٰہی قدس اللہ
تعالیٰ عنہ دو قسم بود یکے اینکہ خادم الشرع فقیر خدا بخش دوم اینکہ خادم الفقراء
فقیر خدا بخش و شجع مهر حضرت خواجہ تاج محمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ اینست - ز نور احمدی
شد تاج محمود . . .

منقول ص[11] یازدہم بوقت عصر روز یکشنبہ بیست چہارم از ماہ جمادی الاولیٰ سال
سیزدہ صد و چہارم ہجری المقدس دولت پا بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی
و سعادتی بہتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا و
ایاکم بلقائہ چند قطعات تصاویر حضرت خواجگان چشت کہ قلمی و کہنہ بودند بر داشتہ
حضرت قطب الموحدین صاحبزادہ صاحب خواجہ محمد بخش ادام اللہ تعالیٰ بدوامہ را نمودند
و میفرمودند کہ این تصاویر بدرجہ غایت اصح ہستند و در ہر یک تصویر تمامی تشخصات
از شخص مصور عنہ علی وجہ الکمال والاتمام مطابق واقع منقوش شدہ اند و آن تصاویر
ازین حضرات بودہ اند حضرت خواجہ بزرگ اجمیری و حضرت خواجہ خواجگان مولانا
صاحب دہلوی و حضرت خواجہ شکر گنج اجودہنی و حضرت قطب الاقطاب اوشی
کاکی و حضرت سلطان المشائخ محبوب الٰہی دہلوی و حضرت غوث العالم بہاء الدین
ملتانی و حضرت شیخ شرف الدین بو علی قلندر و حضرت محبوب سبحانی شیخ عبد القادر
جیلانی و حضرت شیخ سعدی شیرازی رضی اللہ تعالیٰ عنہم بعد ازان آن تصاویر خادم
را باز دادند و وی زیب صندوق کرد بعد ازان ذکر سن عمر شریف حضرت امام حسن
رضی اللہ تعالیٰ عنہ افتاد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ فرمودند کہ مدت عمر
حضرت امام حسن رضہ پنجاہ سال است بعد ازان فرمودند کہ مدت عمر حضرت

امام حسین رضی الله تعالی عنه شصت سال بوده است بعد ازان فرمودند که
مدت عمر شریف حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه شصت و سه سال است
و عمر شریف حضور حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه هم شصت و
سه سال است و مدت عمر شریف حضرت ابوبکر صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه نیز
شصت و سه سال بوده است بعد ازان فرمودند که مدت عمر شریف حضرت
امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه زیاده از هشتاد سال است بعد ازان
نماز مغرب بجماعت گذاردند حضرت قطب الموحدین بپهلوی حضور خواجه ابقاه الله
تعالی ببقائه استاده اند بعده تیر در اکحاف داخل بودند چون از نماز فارغ شدند
بوظیفه مشاغل گردیدند گاه گاه برای انجاح مرام و حصول مطالب اکثر حاضرین
مجلس هم معروض واحدی چنانچه شخصی عرض کرد که فلان گذارار بوم هست که امروز
بدر اره شش آواز آمده بود و بادبان و دیگر جادبان جنگ و جدال کرده دکانها
او را چوکی پولس بر حراست و سیاست داده اند اکنون وی نهایت نادم شده
است عفو تقصیر میخواهد دیدرش که سی سال است وی هم نهایت زاری و عجز بسیار
و عرض مینماید که دستار را فرمایید که بار دیگر حضور جاذبان حضور ربانی دراری بکنید حضور خواجه
ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا والکم بلقائه فرمودند که او را در دیه هم به هیبت
دار حراست سپاهان هم رها کنید بعد ازان فرمودند که این امارت و حکومت
ظاهری هم از الله است اگرچه سائل را سخت گستن و سرزنش نمودن ممنوع است چنانچه
در قرآن شریف آمده که لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی و باطل کند صدقه را
خود را است داشتن بر سائل و ایذا رسانیدن وی ولیکن اگر درین زمان پیش سائلان

خبر کرده شود که اقبال و جنگنیدن می آید و نبرد و جبر چیزی نگیرند. بنام خدا بعد ازان
بیع مبارک بسوی یُبنس حتنا برآورده فرمودند که درین ایام شخصے ہندوستانی یا پنجابی
از طرف من بنام امرا و ورکوسا بہاولپور خشوتا جعلی تحریر کرده بذریعہ ڈاک نزد آنہا فرستاده
است و درین چنین حقیقت درج کرده که فلان شخص خاندانی شریف القوم نہایت
دوست دارندارین فقیر است و این فقیر او را پنجصد روپیہ نقدی ہمشیره داده
باشد الکنون یک صد روپیہ که نزدم موجود بود او را داده ام باقی شما ادا خواهند
ساخت چون فقیر در بہاولپور آید شما را ادا کرده بدهد و هرگاه وی مرد بزرگ خاندانی و بی
سوال و بی زبان است وی فلان تاریخ بر ریل سوار شده خواهد آمد پس خود تکلیف
کرده او را در ریل گاڑی جستجو نموده مبالغ خواهند داد بدست دیگر کسے نفرستند
که این راز است دیگر کسے ازین راز مطلع نشود. خود بخود آنجا رفته پوشیده بدهند
بعد ازان فرمودند که میان محمد نواز شاه چیف جج بہاولپور سرشب خود مبالغ برداشته
بر اسٹیشن رفته است و بنام شریف محمد صاحبزاده اجمیری یاد کرده جستجو نموده
است آخر نیافت آنگاه یک روز یک شخص بروقت تاقتش آمده بیان کرد که آن صاحبزاده
بر اسٹیشن بود در ان نشسته است و مرا فرستاده که مبالغ مذکور از شاه صاحب گرفته
بیار. پس شاه صاحب بدست آدمی معتبر خود مبالغ همراه او کرده فرستاد چون بر
اسٹیشن بہاولپور رسیدند آن شخص غدار مفرور شد بعد ازان حضور خواجه ابقاه الله
تعالی ببقائه فرمودند که دیشب آدمی دیوان جتو رام سپرنٹنڈنٹ خزانه ریاست بہاولپور کاغذ
چنده برداشته نزدم رسانیده است که این طور شخصے از طرف حضور سرفرازنامه بذریعه
ڈاک رسانیده است و مبالغ خواسته آیا وی صادق است یا کاذب بعد ازان

حضور پرنور بودند که آخر این تجویز کردیم که نام مرا و ورود مرا در هر اقلیم اطلاع نامه خواهیم
فرستاد از جانب هند و ستان بر عبدالعلیم خان نواب ریاست ٹونک وغیره باکثر
رؤسای لعل دین وزیر راجه جموں و دیگر هند مارواڑ و نواب تهور جان بیگی سیکه
جمل وغیره و دیگر اطراف و اکناف امصار و دیار اشاعت این معنی کرده آید تا
از این حسین مکار و فریب دهنده و غدار هر یک دست از خرد برداشته اند و این امر
میرسی که سابق بوی ارشاد بتحریر خطوط حال مذکوره صدور یافته بود و آن اطلاع نامه
را نوشته پیش حضور کرده یک اطلاع نامه را آن گاه حضور برخوانده عرض کرد
که در همه اطلاع نامجات مضمون واحد است حضور سماع کرده پسند نمودند و فرمودند
که در دامن کهی با دست خط خود مهر خواهم کرد و آن اطلاع نامه که پیش حضور خوانده
شد این است جناب کرام ذوی المجد و الاحترام جمع متصلان ریاست جات دودمان
کرامت صاحبزاده صاحب والا تبار زبده خاندان ساکنان عمده سالکان صاحبزاده
میاں فضل حق صاحب حفظه الله تعالی بعد مراسم سلام مسنون و اشتیاد
ادعیات از جانب مشحون مکشوف ضمیر عنایت تخمیر باد احوال این مجال بالفضل ایزدی
مستوجب حمد بدرسی و اعتدالی مزاج ایشان مدام مطلوب است مخفی نماند
که تحقیق هندوستانی باینجانب از عرصه سه ماه حرکتی رانگیخته که چند خطوط با تخیل
صحابت این فقیر بنام بعضی امراء و اراکین ریاست هذا درباب حصول زرهای
چند هزار روپیه یک و دو جعلی موعد و مصارف و عبارات از زبده دیا فارسی تسطیر کرده از
مقامات غیر معروفه بذریعه ڈاک ارسال میدارد و چنانچه بعضی امرای ریاست پیدا
مضمون تحریرات بصداقت اصلی یقین دانسته و اولیکی از اشخاص جاندان

عالیشان تصور نموده وصدہا روپیہ با خود بردہ ازان موجب باوقات معینہ و تواریخ
مشتہرہ چگونہ جعلی بر اسٹیشن بہاولپور رسیدند- چنانکہ در ایر گاڑی ہای ریل ہم چنین
اگرچہ آنکس بروی تاریخہای مشتہرہ جعلی در یکدام گاڑی نشستہ و موجود باشد الا از خوف
و ترس گرفتاری خود نتوانست و جرئت نساخت کہ روپیہ ہا بگیرد- چنانچہ خطوط
جعلی مذکورہ بشمول ہمراہ اسلات ازایان ممدوح الوصف بدریافت اصلیت حال کہ بنام
این فقیر گذاشتند- پس بر تحریرات پر تزویرش تعجب آوردہ بعد ترقیم اجوبہ ادشان
بمقتضای مصلحت وقت بہر اطراف اطلاعاً مرقوم بسمت آنوالاقدر نیز نگارش
میرود- و متصدع کہ ازین قسم چالاکی ہای او مطلع بودہ برین گونہ نگارشات
پر فریبش قطعی اعتماد نباید داشت و قطعاً یقین نتوان فرمود بلکہ دیگر صاحبان را
ہم از چالاکی آنکس بواقع اطلاع خواہند فرمود- فقط این جانب را ہموارہ از فرحات
عاقبت و تندرستی طبع شریف و فرمائشات لائقہ این صوب مسرور الوقت و منبسط
میفرمودہ باشند- زیادہ سلام ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۱۲ ہجری المقدس الراقم فقیر غلام فرید
سجادہ نشین سکنہ چاچڑان شریف- ملفوظ دوازدہم بوقت غروب آفتاب
روز چہارشنبہ بتاریخ بیست ہفتم از ماہ جمادی الاولی سال مذکور دولت پابوس
و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و سعادتی بیشتر ازین نیست بحصول
پیوست حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ و نفعنا وایاکم بلقائہ بر فرش بوریا
کوندر نشستہ اند و بہ وظیفہ سورہ عم یتساءلون مشاغل بودند و عزیزی کتاب
کشف المحجوب میخواند و حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی متوجہ شدہ وظیفہ ہم میخواندند
و استماع عبارت کتاب نیز میفرمودند- ہرگاہ آن کتاب تمام غلط بود- و عبارتش

بعده پیوستن جهلے استهزا نمودند. حاصل عبارت ازان کتاب که هیچ گاه
حضور خوانده شده است. این است که چون حضرت شیخ منصور رضی الله تعالی
عنه اندر غلبه حال خود از حضرت عمرو بن عثمان مکی تبری کرده بخدمت سید الطائفه
شیخ جنید رضی الله تعالی عنه آمد حضرت سید الطائفه گفت بچه آمدی شیخ منصور
گفت آمدم با شیخ صحبت کنم سید الطائفه فرمود ما را با مجانین صحبت نیست چه
صحبت را صحو باید چون تو آفت صحو کنی چنان باشد که عمرو کردی شیخ
منصور گفت ایها الشیخ الصحو والسکر صفتان للعبد وما دام العبد محجوبا عن
ربه حتی یفنی صحو وسکر دو صفت اند بنده را پیوسته شده از حق در محجوب است
تا اوصاف او فانی شود سید الطائفه فرمودند یا ابن المنصور اخطئت فی الصحو و
السکر. اے پسر منصور خطا کردی صحو و سکر برآنکه صحو عبارت از صحت حال است
با حق سبحانه وسکر عبارت است از فرط شوق و غایت محبت و این هر دو از صفات
خلق باشند و اکتساب حاصل نمیشوند و من اے پسر منصور اندر کلام تو بسیار فضول
می بینم و عبارات بے معانی بعد ازان حضور خواجه ابقاه الله تعالی بلفظ
فرمودند که صاحب این کتاب کشف المحجوب حضرت شیخ منصور را آنچه نوشته باشد
بین آنگاه قاری ورق گردانید و جستجو کرد که شیخ منصور را یافت حضور
فرمودند ضرور نوشته باشد بعد ازان خود بدولت کتاب را چند ورق که مقدم
ذکر شیخ منصور بود دید که ذکر ائمه تبع تابعین نوشته است یا نشد برای انگشت
نهاده آنگاه کتاب را حواله قاری مذکور کرده فرمودند که از جا بخوان تمام ذکر شیخ منصور
خوانده شد. حاصل عبارتے که درمیان ذکر خیر حضرت شیخ منصور رضی الله تعالی

پیش حضور خواجه البقاء الله تعالی ببقائه خوانده شده است این است و متهم مستغرق معنی و مستهلک دعوی ابوالمغیث الحسین بن المنصور الحلاج فیه تعالی عنه از مشتاقان و مستان این طریقت بود و حالی قوی و همت عالی داشتند و مشائخ کرام رضی الله تعالی عنهم اندر شان ایشان مختلف اند گروهے اوشان را رد کرده اند چون عمرو بن عثمان المکی و ابوایوب اقطع و ابو یعقوب نهرجوری و علی بن سهل اصفهانی و غیر هم و گروہے دیگر اوشانرا قبول نموده اند چون ابن عطا و محمد بن خفیف و ابوالقاسم نصرآبادی و جملہ متاخرین رضی الله تعالی عنهم و جمعی اندر امر ایشان توقف کرده اند چون جنید و حریری و حصری و غیر هم رضی الله تعالی عنهم و گروهی بسحر و اسباب آن منسوب کرده اند۔ اوشانرا اما شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوالعباس شقانی رضی الله تعالی عنهم اندر ایشان سر داشته اند و بزرگ بداشته اند۔ داستاذ ابوالقاسم قشیری رضی الله تعالی عنه گوید که اگر شیخ منصور یکے از ارباب معانی و حقیقت بوده است بهجران خلق مهجور نشود و اگر مهجور طریقت و مردود حق بوده است به قبول خلق مقبول نگردد بحق تسلیم اوشانرا به اوشان باز گذاریم۔ و بر قدر نشانیکه از حق در اوشان یابیم بزرگ داریم اما از الجمله مشائخ بجز اندکے منکر نیند بر کمال فضل و صفائی حال و کثرة اجتهاد و ریاضت حضرت او شانرا و منصور دو بوده اند۔ یکے حسین بن منصور حلاج بغدادی که آن ملحد ست و اوستاد محمد بن زکریا بوده است و رفیق ابوسعید قرمطی و دوم شیخ حسین بن منصور حلاج که مارا اندر امر ایشان خلاف است فارسی بیضاوی بوده است و بعضے از مردم ظاهربین بسبب التباس اسم از همین شیخ حسین بن منصور بیضاوی انکار کرده احوال ایشانرا به غدر و حیله

دیگر منسوب کرده اند و حضرت الحسین را از آن صفات دور دیده اند و دو دیگران مشایخ
او شان را بمعنی طعن اندر دین ویده است بلکه اندر حال روزگار او شان است که
ابتدا مرید شیخ سهل بن عبدالله بوده بعد بی دستوری از روی ایشان رفتند پیش شیخ
عمرو بن عثمان مکی شد و از نزد ایشان بی دستوری ایشان رفتند و تعلق بیدا کرده بدست
شیخ جنید رضی الله تعالی عنه گرفتند شیخ جنید صحبت ایشان را قبول نکرده بدین
سبب ایشان را مشایخ مهجور کردند مهجور معاملت نه مهجور اصل باشد و دیدی که شیخ
شبلی رضی الله تعالی عنه گفته انا و الحلاج فی شیء واحد فخلصنی جنونی و اهلکه
عقله اگر حضرت الحسین داور دین مطعون بودی شیخ شبلی رضی الله تعالی عنه این
گفتندی که من و حلاج یک چیزیم و حضرت محمد بن خفیف قدس سره گفته الله
هو عالم ربانی او عالم ربانی است اما هجران و دوری ضعون مشایخ کرام اندر طریقت
ما هجران و وحشت آرد و حضرت شیخ منصور را الما حق لسان است در
رموز و کلام محقق است اندر اصول و فروع و من که علی بن عثمان الجلابی ام کتاب
اندر تصنیف اشعار او بدیدم اندر بغداد و نواحی آن و بعضی نحو بسمان و فارس و خراسان
سخنانی دیده ام چنانکه اندر انبوه است مریدان باشد بعضی قوی تر و بعضی
ضعیف تر و بعضی سهل تر و بعضی دقیق تر و چون کسے را از حق بودی باشد بسوے حال
عبارت دست دهد و فضل باری کند و سخن متعلق بود و چه آنکه معبر اندر عبارت سست
بود لعمل بتعجب نماید آنگاه اوهام را نسبیدن آن لعرت اف اید و عقول را ادراک
آن بار نماند آنگاه گویند که این سخن عالی است و گروهے دیگر متو جهل و گروهی
منکر آمدند و هم محل و انکار ایشان چو اقرار ایشان بود اما موں محققان اہل بصیرت

ببینند در عبارت نیاورند. و به تعجب آن مشغول نگردند از ذم و مدح فارغ شوند و از انکار واقرار بر آسایند و بعضی آنانکه حال آنجوان مرد را به سحر منسوب کنند آن محال است زیرا آنکه سحر اندر اصول سنت و جماعت حق است چنانکه کرامت اما اظهار سحر اندر حال کمال کفر باشد و اظهار کرامت اندر حال کمال معرفت زیرا آنکه یکی نتیجهٔ سخط خداوند است. و دیگی قرینهٔ رضا او و این اندر باب الکرامت شرح تر گوییم. و باتفاق اهل بصیرت از اهل سنت مسلمانی ساحر نباشد و کافر مکرم نه زیرا آنکه اضداد جمع نشوند و شیخ حسین منصور بیضاوی رضی الله تعالیٰ عنه تا بوده بلباس صلاح بوده در انحاء نیکو ذکر مناجات های بسیار و دردهای پیوسته و تحمید های مهذب و اندر توحید نقطه های لطیف اگر افعال او شان سحر بودی این جمله از ایشان محال بودی پس درست شد که کرامات بوده و کرامات بجز ولی محقق را نبود و بعضی از اهل اصول ایشان را رد کنند بر ایشان اعتراض آورند اندر کلمات ایشان به معنی امتزاج و اتحاد و آن تشنیع اندر عبارت است نه اندر معنی که مغلوب را امکان عبارت نباشد تا اندر غلبه حال عبارتش صحیح آید و نیز روا بود که معنی عبارت مشکل بود که مقصود معبر را نیابند. و ایشان مر ایشان را از آن صورتی کنند که ایشان مر آن را انکار کنند آن انکار ایشان بدیشان باز گردد نه بدان معنی اما گروهی دیده ام از ملاحده به بغداد و نواحی آن که دعوی تولی بدو داشتند. و کلام وی را حجت زندقه خود گردانیده بودند. و اسم حلاجی بر خود نهاده و اندر امر وی غلو میکردند. چون روافض اندر حضرت علی رضی الله تعالیٰ عنه اندر کلمات ایشان ما می آریم اندر فرق ایشان انشاء الله تعالیٰ عزوجل فی الحکایة انکه کلام وی اقتدار انشاید از آنچه مغلوب بوده است اندر حال

مقبول حق شدند۔ و پسندیدہ می فرمودند و ما غلامان بخوبی میدانیم کہ حضور خواجہ
ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ شیخ منصور و شیخ محی الدین بن العربی و شیخ ابی یزید بسطامی
رضی اللہ تعالی عنہم امام فقر و طریقت میدانند۔ و بسیار جا در دیوان کافیات خود
ایشان را مقتدای اہل عرفان گفتہ اند و استاد خواندہ اند و باتباع مشرب ایشان
امر فرمودہ چنانچہ در یک کافی فرمودہ اند ملا وے ہی سخت وسیندی۔ بیشک
ہن استاد دلیندی۔ ابن العربی تی منصور۔ اینجا شیخ محی الدین بن العربی و
شیخ حسین بن العربی و شیخ حسین بن المنصور حلاج ہیضاوی را رضی اللہ تعالی عنہما
استاد القلوب یاد فرمودہ اند۔ و در دیگر کافی فرمودہ اند۔ عاشق مست مدام ملامی
کہ سبحانی بن بسطامی۔ اکہہ انا الحق تہی منصور۔ درینجا امر باتباع مشرب درویہ
شیخ ابا یزید و شیخ منصور رضی اللہ تعالی عنہما کردہ اند چہ کہہ و اکہہ در لغت ہندی
صیغہ امر ست بمعنی بگو و تہی نیز صیغہ امر ست بمعنی بشو یعنی بسطامی باش و سبحانی ما
اعظم شانی بگو و منصور بشو و انا الحق بگو یعنی چنانچہ اوشان مشرب وحدت وجودی
داشتند تو نیز ہمان مشرب بدار و پیرو اوشان باش و در دیگر کافی گفتہ اند ملونین
دی واعظ نہ بہانی ببیشک ساڈا دین ایمان ابن العربی دی دستور۔ اینجا نیز تحریص
بر اتباع طریقہ شیخ محی الدین بن العربی رضی اللہ تعالی عنہ کردہ اند۔ یعنی دستور
و طریقہ شیخ اکبر رضی اللہ عنہ دین و ایمان ما ست و در دیگر کافی فرمودہ اند سکہ
ریت روش منصوری نون۔ ہن ہتہیا رکہہ کتنر قدری نون۔ اینجا نیز امر فرمودہ اند
باموختن و بعمل آوردن رسم و روش و طریقہ شیخ منصور رضی اللہ عنہ چہ
لفظ سکہ در ہندی امر است بمعنی آموز و ریت بمعنی رسم است این چنین در بسیار

کامیاب فرموده اند خلاصة الکلام است که حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه
ونفعنا وایاکم بلسانه مسیح مشرب رضی الله تعالی عنه جمله ائمه طریقت کرده اند
قول و فعل او سار اسند دانسته در عمل آورده اند۔ **بعد ازاں** حضور خواجه
ابقاه الله تعالی این مسند زمان حق رحمان زاد ۵ برار سید مسهاہی در اقلیم
دل آرائی مدنی جونی در مائی مدنی سوجی در عنایی **مقبوس سیزدهم** بوقت
عشا روز یک شنبه غره ماه جمادی الاخری سال سیزده صد و چهاردهم هجری
المقدس دولت پابوس دربار حضرت اقدس که منبع عبادت و منبع سعادت
فاصل باین لیست حاصل گشت حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه ونفعنا
وایاکم بلطائفه بوظیفه مشاغل بودند۔ و حضار مجلس جلوه نشسته اند یکے از
حضار گفت که فلاں شخص راه رو افض و اهل تشیع نهایت تعصب و کمال دشمنی
است حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که مرا بر روافض و شیعه
بدرجه غایت تعجب است که ہمیں امر درین است تا که در حالت خواب و
نوم بر مرا ماں گروه ضلالت پژوه جنگ و جدال می باشد **بعد ازاں** سخن
دراں افتاد که آیا شیعه بسیار اند یا نه حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه
فرمودند که درین زماں که مردم شماری کرده اند من نقشه و فهرست مردم شماری را دیده ام
که همه روافض و شیعه ایراں وغیره روی زمین یک کرور و پنجاه لکه بشمار آمده است
و خوارج هشتاد لکه بشمار شده است و وهابی هشتاد لکه بشمار گردیده آنگاه فرمودند
که اگر وهابیان و خارجیان را جمع کنیم تعداد و سعت یک کرور و پنجاه لکه میشود **بعد ازاں** فرمودند که مذهب خارجیان
و وهابیان یکی است چه اسلاف وهابیان گروه منسوب اند بعبد الوهاب نامی شخصی است

داو مذہب ابن تیمیہ داشت و ابن تیمیہ خارجی بود پس خارجی و وہابی یکے شد

مقبوس ۱۴ چہاردہم بوقت مغرب شب دوشنبہ دوم از ماہ جمادی الاخری سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پائے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و سعادتی بہتر ازین نیست دست داد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالےٰ بقائہ بوظیفہ مشغول بودند۔ بعد از ساعت اشارہ نمودند کہ جا نماز بگسترید۔ آنگاہ برخاستند و خود بدولت اقامت گفتند۔ صفوف بستہ شدند نماز بجماعت گذاردند بندہ راقم الحروف نیز دران جماعت حاضر بود۔ چون از نماز فارغ شدند۔ برفرش بوریائے کہ اکثر اوقات در چاچڑان شریف بوقت کچہری بران می نشستند۔ رونق افروز مجلس شدند۔ وہمہ حضار حلقہ بستہ نشستند وجہت مطالب دینی و دنیوی خود ہا گذارش حال می کردند۔ وجواب مراد خویش می یافتند ومعہذا حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بقائہ بوظیفہ ذکر جہر اول لا الٰہ الا اللہ بعدہ الا اللہ وبعدہ اللہ اللہ شغل داشتہ اند وگاہے گاہے از برائے انجاح مرام وحاجات مردم باہل مجلس ہم می پرداختند۔ بارے بہ طرف برکتعلے ربانی کہ محل شفقت حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بقائہ بودہ است دیدند۔ وپرسیدند کہ ہیچ نوشتہ بودی عرض کرد آرے ووے از کیسہ خود دو سہ ورق بحروف انگریزی تحریر شدہ برآوردہ پیش کرد حضور بدیدند واستحسان کردند آنگاہ فرمودند۔ تو نیکو می نویسی۔ آنگاہ فرمودند کہ در طلب ہر چیز تا کہ دران غرق نشود آن چیز حاصل نگردد۔ تا این جا استحضار آن زبان است کہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ در چاچڑان شریف اقامت فرما شدہ اند مقبوس پانزدہم بوقت چاشت یوم یکشنبہ ہفتم از ماہ رجب

نیز بوقت تعظیم دست نمود تا که سر خویش را هم جنبانیدند و همچنان نشسته قدرے بر خود بنه پیدند چون ازین حالت هم غلبه روئے نمود پس سر خویش را مزانو دران مبارک حضور خواجه القاه الله تعالی نهاده داد گریه دادند اینوقت تمام اهل مجلس در گریه شدند. و حضور خواجه القباه الله تعالی بقایه بکمال شفقت دست مبارک خود بر سر حضرت صاحبزاده صاحب قطب الموحدین گذشته می گردانیدند. و از چشم مبارک حضور خواجه القباه الله تعالی نیز اشک روان بود بعد ازان قوالان این کافی سرائیدند

کافی۔ صدقی صدقی وو توں تا آیوں اسا ڈی سانگی۔

ذات تیڈی ہی وو ویہ حق مطلق ۔۔ ہر رنگ دی وحید وڈتوں ہن ہو حق

پی گئے بیچ اڑانگی

رنگ بیرنگی وو لکھہ لباسان ۔۔ کوئی نا سمجھے وو تال قیاسان

راز سو نجان نانگی

شمس الحق حق وو کرکی کہایان ۔۔ شاہ منصور کون وو سولی سلیان

عاشق یار اڑانگی

اشرف اگھن ڈو وبس پی ادبی ۔۔ یار سبب وو آیا سیبے ٭

جی تا او سے دل تانگی

حضور را گریه تمام شد. و حضرت صاحبزاده صاحب را نیز بلکه جمیع حضار مجلس در گریه و هاسے ہاسے بودند آخر حضور خواجه القاه الله تعالی را از سماع این مصرعه کافی مذکوره پی گئی بیچ اڑانگی۔ گریه غالب شد و جوشش بدرجه غایت کردند اگرچه نشسته ماندند. هرگاه که داد گریه دادند و جوشش قوی کرده بودند. از درون سینه مبارک

آدا میہا ہما بکمال شور و درد می برآمد بعد از لحظہ آداہا با کوشش تمام برمی آمد
بعد ازاں آنحال استغراق روئے داد کہ شہد را مانے معائنہ بود۔ چوں از ختم
مجلس و خواندن فاتحہ فارغ شدند۔ دست مبارک راست اسبار بر فرق مسکین
خود ریسانی نورانی و چشمان حق نگراں نہادند و شاباش کردند۔ الحمد للہ چنانچہ
کسے جیبے متبرک دست راست کردہ ریج و حیثماں می بالد مقبوس
شمار دہم۔ بوقت چاشت روز دوشنبہ ہشتم از ماہ رجب المرجب بسال سیزدہ
صد و چہارم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس حضور خواجہ
الصاہ اللہ تعالی بقاءہ و لسعنا وایاکم لقاءہ در مجلس سماع از عرس مبارک حضور حضرت
سلطان الاولیاء رضی اللہ تعالی عنہ نزول اجلاس فرمودند۔ آں روز ختم عرس بود
قوالاں سرگرم کار خود بودند۔ چوں ایں ڈوہڑہ انشا کردند۔ ڈوہڑا ۵

ماہی جوک لڈائی تو سہ کلہڑی دیندا سٹے	راکھس یار جو ہدی لساں کہو مرہدا ہی مٹی
ماہیں مہل کہساں دہوئیں ٹڑی پیساں کٹی	جو تسل یار دی ہچ سڈ دیساں لوں لوں جمک دی چھٹی

ریں ڈوہڑہ حضور خواجہ اللہ اللہ تعالی از رب تمام شد و حسب عادت شریف رومال
بر ہر دو دیدہ گذاشتہ اشک از چہرہ مبارک پاک میمودند تا آنکہ رومال تر شد۔ و
خادم رومال دیگر پیش کرد۔ آں ہم تر گردید۔ دیگر رومال پیش کرد و ایں بدر سہ ل
رومال از اشک در دو رد و سہ کرت واقع شدہ بعد ازاں قوالاں ایں ڈوہڑہ
گفتند ۵

ہتے چاک سڈی مساں یار مونہہ راکھس جساہی	ہتر ڈہانگل وچہ گالی ہوٹہی سوٹہی لوئی
مرحس دی دیکھی جی کوئی عاشق ہمدا سوئی	لوکاں لیکی لکہس سائیں کہ میری کچی ہوئی

برین دوہرہ نیز حضور را گریہ ہمچنان بود۔ بعد ازان قوالان این غزل سرائیدند **غزل**

عام چو ہی این وین ریتون ناہے ناہے		اسان ساگی خود آیون

ماگ اونہین وین شاہ منصور جو لکہین ڈیون گواہیون

کیوین جیرہ لوین ونج پہاہی

شاہ سرمد جی سرتی سانون سر ڈہون سر واہیون

عشق اوقات پیاہی

میخانہ سون مست ہمیشہ کیون کعبہ وہین کاہیون

دین ایمان ہبی چہاہی

زوران زوری لیوون اوقاتان ٹہر کن برخن جی باہیون

کیجو آہے کدہن تاآہے

یاسہجل دی عاشق ہجن کوئی کوئی ہون اہین پن آہی ہی

برین غزل حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقایہ یک بیک چنان برخود جنبش فرمودند
دست مبارک را بزور تمام بہ یمین و یسار گردانیدند۔ کہ کلاہ مبارک از سر اشرف بر زمین
افتادو در تمام خلق حاضر مجلس شورش پیدا شد و تزلزل عظیم افتاد کہ قلم را طاقت بیان نیست
بر حضور حضرت قبلہ حالتے رو دادہ کہ دران وجد کہ مربع نشستہ بودند سر افراختہ چنان
جنبش میمودند۔ کہ جبہ مبارک بر فرش می نہادند۔ و سجدہ میکردند و باز بالا می آوردند
القدر معکوس میشدند۔ کہ خوف بر پشت بر آمدن بودی۔ ہمچنین تا سہ
بار یا زیادہ از سہ بار با مقام سجدہ میرفتہ اند۔ و باز مرتفع میشدہ اند
ہمدرین اثنا مردم ہجوم آوردند۔ و قوالان را نیز از ین تراکم خلائق جمعیت از دست رفتہ

وی اگنده شده آنگه آن حالت ایام رسید، و استغراق کمال لاحق حال حضور انور
گردید که دیده را باز ندید همانده بود بعد ازان رکت علی رای که مسطور درگاه
حضور خواجه افاده الله تعالی بود این چند ابیات هندی فارسی انشا کرد **ابیات**

ہم باسی ادنی دیس کے جہاں پار دوئی کا کسل	دیکھا تلی جہاں کا من باقی نہ تسل
ہم ہی باسی وحدت کی گور دیا سا گرداں	آپے آپ میں مگن ہے سائیں آیا آپ سجھاں
ایا السالک جاپ ہی اپنا لسان دیہاں	یکجا گور کی وانکی جن رماد ہماں لگیاں
ار اکہ فنا شد بود دگر آتش است	بی کسے و تس بی معرفت دس است
رفت اور سامان نہیں جدا ماند جدا	العمر دائم هو الله این است

درین ابیات مذکوره بر حضور خواجه افاده الله تعالی را رشته و گریه طاری گردید
بعد ازان گو شده مذکوران غزل سلطے شاه صاحب برخواند **غزل**

سوہنہ آئی بات رہندی ھی	اتہہ جوٹہہ تولی سوجھتا ہی
سیتے آکھی سہاسن میساھی	دل ڈوہاں لگاواں جمتا ہی
چج چج کے جہا کہندی سہے	ہک لازم سر طالب دی سہے
ساوں بات معلوم سب دی آہے	ای ہر ہر صورت رہندی سہے
ماہیے دی ہر جا ہندی سہے	اساں ظاہر کروں اسرار تائیں
اساں مل جاؤ نکرار تائیں	یکھٹا یار وہلی یار تائیں

اتہہ مخفی بات سو ہندی ہے - درین کافی بر حضور خواجه افاده الله تعالی را
گریسته و ورد دگر صوفیان بسیار غلغل و شور افتاد - **بعد ازان** ختم مجلس
خوانده شد حضور خواجه افاده الله تعالی منعانه و للعصاوا ایا کم لقائه و سیاه عا ردا سعدیا

اندرین اثنا این بندہ کمترین رکن الدین ثبتہ اللہ تعالیٰ علی الصدق والیقین بیت برد
بدعا بر داشت مگر در حالت دعا سورہ فاتحہ خواندن شروع کرد بیست وند بار سورہ
فاتحہ را بر خواندم کہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ از دعا فارغ شدہ اند۔ الحجہ من سورہ فاتحہ را
خواندہ ام ہم دعا شد وہم مقدار دیر و درنگ دعا خواستن حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ
بیقایہ معلوم گردید کہ ہمیشہ بوقت دعا ختم اعراس مشائخ کرام وہنگام عیادات
این چنین نادر بسیار دعا میخواندند تا اینجا الحجہ نوشتہ شد استحضار آن وقت است
کہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ در کوٹ شریف رونق افزا بودند مقبوس ہفتم
بوقت ظہر روز یک شنبہ بیست وہشتم از ماہ رجب المرجب سال سیزدہ وچہاردہم
ہجری المقدس دولت پا بوس وزیارت حضرت اقدس کہ عبادتی وسعادتی بہتر
ازین نیست حاصل شد۔ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بیقایہ وتفعنا والکم بلقایہ
در محل نو کہ تاریخ بنا وتعمیر او ازین مصرعہ۔ زکاخ خاص تاریخش مبین شد ۱۳۱۲ھ۔ بر پلنگ
زر فشان نشستہ اند ہمہ غلامان وخدام حلقہ بستہ گرداگرد بر فرش گلیم نشستہ این
بندہ سر خود را بر اقدام فیض توام حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ داشتہ بوسہ داد و
مبارکباد جلوس محل نو نمودہ نشست حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ازین بندہ خیر وعافیت
پرسیدند این بندہ دست بستہ نیاز کردہ دعاے درازی عمر ومسند آراے خدام
کرد اندرین اثنا اخوی صاحب مولوی غلام احمد اختر جواب خط مرزا غلام احمد صاحب
قادیانی کہ بفرمان حضور بعبارت عربی نوشتہ بود پیش حضور کرد۔ حضور خواجہ القاہ اللہ
تعالیٰ بیقایہ تمام مکتوب را مطالعہ نمودند۔ آنگہ فرمودند کہ بر روے مہر من زدہ ارسال نماید
خادم مہردار کہ نزد او مہر خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بیقایہ میبود حاضر بود وی مہر بر آن جواب نامہ

بر دو در سال کرد آں جواب ما سوا ایں بود من عبد الله علام فرید سجادہ نشین
الی مرزا غلام احمد صاحب قادیانی الحمد لله رب الارباب والصلوٰۃ
علی رسوله الشفیع یوم الحساب وعلی آله والاصحاب والسلام علیکم وعلی من احبکم
واصحاب اما بعد فقد ارسلت الی الکتاب وقد دعوت بالمباہلۃ وطلبت بالجواب وانی و
ان کنت عدیم الفرصت ولکن رایت ترغیبہ من حسن الخطاب وشوق القتاب اعلم یا
اخ الاحباب انی من بدو حالک واقف علی مقام تعظیمک لفضل الثواب وما جرت علی
لسانی کلمۃ فی حقک الا بالتعظیم ورعایۃ الآداب والآن اطلع لک بانی معترف لصلاح
حالک بلا ارتیاب وموقن بانک من عباد الله الصالحین وفی سعیک المشکور مثاب
وقد اوتیت الفضل من الملک الوہاب ولک ان تسئل من الله تعالی خیر عاقبتی
وادعو لک حسن مآب ولولا خوف الاطناب لاوردت فی الخطاب والسلام علی من
سلک سبیل الصواب **بعد ازاں** درباب مرزا صاحب فرمود کہ مرزا صاحب مردے
نیک وصالح است در دین کمالی از ملہمات خود فرستادہ است کمال الہامات کتاب ظاہر است
اندریں اسرار بعضے آں علما ظواہر کہ حاضر خدمت حضور خواجہ الله تعالی لستہ بودند بسبب مرزا صاحب زبان
طعن کشادند رد و انکار کردند حضور خواجہ اطال الله تعالی در جواب فرمودند کہ وے مرد صادق است مفتری
وکاذب نیست ایں معاملہ جعلی وخود ساختہ او نیست عنایت الٰہی الہامات آمدہ او را
اندک خطا در اجتہاد خود خطا در کشف است **بعد ازاں** فرمودند کہ مردماں انا الحق
گفتہ اند و وے اگر خود را محمد وعیسیٰ قرار دادہ باہم عندی نیکو باشد **بعد ازاں** فرمودند
کہ مولوی نور الدین حکیم کہ از مریداں صادق الارادات وراسخ العقیدت او ہست
وقتے در سادھورہ در دیں آمدہ بود گفت من کہ مرید مرزا صاحب شدہ ام۔ دیگر از کرامات

دقیقه از اوشان هیچ ندیده ام مخفی این سه امر دیده مرید اوشان گردیده ام یکے اینکه
مرزا صاحب علم ظاهری از صرف و نحو تا شرح ملا خوانده اند قرآن نیز بوقت
ملازمت انگریزان مثل دیگران فراموش کرده بودند و اکنون چنان تبحر و تحریر عالم
هستند که قصائد عربی و فارسی وارد و بکمال فصاحت و بلاغت چهل چهل بیت
بیک قصه بلا تامل انشا می نمایند و رموزات معانی قرآن شریف که ما مردم را معلوم نشوند
از کتب صوفیه کرام معلوم میگردد علی الخصوص از فصوص الحکم و فتوحات مکی شیخ
اکبر محی الدین ابن العربی رضی الله تعالی عنه مگر آنچه اسرار و رموزات معانی قرآن شریف
از زبان مرزا صاحب شنیده ایم در هیچ کتاب ندیده ایم و از هیچ کس بجز مرزا صاحب
نشنیده ایم۔ دوم اینکه روز و شب مرزا صاحب را در عبادت خدا عزوجل
مصروف و مشغول دیده ایم۔ سوم اینکه در اشاعت دین چنان کمر همت بسته اند که بی خوف
و بے هراس شده بادشاهان و سلاطین هر دیار و امصار را دعوت اسلام کرده اند چنانکه ملکه زمان بادشاه
لندن را برای شکستن شوکت صلیبی و کفاره عقیده تثلیث امر کرده بدین اسلام خوانده اند و بادشاه جرمن
و فرانس و روس را نیز دعوت کرده فرموده اند که عقاید باطله خود را گذاشته باسلام گرایید و سلطان روم
و امیر عبدالرحمن بادشاه کابل وغیره همه را نیز دعوت نموده که حمایت اسلام کنید و هرگز خوف و هراس
در دل اوشان راه نیافته بعد ازان فرمودند که مرزا صاحب نسبت موت آتهم پادری پیشگوئی
کرده بود که وے اندر عرصه یکسال خواهد مرد قضا را خلاف آن بوقوع آمد یعنی آتهم
پادری بعد انقضاے آن سال موعود در دیگر سال بمرد بعد ازان فرمودند که
چون این حکایت پیش مولوی نورالدین که مرید مرزا صاحب است بیان کرده شد
وے گفت که اعتقاد ما مردم در حق حضرت مرزا صاحب بدین گونه نیست که بسبب

همردن آنهم باوری دراں سال که مرزا صاحب وعده کرده بود تزلزل پدید دو کسسه
سود برآنکه این چنیں خلاف وعده از معمراں سر واقع شده است نسبت مصلحتی که
عند الله است چنانکه در وعدهٔ حدیبیه که حضرت محمد مصطفی احمد مجتبی رسول خدا صلی الله
علیه وسلم با اصحاب خود فرموده بودند که امسال طواف بیت الله خواهیم کرد و حج خواهیم
گذارد و فتح مکه خواهیم نمود و حال آنکه هیچ امر میسر نشدند هیچیان از حدیبیه کفار که
صلح کرده بازگردیدند بعد ازاں حضور خواجه القاه الله تعالی فرمودند که این مولوی
هم ملائیست که در هندوستان او را علامه میگویند بعد ازاں فرمودند که بسا
مردمان این نوع دعوی مهدیت کرده اند چنانچه سید محمد مهدی صاحب که خود را
مهدی موعود میگفت پس علماء وقت بر وے خروج کردند و جنگها دادند تا آنکه
سید محمد مهدی صاحب در جنگ رفت و بعد از مشائخ کرام او را بدفن مسلم
داشته اند و شیخ عبد الحق دهلوی که پیر مرید شیخ علی متقی با سید محمد مهدی ملاقات
و مباحثه کرده است و خود هم عالم و محدث مشهور و شیخ معروف بوده است
رفع التباس اقرار میدارد اگرچه ذکر سید محمد مهدی صاحب را در کتاب خود کمل احوال
نیاورده اما بعضے از مریداں و خلفاء اوشاں را ذکر کرده و گفته است نسبت ارادت
فلاں شیخ به سید محمد مهدی میپیوندد بعد ازاں نماز ظهر در مسجد خورد که متصل کاخ
خاص بو تعمیر شده است گذاردند آنگاه ازاں مسجد بیروں آمدند از طرف جنوب
محل رحله بور ما بسیار و دراز گسترده بودند براں محفل آرائے شدند موسم سرما
بود آفتاب روشن و در دریے عمارت و لے هوا گرمی آفتاب مطلوب بود همه خدام حلقه
بسته بر او در نشسته اند حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه عمیل قرآن شریف

خواندن شروع نمودند۔ مولوی محمد علی راجن پوری که تقریب مبارک بادی جلوس
محل شریف آمده بود قریب حضور نشسته است پس قوالان خود را که از راجنپور
همراه آورده بود۔ بارشاد حضور خواجه القاه الله تعالیٰ گفت که شعرها خوانند۔ آنگاه
قوالان شعرها بنواختند۔ و درشعرها غزلها گفتند تا که وقت نماز عصر رسید ازنجا برخاسته
در مسجد مذکور نماز با جماعت بگذاردند بعد ازان در گوشه مسجد بنشستند و فرمودند
که آن قوالان راگنی بهاگ را در شعرها بگویند حسب الارشاد شعرها بنواختند و آن راگنی را
بگفتند۔ آنگاه این غزل سرائیدند ؎

ما جام جهان نمای ذاتیم	ما مظهر جمله صفاتیم

حضور خواجه القاه الله تعالیٰ بلقائیه پسند فرمودند۔ و یک دو صوفیان چنانچه مخدوم
غلام شاه صاحب اوچی وغیره برقص درآمدند تا مغرب این سرائیدگان سرائیدند
آنگاه نماز بجماعت گذارده۔ حضور خواجه القاه الله تعالیٰ بدولت خانه تشریف فرما شدند
و ما همه غلامان بر وثاق خویش باز آمدیم باید دانست که قوالان سرائندگان سرود ها در
صوفیان رقص کنان همه بیرون از مسجد بودند و حضور خواجه القاه الله تعالیٰ در مسجد

مقبوس سیزدهم بوقت عصر روز چهارشنبه شانزدهم از ماه شعبان سال سیزده صد
چهارده هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی
بهتر ازین نسبت میسر شد این بنده راقم الحروف هما نوقت تازه وارد شده بود بر اقدام فیض توام
حضور خواجه القاه الله تعالیٰ سر نهاده بوسه داده به نشست۔ آنگاه حضور خیر عافیت
پرسیده بتلاوت قرآن شریف شاغل شده یکی از سادات در مجلس نشسته بود مولوی
غلام احمد اختر او را گفتند که مردم بتفضیلیت تو قائل شده اند و دیگر حضار همه برین امر ها لعنة

و تصدیق قول مولوی موصوف نمودند حضور خواجه ابقاه الله تعالی بمقابلهٔ استماع این
گفتگو توجه فرمودند آری چون ملاحظه تفصیل شود و در حقیقت آن سید عالم
مرتبه است بعد ازان این بحث سر دست ماند که حضور خواجه ابقاه الله تعالی
بمطالعهٔ از ملازمت قرآن شریف فارغ شده فرمودند که نسخه در روافض بسیار بکار نگرده اند
و میکنند چنانچه درجه اسماء عشره بکار آنها را کرده چنانکه بعض کار شیعه تمام عمر
خود را ظاهر اسنی وانمود اند و در لباس پوشیده تعمد کرده در نسخه ها دو دلائل
مع علامه مذهب طریقه خود آورده اند تا که دو چهار روز پس از مردن گفته که [illegible] ما را صدا
[illegible] حال معلوم کرده شده است که مذهب حقه شیعه است بعد ازان فرمودند
که مخدوم عزیز شاه بیگ کرد روزی یک رافضی گفت که صاحب مثنوی ترتیب هم
از اهل تشیع بوده اند گفتم که حضرت او سال [illegible] که مذهب اند وی این
بیت مثنوی سند گذارده

مصطفی را بی کفن بگذاشتند		چون صحابه حب دنیا داشتند

پس گفتم این بیت از الحاقات روافض است از مصنف رحمة الله علیه نیست
چند نسخه های مثنوی جمع کردیم در نسخه ها چنانچه این بیت مذکور مرقوم بود آخر چون در نسخه
قلمی کهنه دیده شد بیت مذکور هرگز درج نبود بعد ازان فرمودند که این از کرامات
است که روزی کتاب منطق الطیر تصنیف حضرت شیخ عطار رضی الله تعالی عنه می
دیدیم این ابیات بود مخدوم عزیز شاه گفت که این ابیات از ملحقات روافض اند
که وقت چهاپه الحاق کرده اند مگر یک ذره تزلزل در طبع آمد که این چگونه باشد
آخر دیگر روز در مقام [illegible] بودیم که همان ایام نسخه ملاکا در جانپوری یافتم

درکتاب منطق الطیر قلمی کہنہ کہ دو نیم صد سال از تحریرش گذشتہ بود نذر من گذارد
و گفت کہ ہیچ برگ سبز است تحفہ درویش آنگاہ ہمانجا می مخدومش را کشادہ دیدیم
ابیات مذکور ہرگز درج نبود خلجان از دلم بدر رفت آنگاہ یکے از حضار عرض کرد
آنانکہ از مکائد ایشان خبردار اند فریب ایشان نمی خورند حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ
ببقایہٖ فرمودند۔ آنانکہ قدرت تحقیق نمیدارند۔ او شان را بہ چنین ابیات ملحقات می فریبند
و در دلہا ایشان خلجان می اندازند آنگاہ فرمودند کہ قاضی نور اللہ شوستری کتاب
ساختہ است و دران کتاب از اکابر اولیاء کرام مانند حضرت غوث بہاؤ الدین
زکریا و شیخ رکن الدین ابو الفتح ملتانی و حضرت سید جلال الدین مخدوم
جہانیان اوچی و از دیگر مشائخ چشتیہ و قادریہ قدس اللہ اسرارہم نیز از کسے ابیاتی
و از کسے عبارتی در کتاب بطور شاہد و گواہ بر مذہب شیعہ سند نوشتہ است
و فی الحقیقت آن ابیات و آن عبارت ہیچ یک شیخ از مشائخ موصوفین تصنیف
نکردہ بلکہ قاضی شوستری از خود آن عبارات و ابیات را وضع نمودہ بآن مشائخ
کرام منسوب کردہ در کتاب خود نوشتہ بود۔ آخر روزے کسے او را گفت کہ قاضی
جی تو کہ این چنین کتاب نوشتے این معاملہ تو فاش خواہد شد زیر آنکہ سلاسل این مشائخ
کرام نزد ہر کس نوشتہ شدہ است و فقرا این سلاسل ہم ہنوز موجود اند۔ قاضی
نور اللہ جواب گفت کہ راست کہ تحقیق این نماید آنانکہ تحقیق و تفتیش این امر میکنند
و ساد ہ عقل ہستند او شان برین راہ تشیع نخواہند آمد و مرا ثواب خواہد شد۔
بعد ازان حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقایہٖ فرمودند کہ حضرت شیخ محی الدین ابن
العربی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در فتوحات مکی نوشتہ اند کہ از ہمہ طوائف مردم دو گروہ بدتر اند۔

یکے راسی دوم جاری که تمام عمر این دو گروه در بحث و جدال مردمان صرف شده است
مدین طور که فلان افضل است و صبر و فلان افضل و صبر نیست و در راه خدا هر گز کسی سر ز
آنجا فرود آمدیم که میان غوث علی شاه صاحب تذکره غوثیه فرمود است که من و شیخ
در صاحب بودم در سیلی راستی سیم که قطع علائق کرده ام مردم کناره گرفت رسالہا
بسته است مرا شوق آمد که مرد خدا است او را باید دید بر وقت فهم از روی حال
رسیدم وی گفت و مهی یسر در بار جهاز نعم حج سوار بودم جهاز طوفان شکسته
شد من بر تخته آمدم روان روان بر کناره رسیدم دیدم که در صحرا دیوار بہت بلند و دروازه
بند است مگر بردش درختی ایستاده بود بر درخت بر آمدم و از آنجا بر سر دیوار آمدم اندرون
سرای چه بینم که باغی ست عجب و غریب که از هر قسم گلها و اشجار میوه دار سرسبز شده
و انهار جاری اند و عمارات منقش بنقش و نگار و قصرها بیشمار موجود مگر آدمی را نام
هیچ بوئی نه خیال کردم که شاید این جای جنان است که ناگاه سواران از هوا
فرود آمدند رسیدم که اینک اینها جنیان می آیند پس اندر حجره خزیدم چون وقت عشاء
شد طعام هر قسم بر هر یک تقسیم کرده دادند آنگاه امیر آن قوم فرمود که یک انسانی است در
فلان حجره قسمت این طعام بیارید بعد آنگاه مرا طلبیده و از خادم طعام رسانیده پرسیدم
کرام قوم کسانند گفت یکی امیر المؤمنین امام حسن است و دیگر امام حسین رضی الله تعالی
عنهما و دیگر همه اهل بیت اند و این همه را است و این لشکر برادران است این گفتم که
مرا اجازت قدمبوسی است وی گفت ناچاره این رتبه قدمبوسی آنحضرت مشرف
شدم پس بعد از شام گفتگو آمدی تمام ماجرا را عرض کردم ناگاه گذارش نمودم که بنده را
حج رسانید فرمودند دریں حالا ... کی عرض کردم اقامت خواهم کرد تا بعد از حج گذارین

بنده را این جا هم باز آوردند فرمودند باز آوریم تا یاده ماه از ایام حج مانده بودند آنجا مقیم
شدم آنحضرت روزانه می رفتند و شبانه باز می آمدند ایام به راحت و مسرت گذرانیدیم چون ایام
حج قریب آمد شخصی را فرمودند که این جوان را به حج برسان وی بر چشمان من دست داد و بعد
زمانے دست بر داشت من خود را در مکه معظمه دریافتم مناسک حج بجا آورده بزیارت
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بمدینه شریف رفتم بعد چند ایام برائے آن حضرات
و آن مقام شهدا ملال و کلال آمد و غم غلبه کرد روز و شب گریان بودم آخر شبے گریان
گریان خفتم خواب آمد چون بیدار شدم خود را دران مقام شهدا یافتم خوش گردیدم
تا که شبانگاه بزیارت آنحضرت مشرف گشتم بعد چند مدت روزے حب وطن
تقاضا کرد رخصت گرفتم باز شخصے را فرمان شد که وے را بوطن باز رسان پس وے
دست خود را بر چشمان من نهاد و زمانے نهاده باز بر داشت ادگم شد و من دیدم که
در وطن خود رسیده ام مگر وقت وداع این عرض نکردم که بنده را باز باینمقام شریف
آرید اکنون در فراق آنحضرت و آن مقام شهدا از همه بریده بادیه نشین شده ام و روز و
شب در گریه و ماتم داری آنم و آن را می جویم سید غوث علی شاه صاحب چون این قصه
آنمرد را بشنید گفت افسوس صد افسوس من گفتم مردے طالب خدا باشی مگر تو طالب
مردم بودی اگر این خیال تو مرا معلوم بودی نزد تو هرگز نیامدمی **بعد ازان** حضور
خواجه البقاه الله تعالی به بقائه فرمودند آنکه مرد خدا هستند اگرچه از اولاد حضرت امیرالمومنین
علی رضی الله تعالی عنه اند این چنین گفته اند **بعد ازان** سخن دران افتاد که بر فلان
شیخ مستورات عالم بالا مکشوف بودند چنانچه عبارت رشحات پیش حضور خوانده شد
نوشته بود که فلان شیخ در هوا المفتوح العین میبود و ملائکه را می دید **آنگاه فرمودند**

می نشستند و گاہے پریدہ بر سر آن شخص باز می نشستند چون عارف این حال مشاہدہ کرد از حضرت یار خود پرسید کہ این معاملہ چگونہ است حضرت گفت کہ آنچہ در حدیث شریف آمدہ است کہ با ہر یک آدمی جن یعنی شیطان مسلط است این زاغان شیاطین اند کسے را کہ غفلت بدرجہ اتم است بر سر او بالہاے کشادہ او را فرا گرفتہ است و آنرا کہ غفلت اندک است بروے اندک بال کشادہ نشستہ است و آنرا کہ تمام اندک غفلت است زاغ او بالہا را فراہم کردہ نشستہ است و آنرا کہ گاہے غفلت طاری میشود زاغ نیز بر سرش گاہی می نشیند و گاہے او را انتباہ کلی میگردد و غفلت بالکل دور میشود زاغ نیز آن وقت جستہ زدہ فرو می آید چون نیک ملاحظہ کردند بعضے مردم بدرجہ اتم در خواب غفلت غرغر میکردند و بعضے اندک خواب میبودند و بعضے تمام اندک غفلت داشتند و بعضے گاہی غافل و گاہی ہشیار بعد ازان حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی برخاستند و در مسجد شریف کہ قریب محل او است نماز عصر بجماعت خواندند بندہ ہم دران جماعت داخل بود بعد ازان این بندہ بر وثاق خویش آمد و حضور خواجہ القاہ اللہ تعالے ببقائہ ہمانجا در مسجد شاغل بخدا ماندند مقبوس نوزدہم بعد نماز ظہر روز سہ شنبہ نوزدہم از شعبان المعظم سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری القدسی دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست حاصل شد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ و نفعنا وایاکم بلقائہ مجموعہ کتب در دست مبارک میداشتند و آن مجموعہ شریفہ ہمان بود کہ حضرت شیخ المشائخ محب النبی قبلہ مولانا خواجہ فخر الملت والدین محمد دہلوی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت سلطان الاولیا شیخ شیوخنا صاحب الروضہ رضی اللہ تعالی عنہ عطا فرمودہ بودند و تمام اسامی رسائل آن مجموعہ بخط حضرت قبلہ مولانا نوشتہ بود این بندہ راقم الحروف نیز دیدہ است و تبرک حاصل کرد

ای صد دو جهان وصل تو مقصود دلم	روے و دهن تو بود و نابود دلم
ترکیب رخ و زلف تو دانی از چیست	از شعلهٔ آتش دل تو او دود دلم

بعد ازان این فوائد بیان نمودند که از بینات حروف اسم حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه لفظ ایمان حاصل می شود چنانچه بینهٔ عین ین است و بینهٔ لام ام است و بینهٔ یا ا است چون این حروف را ترکیب لفظ ایمان نمایند بیشک پیدا خواهد شد **بعد ازان** فرمودند که از اعداد بینات حروف اسم مبارک آن حضرت مصطفے صلی الله علیه وسلم که محمد است اگر آن اعداد را استنطاق کرده شود لفظ اسلام پیدا خواهد شد چنانچه بینات اسم مبارک محمد صلی الله علیه وسلم از میم اول یم است و از حا الف است و از میم دوم نیز یم است و از دال ال است پس اعدادش یک صد و سی و دو ۱۳۲ میشود و اعداد لفظ اسلام نیز یک صد و سی و دو ۱۳۲ میشود پس اگر این اعداد را استنطاق نموده شود از احاد دو الف و از عدد سی یک لام باقی ماند یک صد ۱۰۰ پس چهل ازان براے میم و شصت ازان براے سین چون این حروف را ترکیب داده آید لفظ اسلام پیدا خواهد شد۔

مقبوس بستم شب دوشنبه بیست و یکم از ماه شعبان سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست میسر گشت حضور خواجه القاه الله تعالی به بقائه و نفعنا دایاکم ملقاءه و قطب الموحدین ادامه الله تعالی بدوامهم بکمال فرحت انبساط حکایات و احادیث میکردند و چند نفر از حضار مجلس حلقه بسته نشسته اند حضرت قطب الموحدین پرسیدند که قبله کدام تاریخ درین محل شریف تو کاخ خاص حضور اقدس جلوس اجلال فرموده اند حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه فرمودند که بعد کمال جد و تفتیش سعادت و نحوست تواریخ

معلوم کرد پس تاریخ ... و ... ستم از ماه رجب المرجب سنه ۱۳۱۲ هجری روز جمعه بعد ظهر
سوم گشته در این محل شریف بعد از آن صفت روضه مطهره نبوی و سقف آن
ترتیب و اسطوانات و ابواب حرم محترم بیان کرده چنانچه بر هر در که نام در دولوا ...
نبوی بر روی طلا طبع و آمده شده اند خصوصا باب السلام از تمام ابواب حرم را درجه
زیاده داده است بعد از آن صفت بیت الله شریف و حرم محترم آن نموده
بعد از آن فرمودند که حرم کعبه شریف را چهل و یک باب است و چون حاجیان
زائران در مکه شریف باره دار میشوند اول دستار اصرار از باب السلام میگذرند و وقت
وداع صرف از باب الوداع بیرون می روند و باب الوداع آن است که در روی مسکن حضرت شیخ محی الدین ابن
العربی است که در آن عالم ... کتاب مستطاب فتوحات مکی را تصنیف کرده اند اگر فرمودند که
مشایخ عظام را یک یک باب و مسکن و در آن مقرر است و در اسطوانات نام آن مشایخ کرام که آنجا مسکن بوده اند
است چنانچه بر مسکن شیخ اکبر محی الدین رضی الله عنه بر یک اسطوانه نام مبارک نوشته شده
بر مسکن حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه بر یک اسطوانه نام مبارک
نوشته شده است و بر مسکن حضرت شیخ جنید رضی الله تعالی عنه هم نام ایشان بر
اسطوانه مرقوم است و از باقی مشایخ کرام هم این چنین است اگر فرمودند که اسطوانه
شیخ حضرت عبدالقادر جیلانی رنگین و منقش است و دیگر اسطوانات ساده ...
بعد از آن فرمودند که امروز عبدالله شاه عربی نهایت تحت کرده است ...
که مصلی حنفی از جانب حطیم است و مصلی شافعی بر سر زمزم است و قریب
ابراهیم است و از طرف دیگر مصلی حنبلی است و از طرف دیگر مصلی مالکی
که این چنین نیست که آخر الف بیت الله و حرم شریف ... اگر و ... دیده ...

کرد بعد از آن این بندہ راقم الحروف پرسیدند کہ دروازہ بیت اللہ شریف خاص در
نصف دیوار است یا در گوشہ عرض کردم کہ قریب حجر اسود است کہ از طرف حطیم دیوار
بسیار است پس حضور فرمودند ہان من ہم این چنین میگفتم و او دیگر طور میگفت
مقبوس بلیست و یکم شب سہ شنبہ بیست و دوم از ماہ شعبان سال سیزدہ صد و
چہاردہم ہجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادت و سعادت
بہتر ازین نیست حاصل شد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالے ببقائہ و نفعنا و ایاکم بلقائہ
سبحہ مبارک در دست حق پرست گرفتہ بوظیفہ مشتول بودند و گاہ گاہ بحضار مجلس حکایات و کلام
نیز میفرمودند سخن در روافض علی اللعین افتادہ بود حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی فرمودند کہ این
فرقہ ہم از شعوب فرقہ اسمعیلیہ است و اسمعیلیہ شش امامیہ اند کہ امامت را موقوف
در شش امام میدارند یعنی از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہ تا
حضرت امام جعفر صادق رض کہ ایشان امام ششم اند از ائمہ اثنا عشر و حضرت اسمٰعیل
پسر امام جعفر صادق اند و اللعین بحلول خدا عز و جل در اجساد انسان قائل اند و گویند کہ
اول خدا جبرئیل است دوم خدا حضرت محمد مصطفٰے صلے اللہ علیہ وسلم سوم خدا
حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہ چہارم خدا حضرت امام حسن رضی اللہ تعالی عنہ
پنجم خدا حضرت امام حسین رضی اللہ تعالی عنہ وغیرہم و این مذہب اکنون ہم جاریست
در بمبئی وغیرہ بلاد اہل این مذہب الآن نیز موجود اند و از اولاد ابو نصر بادشاہ کہ او سید
بود ہر کہ کبیر و بزرگ و رئیس میباشد او را بخدائی میگیرند و دیگرے را رسول او قرار می دہند
و چون ایشان می برند دیگرے را آنچنان مقرر میسازند یکے را خدا و دیگرے را رسول
معین میکنند از زمانہ ابو نصر بادشاہ تا الآن این شیوہ جاریست و آنرا کہ بخدائے مقرر نمایند

از چگونہ سا ختہ اند و چگونہ سمیع است و دہن و زبان او را بہ بینید کہ چگونہ ناطق است
دگویا است و دست او را بہ بینید کہ بچہ طور ساختہ اند کہ تمام کار بار جہان باین
دستہا میکند۔ اگر پاہے بجای دست دادہ شدی چکار بار کردی و دیگر حیوانات
را ہم بہ بینید کہ بچہ طور مخلوق شدہ اند چنانچہ عنکبوت خورد را بہ بینید کہ خانہ خود
چگونہ تیار میسازد کہ خیمہ دوزان خیمہ ساختن ازین عنکبوت خورد آموختہ اند چرا کہ
خانہ او مثل خیمہ است و ہشت اطناب دارد و دروازہ ہاے آن نیز ہمچون خیمہ و
سراپردہ است و زنبور را بہ بینید کہ او چگونہ او لانہ تیار میکند و ہمہ خانہ و سوراخش
مسدس می باشد یعنی شش گوشہ دارد و ہمہ موجودات عالم را انسان باشد
خواہ حیوان کلان باشد خواہ خورد عقل و شعور باندازۂ استعدادش دادہ اند بہ بینید
کہ اگر کسے نزدیک خانہ زنبور رود او می پندارد کہ مراد خانہ مرا ایذا و نقصان رساند
پس مستعد جنگ شود و اینہم دنانیدہ اند کہ از لیس نیش زند کہ او کارگر است نہ دہن
و حیوانیست خورد تر کہ او را در عرف ما ڈھونکنڑای خوانند او را ہم این امر معلوم کنانیدہ
اند کہ تو نیش از لیس بزن آنگاہ فرمودند کہ ہر چیز را یکمالے کہ می بایست پیدا کردہ اند
آنگاہ فرمودند سبحان اللہ کہ حق سبحانہ بکمال خود ظہور کردہ است ؎

وفی کل شئ لہ ایت		تدل علی انہ واحد

پس در ہر شے براے شناخت حق سبحانہ نشانی پیدا است کہ دلالت می کند
آن نشانے برینکہ بدرستی کہ حق سبحانہ یگانہ است آنگاہ فرمودند آن چراغ کہ افروختہ
میشود بر مزار حضرت ابو اسحاق گاذرونی رضی اللہ تعالی عنہ افروختہ میگردد و این چنین
خارق عادت از بسیارے اولیاے کرام ظاہر شدہ است چنانچہ حضرت شیخ عبد الحق

کہ سادہ دلان اعتراف می نمایند بعدازان حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقایہ
فرمودند کہ من صغیر بودم در زمانہ حضور حضرت فخر الاولین والآخرین فخر العالم صاحب
الوصال شیخ من رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود کہ سنگ ہاسے آہک خام آوردند از یک
سنگ کہ چون اوراشکستند صورت سمکی یعنی ماہی کہ اورادر عرف ماڈہنبرہ گویند
برآمد یعنی صورت ماہی بود چہ از چشمان وسر وچہ از ذنب وپر چند مدت آن ماہی
سنگ در توشہ خانہ حضور نہادہ ماند بعدازان سخن در خرسان وبوزنگان
افتاد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالےٰ ببقائہ فرمودند کہ در ولایت ایران کار حدادی و
آہنگری از خرسان کہ آموختہ شدہ اند میکنند وایشان را شعور بسیار است۔
بعدازان فرمودند کہ رچہ وہم یک چیز است کہ مردم جبلی وکوہی آن را ہم
میگویند وآنچہ در عوام الناس مشہور است کہ ہم رسے کہ بیباشد دراز قد و بر بدن
او مویہا بسیار می بود و دندان او بزرگ می باشند و پستان او نیز کلان میباشند
ودیگر حکایات نیز میکنند ہمہ دروغ است ہم و رچہ یعنی خرس یک چیز است اندرین
اثنا میان صاحب حافظ محمد حاجیپوری عرض کرد کہ روزے در حاجیپور یک خرس
بر بین باجا رقص کردہ بود من بچشمان خود دیدہ ام حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ
ببقایہ فرمودند ؎

شتر را کہ شور ہی طرب در سر است		اگر آدمی را نباشد خر است

بعدازان سخن در تعریف ومدح حضرت چولستان افتاد حضور خواجہ ابقاہ اللہ
تعالیٰ فرمودند کہ چولستان مقام وحشت وسوادا وجائے عاشقان است یکے
از حاضرین عرض کرد کہ کوہستان ہم این چنین است حضور فرمودند آری در جبال

پر مخفی نماند بسیار اند از چشمہاے آب روان و گیاہ ہاے سرسبز و گلہاے رنگارنگ

ینابیع بسیار اند و مراد چه مجمله ویرانه و بیابان محض است مگر چو بستان از جمال

می ہم بر آیند حال صورت ہیئت و حروف و ہیں نمودار میشود و از جانب ساریں

رحمت و سرور و انبساط نمایان میگردد بعد از ان یکے از حضار مجلس عرض کرد که

در جنستان جنان و دیگر طبقات ہم بستان ہستند حضور خواجه ادام الله تعالی

فرمودند آرے جن و بهوت و چیزہاے دیگر ہم ہستند که ما اندرین اسمان ہمه را علم

عرض کرد که آیا بهوت و چیزہاے دیگر از قسم جن ہستند یا نه حضور فرمودند آمد

آدمی است ربی که رفته رفته جوان و مستر جان ساختند و راه ایشان را خوانند و چیزہاے از قسم

جن است مگر از جنیان این طبقه زمین نیست بلکه از طبقه دیگر است چنانچه در کتاب

انسان کامل نوشته که در طبقه فلان ہم جنان اند که گاہے کسے از آنہا بر زمین

زمین می آید و آدمی را میگیرد یا آدمی بامیر و او می گذارد پس این چیزہاے از قسم

جنیان است و بهوت باعتقاد ہنود روح آدمی است بعد مرگ و او است که بعد

از مرد لس ہمچون جنان درین عالم تنہا حرکات ناشایسته و فساد میکند

و آدمیان را ضرر میرساند بعد یکے از حاضرین عرض کرد که دیر در جدید عالمان

حت منکر اند که بهوت ہرگز موجود فی الخارج نیست حضور خواجه الله ادام

بقائه فرمودند که این امر که علما از ان بحث کرده اند ما حاجت تعریف و علم

چگونه ثابت شود چرا که درین علم نوشته اند که روح آدمی بعد از مفارقت از بدن

ناممکن است یا در صحرا است و جنیان ہم آنچنان لطیف اند که بعض حکما از

انکار وجود آنہا کرده اند که جن موجود فی الخارج نیستند پس ازین علم چگونه ثابت شود که

بھوت موجود اند بعد ازان فرمودند که شخصے از منگیران شریعت نرگاوے را
بگاوان رسانیدن در روسے یعنی چوستان رفته بود چون نرگاو رسانیده باز
عود کرد و قریب شهر رسید آفتاب غروب کرد و دودے از آتش ورا ست یک رشته
کنز بکیش بود در نظرش آمد اندیشید که اگر درینجا آبادی باشد شب درینجا خوابم
گذارد فردا بخانه خود هم رفت چون بر رشته بر آمد دید که زیر رشته یک زن خوب صورت
و صاحب حسن و جمال بزیور و پیرایه رنگارنگ و گوناگون و لباس هر هفت پوشیده
و تاج زرین بر سر کرده نشسته است او حیران و هراسان شده بایستاد و نه آنکه او را
حسن و جمال کشته و بیر و بعد از لحظه لیس باشد وے بدست اشارت کرد و بخود میخواند
آنجوان نرسیده مرجع قهقرے میرفت آخر از رشته ریگ فرود آمده و آن زن بران رشته ریگ بر آمده باستاد
اشاره میکرد و بخود میخواند چون آنجوان دور تر رفت بزور بدوید و بخانه رسید خاموش
شده بنشست چون شب گذشت هر کسے دید که رویش و رنگش تغیر یافته بود و پرسید
که ترا چه شده است چون این قصه را بیان کرد همین که از پا بیفتاد و کف از دهنش بر آمد
و صرع گردید آخر بخدمت میان صاحب میان نصیر بخش سنگهیروی مرحوم دار ثالثش
عرض کرد او شان تعویذات داد و تدانگه او را استقاء شد و از ان بلا رہائی یافت
بعد ازان حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه فرمودند که میان صاحب میان
نصیر بخش سنگهیروی را در عملیات بدرجه اتم واقفیت و دخل بود که او شان از حضرت
صاحب قبله محبوب الهی تعلیم کرده بودند انگه فرمودند که این زن
خوبصورت که آن جوان را در چوستان نمودار شده بود و بعده او را بطور صرع
گرفته جن چوڑیلے بود **بعد ازان فرمودند** که ماده جن از ین قسم جن که او را چوڑیلے

حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجہ بزرگ رضی مدتی دراز در اجمیر شریف بر مسند حیات
ماندہ اند پس از عبارت دلیل العارفین چنین معلوم میشود کہ بعد وداع کردن حضرت
قطب الاقطاب از حضرت خواجہ بزرگ باز فی مابین این ہر دو بزرگواران ملاقات
نہایت نگشتہ و حال آنکہ بہ ثبوت پیوستہ است و ہمہ اہل سیر ہم برین امر متفق اند کہ
چون حضرت خواجہ بزرگ متاہل شدند وجہ معاش و کفاف بعسرت میسر میشد ازان سبب
برائے تقرر روزینہ جہت وسعت کفاف اہل و عیال خود نزد حضرت خواجہ قطب الدین
در دہلی آمدہ فرمودند کہ از سلطان شمس الدین التمش بادشاہ دہلی کہ مرید شماست روزینہ
عیال من مقرر کنانیدہ بدہید و این بادشاہ نہایت راسخ العقیدت بودہ پس برائے
فرزندان حضرت شیخ المشائخ خواجہ بزرگ روزینہ مقرر کردہ بود۔ **بعد ازان** فرمودند
کہ چون حضرت شیخ المشائخ خواجہ بزرگ با حضرت خواجہ قطب الدین در دہلی ملاقات کردند پس در مسجد اولیا
نشستند کہ الان نیز از نشستن آن ہر دو مشائخ دو مصلے رانشان میدہند یکے مصلے حضرت
خواجہ معین الحق والدین رضؓ دوم مصلے حضرت خواجہ قطب الدین بختیار و ہم در ینجا نشستہ
بودند کہ حضرت قطب الاقطاب بطرف حضرت شکر گنج صاحبؒ کہ در خرابہ جیبال کہ
از طرف غربی طرف شہر دہلی شریف واقع است بجد اشاغل می بودند کسے را فرستادند
تا او شان را گرفتہ بیاید تا بقدم بوس حضرت شیخ المشائخ خواجہ بزرگ رضؓ مشرف شود آن فرستادہ
برفت و حال بیان کرد و از قرآن السعدین آگاہی داد حضرت خواجہ شکر گنج صاحبؒ
تفکر نمودند و در حیرت افتادند و گفتند کہ اگر من بروم ضرور است کہ اول بر اقدام مبارک
شیخ خود خواہم افتاد و میترسم کہ این امر بر خاطر مبارک حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ تعالےٰ

گرین نقل آمدست آنشمس را فرمودند که بدرود کنند مر شیخ را غرض کسی که ازو عهد ور
دست او اصحاب فرمایند مگر حضرت قطب الاقطاب آنکس را بار رسانیدند و فرمودند
که دل نگوید که هر حال بیا آمدند و اول از اقدام مبارک شیخ خود را ماندند مگر حضرت
قطب الاقطاب دست حضرت شکر گنج را گرفته پیش حضرت خواجه بزرگ برده بداند که
اقدام مبارک او سایرا بوسه او بدین معلوم نگردد که چون حضرت خواجه
قطب الاقطاب از اجمیر شریف بدهلی رسیده اند جناب حضرت خواجه معین الحق والدین
رضی الله تعالی عنه نیز در اراده اجمیر شریف سپرده اند پس در هر دو مضمون تناقض
لازم می آید که کسی از اهل سیر در حل این عقده خیال نکرده زیرا که در تاریخ وفات این
هر دو شیخ بسیار تفاوت کرده اند **بعد ازان** ارشاد شد که آنچه ملفوظ نوشته
که مصنف او ولی الله است و هم محقق است آنکه فرموده که محقق باشد خواه ولی الله
چون این کار موقوف بر روایت است او بر روایت خواهد نوشت آنگاه کتاب
جامع آن بمقدار تاریخ وفات حضرت خواجه قطب الاقطاب و جناب حضرت خواجه
بزرگ معین الحق والدین اجمیری رضی الله تعالی عنه پیش حضور خواجه ابقاه الله تعالی
خوانده شد از ان پس بعضی اقوال مسطور دیدند قرین لصحت آمد حضور خواجه
ابقاه الله تعالی فرمودند که بعد وداع کردن حضرت خواجه قطب الاقطاب رضی الله
تعالی عنه تا چهل سال کم بیش حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین رضی الله تعالی
عنه در اجمیر شریف اقامت ورزیده اند

مقوس بیست و سوم شب جمعه بیست و چهارم ماه شعبان سال مذکور دولت
پایبوس دربارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت سے بہرا ہیں نصیب مسرگردم

یک خط معہ یک رسالہ از مرزا صاحب قادیانی کہ خود را عیسٰی بن مریم و مہدی موعود و
آدم و مریم و مجدد چہاردہم صدی میگویاند بجناب حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی
ببقائہ و نفعنا وایاکم بلقایہ بذریعہ ڈاک رسید و آن رسالہ کہ نامش ضمیمہ انجام آتھم
است و آن خط سر و پیش حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی خواندہ شدند و خط بعینہ
اینجا نقل کردہ شد آن اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ و نصلی علی
رسولہ الکریم من عبد اللہ الاحد غلام احمد عافاہ اللہ واید الی الشیخ
الکریم السعید حبی فی اللہ غلام فرید السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ
اما بعد فاعلم ایہا العبد الصالح قد بلغنی منک مکتوب ضمخ بعطر الاخلاص
والمحبت وکتب بانامل الحب والالفت جزاک اللہ
خیر الجزاء وحفظک من کل انواع البلاء انی وجدت الریح التقوی فی
کلماتک فما اضوع ریاک وما احسن نموذج نفحاتک وقد اخبر النبی
صلی اللہ علیہ وسلم فی امری وانبأ علی احبابی وزمری وقال لا یصدقہ
الا صالح ولا یکذبہ الا فاسق نشرا لک ببشارۃ المصطفٰی وواہا لک من
الرب الاعلی ومن تواضع للہ فقد رفع ومن استکبر فرد ودفع وانی
ما زلت منذ رأیت کتابک وانست اخلاقک وآدابک ادعو لک
فی الحضرت واسئل اللہ ان یتوب الیک بانواع الرحمت وقدس سر
فی حسن صفاتک ورزانت حصاتک وعلمت انک خلقت من طینۃ
الحریۃ واعطیت مکارم السجیۃ واجن الی لقائک بھوی الجنان ان کان
قدر الرحمن وقد سمعت بعض خصائص نباھتک ومآثر وجاھتک

من مخلصی الحکیم المولوی نور الدین والآن نبرد مکتوبك نفیاً علی الیمین رحمک
الحرعما ما والظن برہا بانا د الله سبحانه ان ستی مجدك ومسانه ومحیط علمك
برحمته وعفرانه وکیف ملت للناس انك لا تلوی من اسرك ولا تطرحهم الی
خاسرین بان قولی ملتمس وان فراستی ما اخطأت ورعیتی خلفك وان
اقرہم آك واسر ملقیاك فارجوان تسرنی بالمکتوبات حتی یجی امر الله
وقت الملاقات والآن ارسل الیك مع مکتوبی هذا ضمیمة کتابی کما
ارسلتها الی احبابی وشهادکرنك وذکرہ مکتوبك فارجوان تقرءها ولو کان
حرج فی بعض خطوطك والسلام علیك وعلی اعزتك وسعوتك فقط والسلام
علیك محمد سراج الحق الجمالی النعمانی من قادیان ضلع گورداسپور ه
۲۲ شعبان المبارك ۱۳۱۳ھ

مقبوس بیست وچهارم بوقت ظهر در جمعه منیب وهم ارباد شعبان سال
مذکور دولت پاسے بوس زیارت اقدس کہ عبادتے و سعادتے ست ازین بیست
میسر شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بلقائه ولعمنا بایکم لقائه نماز ظهر را ادا در
ساحته در مسجدے کہ متصل محل شریف است در گوشه بعدادی این بسم الله
ملیک در دست داشته وقرآن شریف پیش نهاده بقرائت قرآن شریف آماده شده بودم
دیدم کہ حضار مجلس حلقه بسته نشسته اند ادرین اثنا حضور خواجه ابقاه الله تعالی
لطائف حضرت قطب الموحدین خواجه محمد حسن اطال الله عمرہ ادامه دواسه نظر فیض اثر کرده
فرمودند کہ موی شما هم بسیار رسیده شده اند دو سال ترتیب کرده آید بسیار سفید گشته آنگہ حضور خواجه لسان الله تعالی
فرمودند آنطرف سما هم کہ حضرت قطب الموحدین کلاه مبارك را از سر اشرف خود دور کرده هم

دست مبارک را فرود کرده حضور خواجه البقاء الله تعالیٰ را نمائید ند حضور فرمودند بمبین که ریش بسیار بسیار سفید شده است از اطراف دیگر آنکه فرمودند از زمانه جوانی و شباب شما باقی یکنیم سال میماند زیرآنکه زمانه شباب سی ویکنیم سال است زیرآنکه مدت عمر شریف جناب رسالت مآب حضور حضرت سرور کائنات محمد مصطفٰے صلی الله علیه وسلم شصت وسه سال است ومدت زمانه شباب هرکس نصف از عمر شریف آنحضرت است صلی الله علیه وسلم وآن سی ویکنیم سال است بعد ازان حضرت قطب الموحدین را مخاطب نموده فرمودند که اکنون مدت عمر شما بحساب تاریخ شمسی بیست ونه سال است وبحساب تاریخی سی ویک سال است وبحساب تاریخ قمری سی سال است ومدت عمر شریف حضور حضرت مصطفٰے صلی الله علیه وآله وسلم بحساب تاریخ شمسی شصت ویک سال است وبحساب تاریخ قمری شصت وسه سال است آنگه فرمودند که اکنون مدت عمر من بحساب تاریخ شمسی پنجاه ویک سال است وبحساب قمری پنجاه ودو سال است بحساب تاریخی پنجاه وسه سال است آنگه فرمودند که سی وهفت ساله بودم که در سر وریش من موی سفید روئیدن شروع کرده بودند بعد ازان اعمار همه حضار مجلس را اقدار کردند چون نوبت باین بنده راقم الحروف رسید حضرت قطب الموحدین را مخاطب نموده فرمودند که این چه دست مبارک اشارت کردند بسوی این راقم الحروف سه چهار سال از شما کلان است ایشان عرض کردند که چگونه است حضور خواجه البقاء الله تعالیٰ فرمودند وقتے که این یعنی رکن الدین بیعت من شده است درآن زمان ما اندر چولستان به ٹوبه کرری والے مقیم بودیم ودران زمان شما قریب بسن بلوغ رسیده بودید واین رکن الدین درانوقت امرد بے ریش بود بعد ازان بتلاوت قرآن شریف شاغل گردیدند آنگه برائے شخصے خلاصگی فرمودند وباهمه حضار

رجا ساخته بیرون آمدم مقبوض بیست و پنجم بوقت مغرب شب شنبه
بیست و ششم از ماه شعبان سال مذکور بدولت پابوس و زیارت حضرت
اقدس که عادت و سعادت بهتر ازین نیست حاصل شد حضور خواجه ابقاه الله
تعالی ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه در محل شریف درگه حجره سر رنگ یک گلیم نشسته اند
و سورهٔ عم یتساءلون که وظیفه بعد عصر است شاید بسبب امرے تاخیر یافته
بود می خواندند چون آن را اتمام کردند بسبب مبارک برداشته وظیفه یا الله یا الله خواندن
شروع نمودند چون آن هم خوانده شد وظیفه الله الله خواندن فرمودند بعده چون آن
هم تمام گشت وظیفه استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه خواندند چون این
را اتمام نمودند وظیفه یا حی یا قیوم لا اله الا انت خواندند اگر وقت نماز عشاء در آمد
رجا مستعد جائے نماز گسترده شد در محل شریف نماز عشاء گزاردند بعده بیرون
جماعت داخل بودم اگرچه حضور خواجه ابقاه الله تعالی بحد اشتغال داشتند بعده بیرون
حویلی آمدم مقبوض بیست و ششم بوقت ظهر روز شنبه بیست و ششم
از ماه شعبان سال مذکور بزیارت حضرت اقدس که عادت و سعادت بهتر ازین
نیست مشرف شدم حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه ظهر را
بجماعت گزارده بر دروازه مسجد آمده براه بیرون از مسجد امداحته باره نماز سنن
رواتب مشغول شدند این بنده راقم الحروف آن براه مشترک را از زمین برداشته
اگرچه بخاک آلوده بود تحمل لذت و حلاوت نمود والحمد لله علی ذلک بوقت تصحیح این اوراق
چون این بنده برای خوردن بی تامل فرمودند حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرموده که
بس چهارده برای شستن خود حضرت سار بو الا نام احسب الوصال خورده دام سلامه

نماز حضور خواجہ القاء اللہ تعالی بدولت خانہ تشریف تشریف فرما شدند واین بندہ بر وثاق خویش آمد بعد از ساعت این بندہ راقم الحروف بار بخدمت شریف حضور خواجہ القاء اللہ تعالی مشرف شد حضور مسند آرا بودند وہمہ حضار مجلس حلقہ بستہ نشستہ اند انگہ حضور خواجہ القاء اللہ تعالی کلاہ مبارک را از سر اشرف بیک دست بالا بر داشتند وبدیگر دست از زلفین شریفین موئے چند فرود آوردند من تیار شدم کہ بر خیزم واین موے مبارک را بگیرم مگر پیش از من میاں برکت علی ربابی کہ منظور خاطر حضور خواجہ القاء اللہ تعالی بود آن موہا را بگرفت انگہ بسوے من دیدمن او را بہ نصف نصف کردن اشارہ دادم وے سر جنبانید و منظور کرد آخر برجائے او رفتم و آن ہمہ موے مبارک را از وے بگرفتم و حرز جان خود ساختم انشاء اللہ تعالے این موئے مبارک نزد من و نزد اولاد من تبرک خواہد بود والحمد للہ علی ذلک

مقبوس بیست وہفتم۔ بوقت عشاء شب سہ شنبہ بیست و نہم از ماہ شعبان سال مذکور دولت پائے بوس زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے وسعادتے بہتر ازین نیست میسر گشت سخن در ذکر مرزا غلام احمد قادیانی و در بیان رد و قدح و ذم منکرین افتادہ بود دانشمندی حاضر بود وے صفت وثناء مرزا صاحب کرد حضور خواجہ القاء اللہ تعالی ببقائہ بدرجہ غایت خوش و مسرور شدند **بعد ازاں** فرمودند کہ ہمہ اوقات مرزا صاحب بعبادت خدا عزوجل میگذرند یا نماز میخواندند یا تلاوت قرآن شریف میکنند یا دیگر شغل اشغال مینمایند و بر حمایت اسلام و دین چنان کمر ہمت بستہ کہ ملکہ زمان لندن را نیز دعوت دین محمدی کردہ است و بادشاہ روس وفرانس وغیرہا را ہم دعوت اسلام نمودہ است وہمہ سعی و کوشش

دوم آنست که عقیدهٔ تثلیث و صلیب را که سراسر کفر است نگذارند۔ و توحید
خداوند تعالی بکروند و علمای وقت را پیدا کرد و دیگر گروه مذاهب باطله را گذاشته
ضرب در پئے این چنین ملک مرد که از اہل سنت و جماعت است و در صراط مستقیم
است و راه ہدایت می نماید افتاده اند و در پے حکم تکفیر مسارعند کلام عربی او بحدیکه
از طاقت بشریه خارج است و تمام کلام او مملو از معارف و حقائق و ہدایت است
و از عقائد اہل سنت و جماعت و ضروریات دین ہرگز منکر نیست بعد ازاں
فرمودند که مرزا صاحب از مہدویت خود بسیار علامات بیان کرده مگر از آنہا
علامات که در کتاب خود درج ساخته بیان نموده است بزرگ و در درجه غایت در
دعویٔ مہدویت او گواه اند۔ یکے آنکه او گفته که در حدیث شریف آمده است که قال
النبی صلی الله علیه وسلم یخرج المهدی من قریة یقال لها کدعة ویصدقه
الله تعالی ویجمع اصحابه من اقصی البلاد علی عدة اهل بدر ثلاث مائة
وثلاثة عشر رجلا ومعه صحیفة مختومة (ای مطبوعة) فیها عدد اصحابه
باسمائهم وبلادهم وخلالهم یعنی فرمودند نبی صلی الله علیه وسلم بیروں آید مہدی
از دہی که گفته شد او را کدعه که کدعه در اصل معرب کادیاں است۔ دوم این است
که او میگوید که در دارقطنی این حدیث از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده است
که ان لمهدینا آیتین لم تکونا منذ خلق السموات والارض ینکسف
القمر لاول لیلة من رمضان وتنکسف الشمس فی النصف منه ہرگاه خسوف
قمر و کسوف شمس تاریخ سیزدہم ماه اپریل سنه ۱۹۰۴ء ہر دو صاف در وجود ہمارد واقع
شد پس مرزا صاحب برائے امام مہدی خود در اطراف و اکناف عالم اشتہار المہدی

ارسال کرد کہ این پیشین گوئی کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برائے
ظہور مہدی موعود فرمودہ بودند۔ اکنون تمام شدہ است برہمہ واجب کہ مہدیت
من اعتراف کنید و اقرار نمائید پس مولویان وقت طفلانہ سوال کردند کہ از حدیث
شریف این معنی برمی آید کہ از اول شب رمضان خسوف قمر شود و در نیمہ رمضان
کسوف شمس گردد و این خسوف بتاریخ سیزدہم رمضان واقع گشتہ و کسوف
بتاریخ بست و ہشتم رمضان بوقوع آمدہ این خلاف منطوق حدیث است این
خسوف و کسوف دیگر خواہد بود کہ در زمان مہدی برحق وقوع یابد۔ بعد ازان
حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ فرمودند سبحان اللہ بشنوید آنچہ مرزا صاحب
معنی حدیث شریف مذکور بیان نمودہ و مولویان منکران را جواب دادہ است مرزا
صاحب گفتہ کہ معنی حدیث شریف این است کہ برائے تائید و تصدیق مہدی ما
دو نشان مقرر اند ازان مدت کہ آسمانہا و زمین پیدا شدہ اند آن دو نشان در وقت
کسے مدعی بظہور نیامدہ و آن دو نشان این است کہ در وقت ادعا مہدی موعود خسوف
قمر در آن اول شب خواہد بود کہ آن شب از سہ شب خسوف اول است یعنی شب
سیزدہم از رمضان و کسوف شمس دران روز خواہد بود کہ از ایام کسوف درمیانہ
روز است یعنی بیست و ہشتم از رمضان بعد ازان حضور فرمودند کہ
بیشک معنی حدیث شریف این چنین است کہ مرزا صاحب بیان کردہ چہ خسوف
قمر ہمیشہ بتاریخ سیزدہم یا چہاردہم یا پانزدہم ماہ واقع میشود و کسوف شمس
ہمیشہ در تاریخ بیست وہفتم یا بیست وہشتم یا بیست ونہم ماہ بوقوع می آید پس
خسوف قمر کہ بتاریخ ششم از ماہ اپریل سنہ ۱۸۹۴ء ہژدہ صد و نود و چہارم عیسوی واقع

شده است و آن تاریخ سیزدهم رمضان که اول شب از شبهای خسوف است بوقوع آمده و کسوف
در میانه روز از روزها کسوف شمس واقع گشته است بعد از آن سنه مبارک سیزده صد و چهار
هجری باز جماعت گزارده شده سیر در آن جماعت داخل بود. آنگاه
این بنده راقم الحروف مشتاق خود آمد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه بخیال شاغل
بود نامد شد مقبوض بنسبت و هشتم بوقت عشاء شب جمعه تاریخ دوم از ماه رمضان شریف
سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که سعادت
و سعادتی بهر از این نیست میسر گردید حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نعماؤه باکمل لقائه
و رفع عشاء با جماعت گزارده مدیس رواتب گزارده دعای سبحان ذی الملک والملکوت
سبحان ذی العزة والعظمة والهیبة والقدرة والکبریاء والجبروت سبحان الملک
الحی الذی لا ینام ولا یموت سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح اللهم اجرنا من النار
با جماعت حاضرین خواندند تراویح شروع شد حافظ علام نبی که همیشه پیش امام حضور خواجه ابقاه
الله تعالی بقائه ذی بود است اداء می‌فرمودند که امشب یک سپاره بخوانی پس یک سپاره
در تمام تراویح خوانده شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بدولتخانه تشریف بردند و این بنده راقم الحروف
دیگر حصار بر دهان خویش آمد مقبوض بیست و نهم بوقت عصر روز جمعه تاریخ دوم از ماه مذکور
سال مذکور دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که سعادتی و سعادتی بهر از این نیست
حاصل شد بس روز فرصت آسمان ابر آلوده است حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و
نعماؤه باکمل لقائه رسیدند که امروز نیک است یا غلط هم حصار بیرون کردند که اگر غلط شده است
چون حضور خواجه ابقاه الله تعالی را خطره مدید از رو باران غیب کمال بوده است رجا شد
در مسودند که بیرون هم باید زیارت کنیم بیرون از محل تشریف آمده از ابر مشاهده کردند آنگاه فرمودند

خوردو نماز عصر با جماعت گذاردند انگاه در صحن مسجد بہ تہمہ صرف بر خاک نشستہ بر ہر قطعہ سحاب را اشارہ
نمودند و خوش گردیدند انگاہ فرمودند کہ ہشت ماہ یکے اسوج دوم ماہ کاتک سوم منہگر چہارم ماہ پوہ
پنجم ماہ ماگہ ششم ماہ پھگن ہفتم ماہ چیت ہشتم ماہ بیساکہ کہ قطعات سحاب یعنی بدلہا از ہمین طرف
سمت کراچی می آیند اگرچہ باد شمالی سخت وزان باشد تاہم آن ابر بسوی شمال میرود و در باقی ماہ ہا
بدلہا ابر ولیسی یعنی وطنی اند از جہات مختلفہ انگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ بدولت خانہ
تشریف فرما شدند این بندہ راقم الحروف و ہمہ حضار بر وثاق خویش آمدند مقبوس سی بوقت عشاء
شب شنبہ سیوم از ماہ رمضان سال مذکور دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے
و سعادتی بہتر ازین نیست میسر گردید نماز عشاء و تراویح بجماعت گذاردند۔ حافظ قرآن را فرمودند کہ
امشب یک ربع و پنج سپارہ بخواند۔ بعد از وتر دعا خواندہ بدولت خانہ تشریف فرما شدند ما
ہمہ غلامان بر وثاق خویش آمدیم مقبوس سی یکم بوقت عشاء شب یک شنبہ بتاریخ چہارم
از ماہ رمضان شریف سال مذکور دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و سعادتی
بہتر ازین نیست دست داد سخن در احوال این طائفہ پاک اولیاء کرام افتاد حضور خواجہ ابقاہ
اللہ تعالیٰ ببقائہ فرمودند کہ حضرت قبلہ عالم مہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ از ہمہ خلفاء حضور
حضرت قبلہ مولانا رضی اللہ تعالیٰ عنہ افضل و اقدم اند چنانچہ ہم سن حضرت مولانا ہستند
و دیگر سائر خلفاء حضرت مولانا رضی اللہ تعالیٰ عنہ از حضرت قبلہ عالم مہاروی متاخر ہستند
و حضرت مولوی نیاز احمد صاحب از جمیع خلفاء حضرت قبلہ مولانا متاخر اند بعد از ان فرمودند کہ
حضرت قبلہ مولانا میفرمودند کہ مالک ہر چیز من حضرت بادشاہ مہاروی ہستند بعد از ان فرمودند
کہ سوای حضرت قبلہ عالم مہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ دیگر ہمہ خلفاء حضرت قبلہ مولانا از خلفاء حضرت قبلہ
عالم مہاروی مثل حضرت سلطان الاولیاء شیخ شیوخنا صاحب الروضہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ و حضرت صاحب

بیعت ارادت بجز یکبار نیست و بیعت صحبت روا است آنگاه عرض کردم آنچه نسبت شما و یار احمد
صاحب قدس سره در هر دو سلسله بیعت نوشته اند اگرچه فرق در بیعت ارادت و بیعت صحبت نکرده لیکن هر دو جا
مطابق لفظ بیعت نوشته اند بهر حال مراد از آن یکی بیعت ارادت و از دوم بیعت صحبت بوده باشد فرمودند
آری بیعت ارادت سوای یکی دیگر نا جائز است آنگاه برخاستند و نماز عشاء و تراویح حسب دستور با جماعت گزاردند
و یک سپاره از قرآن شریف در تراویح شنیدند بعد از آن این بنده و همه حضار بر وثاق خویش آمدند
و حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه آنجا همچنان بحذا مشغول بودند ملفوظ
سی و دوم. بوقت عشاء شب دوشنبه بتاریخ پنجم از ماه رمضان سال سیزده
صد و چهارده هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضور حضرت اقدس
که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست حاصل شد سخن در حال میرزا صاحب
قادیانی افتاده بود شخصی گفت که میرزا صاحب عزم کسر عقیده تثلیث نصاری داشته
است و علمای زمان اوشان را مخالف شده بروی حکم تکفیر داده اند و قصد
جدال دارند. حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه فرمودند که حق تعالی
است طرف حق غالب است بعد از آن برخاستند و نماز با جماعت گزاردند فرض و سنن و وتر و دو رکعت
اخیر از تراویح ستاده ادا نمودند و هژده رکعت از تراویح نشسته گزاردند و دو سپاره قرآن شریف در تراویح
خوانده شد و بعد از وتر یک سجده کردند الله اعلم این سجده دعائیه بود یا دیگر.
ملفوظ سی و سوم. بوقت ظهر روز دوشنبه بتاریخ پنجم از ماه رمضان شریف
سال سیزده صد و چهارده هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس
که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست میسر شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی
ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه بر پلنگ زرین که بروی بسترهای گران قیمتی کشیده بودند

جلوس بوده‌اند و همه علما آن حلقه بسته بر کلام نشسته اند درین ما بین والان آمد دیگ پخته
از بهر تبرک بسته در گلاس داشته پیشگاه حضور خواجه افاد الله تعالی مقابله نهادند
و بست سر ایشان بدین حضور خواجه افاد الله تعالی آن والان را حیا دید داده حضرت
کردند بعد از آن وضو کرده نماز ظهر با جماعت گذاردند بعده برادران جماعت داخل بود
آنگاه سر از قرآن شریف خواندند مقبوض شدند و چهارم وقت عصر در تربت نشستند
بتاریخ بستم از ماه رمضان المبارک سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس
دولت پای بوس در زیارت حضرت اقدس که عبارت است و سعادت این حقیر از این هست
میسر گشت سخن در نفس ناطقه افتاد حضور خواجه افاد الله تعالی بقائه و نفعنا بالکم
ملفائه فرمودند که نفس ناطقه محض برای انسان هست نه برای دیگر حیوان فرق است
که دیگر حیوان بملکوت قریب تر است از انسان تا که انسان را عقل داد و ادراک
علم کرده است کم بکند بملکوت نمی رسد بعد از آن فرمودند که روزی حضرت خواجه
نظام الدین خاموش بخدمت خواجه علاء الدین عطار پیر خود رفته اند خواجه آن وقت
شاغل بوظیفه بودند یا در دولت خانه بودند پس ایشان در فقرای پیر ادران نشستند
پس این فقیر از حضرت خواجه نظام الدین خاموش را گفتند وقت آن رسیده است
که قریب است که از علم و عقل و تقوی بیرون آئی این سخن بر دل خواجه نظام الدین ثقیل
آمد که علم و تقوی از اسباب قرب و ولایت است آنگاه حضرت خواجه نظام الدین
خاموش قدس سره بخدمت جناب پیر دستگیر خود رسیده اند سر پیچیان فرمودند
که وقت تو رسیده است قریب است که تو از عقل و علم و تقوی بیرون آئی سخن تیغ
بر دل ایشان ثقیل نیامد بعد از آن وقت افطار رسید حضور خواجه

القاه الله تعالی ببقائه یک کنار نیم خوردند و نیمه باقی مولوی غلام احمد را باز دادند
من جهت افطار از وے آن کنار بخواستم وے نداد آنگاه حضور خواجه
القاه الله تعالی ببقائه یک خادم را فرمودند که چیزے بیار تا وے نیز روزه افطار کند
پس خادم برفت و چند عدد خرما آورد تا روزه افطار کردیم آنگاه نماز مغرب با جماعت
خوانده شد بعد ازان حضور خواجه القاه الله تعالی بدولت خانه تشریف فرما شدند
این بنده و دیگر حضار بوثاق خویش آمدند **مقبوس سی و پنجم** بوقت عشا از شب
چهارشنبه هفتم از ماه رمضان شریف سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس
دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین نیست
دست داد نماز عشاء و تراویح همراه حضور خواجه القاه الله تعالی با جماعت ادا ساختیم
دو سپاره قرآن شریف در تراویح خوانده شد **بعد ازان** حضور خواجه القاه الله
تعالی در انجا بجد اشاغل ماندند و این بنده و دیگر حضار بر وثاق خویش آمدند۔
مقبوس سی و ششم بوقت ظهر روز چهارشنبه بتاریخ هفتم از ماه رمضان
سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت
اقدس که از همه عبادات فائق تر است بحصول پیوست حضور خواجه القاه الله تعالی
ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه وضو تازه کرده فرض نماز ظهر در مسجد خرد با جماعت گذاردند
بعد از فراغ نماز قرآن شریف خواندند۔ در اثناء قرأت قرآن شریف حضرت قطب الموحدین
صاحبزاده صاحب ادامه الله تعالے بدوامه که نزدیک حضور خواجه القاه الله تعالی
نشسته بودند۔ بسیار گریه کردند که همه حاضرین بر گریه ایشان حیران شدند **بعد ازان**
میان برکت علی از طرف دو شخص براے وظیفه عرض کرد از سر اف یکے جهت وظیفه

وسعت رزق دارد طرفه آنکه چون وظیفه سلوک راه خدا این طریقه سلوک حضور خواجه ادام الله تعالی وجود

بدولت خدمت حق پرست خویش رسید آن عریضه نوشته داد بود آن وظیفه این است

بعد ایمان الفجر کرده شد سوره عم یتساءلون پنج بار بعد نماز عصر خواند و دیگر هزار بار

کلمه شریف معه و صلوات هم روز خوانده باشد و فقیر غلام فرید برای وسعت

رزق حضرت قطب الموحدین را عریضه گفته و فرمودند که شما نوشته بدهید آن وظیفه

این بود بعد ایمان الفجر کرده شد و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یکصد بار

بعد از نماز مغرب خوانند محمد حسن آنگاه بخدمت عرض کرد که در خانه این بنده مرض مرگی یعنی

صرع میشود تعویذی عطا فرمایند او را ایشان تعویذی نوشته دادند آنگاه یک هفته

آمده عرض گذارش کرد که بنده اولاد ندارد کرم فرموده تعویذی مرحمت فرمایند

با اولاد شود ایشان تعویذی نوشته داده که زوجه خود را در کمر بندی چون بربند

بایدا آنگاه همین تعویذ را در گلوی او بسازید بعد از آن بخدمت ایشان عرض کرد

که من قرآن شریف می خوانم چنانکه یکبار حفظ هم کرده ام مگر یاد نمی ماند که هیچ اسم فراموش

نشود در من لطف نماید و چیزی از وظیفه فرمایند تا قرآن شریف بخاطرم قرار گیرد

و یاد گردد او را فرمودند که حافظا سوره یوسف بخواند باش بعد از آن ذکر در جوابا

قرآن شریف در تراویح اهتمام حضرت خواجه ابقاه الله تعالی سماع نمودند که نور دل انوار

ایشان همچو حضرت قبله محبوب الهی رضی الله تعالی عنه همیشه سه سیپاره قرآن شریف در تراویح

می شنیدند و در آخر عشره رمضان شریف ختم می نمودند و حضور حضرت شیخ

نصیر صاحب الوصال رضی الله تعالی عنه در اوائل حال سه سیپاره قرآن شریف سنت در دوم

حضرت سلطان محبوب الهی می شنیدند و در آخر دو سیپاره سماع می نمودند

مقبوس سی و ہفتم بوقت عشا ر شب خمیس بتاریخ بیستم از ماہ رمضان شریف
سال مذکور دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے
بہتر ازین نیست میسر گردید بعد ادا کردن نماز عشا باشارہ یہ مجلس رقص کتھکان کہ
از ملک مارواڑ آمدہ بودند وقت حضرت قطب الموحدین صاحب زادہ صاحب دامہ اللہ تعالی بدوامہ
و دیگر عمائد ارکان مجلس عالی این موجود بودند کتھکان بیامدند رقص و ناچ شروع نمودند سازان میان
ہیرا نام کوو کے در فن رقص یگانہ عہد خود بود و دیگر پوران نام نوجوانی کہ از ہیرا کلانتر
او ہم از ہیرا چندگونہ صاحب کمال تر بود ہر گاہ کہ رقص آغاز کردند تمام اہل مجلس در
کار صنعت ایشان حیران و شیفتہ گردیدند باوجودیکہ بسیار گروہ از اقوام کتھکان
مشاہیر روزگار در پیش گاہ حضور اقدس باریاب شدہ کمالات از رقص و سرائیدگی
خود ظاہر کردہ اند اما ہمگنان از حضار مجلس اقدس از صناعت ایشان در حیرت و عبرت
افتادہ بودند۔ و حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ کہ قطر تا بر کمالات از ہر کہ باشد
از ہمہ قدر دان تر و شناسا تر اند و دل دادہ تر بدرجہ کمال محظوظ شدند تا دیر بسیار
این کار او شان جاری ماند **بعد ازان** فرمودند کہ بعضے طبائع آنچنان مجبول
شدہ اند کہ ازین چنین نغمہ و سرود ہرگز در دل اوشان اثرے پیدا نگشتہ باشد
بعد ازان سخن در تال و وقت و حالت صوفیان افتاد و فرمودند حضرت
قاضی حمید الدین ناگوری می فرمودند کہ بہشت جاے بے تال سولان نیست و صوفی
بے تال را دوست نمیداشتند پس ہر کہ در مجلس سماع ایشان رقص بے تال کردی
او را اگر فتانیدہ از مجلس سماع بیرون کنانیدندے شخصے عرض کرد کہ قاضی حمید الدین
کدام نسب دارند حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ حمید الدین دو اند یکے

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری سوالی سلطان التارکین هستند که خلیفهٔ حضرت خواجه
خواجگان شیخ المشائخ حضرت خواجه معین الحق والدین اجمیری رضی الله تعالی عنه هستند و لقب ایشان سلطان التارکین
شده است که در ابتدای حال ایشان در قطعهٔ رسیده است که آن را سوالی می گویند
و ایشان عربی نسب اند از اولاد حضرت سعید بن زید رضی الله تعالی عنه که از اصحاب
عشرهٔ مبشره بوده اند و دوم قاضی حمید الدین خلیفهٔ حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله
در کتب نوشته اند که این اجلهٔ خلفایند در عهد حضرت
بهاء الدین زکریا ملتانی و دوم حضرت قاضی حمید الدین ناگوری رحمهم الله
تعالی علیهما و این قاضی حمید الدین صاحب وراثت العلوم جواد قطب الاقطاب
رضی الله تعالی عنه بوده اند آخر کار بسبب حضرت قطب الاقطاب ایشان را این گونه
حال آمده بود که مشرب ایشان هم چشتیه شد بعد ازان می فرمودند که حضرت
قاضی صاحب سرود بسیار می شنیدند تا که در مشرب سهروردیه سرود نمی شنودند آنگاه
می فرمودند که شیخ نقیر را از فقرا و هیچ صوفی را از صوفیان از اهل سنت که باشد چه قادریه و
سهروردیه وغیرها انکار سرود نیست اما اینقدر است که سماع سرود در مشرب بعضی
غالب است مثل چشتیه و در مشرب بعضی غالب نیست لیکن هیچ اهل سنت
از حقیقت سرود انکار نکرده است بلکه گفته اند که السماع من مستحسنات الصوفیة
پس اگر کسی انکار کرده از بی خبری و جهالت کرده است بعد ازان می فرمودند که این
قاضی حمید الدین صاحب از بس سماع می فرمودند تا حدی که حضرت خواجه
سلطان المشائخ رضی الله تعالی عنه می فرمودند که اگر قاضی حمید الدین صاحب سکه
سماع نه نهاده بودی ما را سماع کردن نمی دادندی و بر حضرت سلطان المشائخ هنگام

روایت از حضرت قاضی صاحب بایں لفظ یاد می فرمودند که قاضی حمید الدین صاحب
پیشوای عاشقان **بعد ازاں** فرمودند که حضرت قاضی صاحب از صحبت حضرت
قطب الاقطاب خواجه قطب الدین اوشی کاکی رضی الله تعالیٰ عنه منفک و جدا نشده اند
بدرجه نهایت آمیزش و مزج بهم پیدا شده بودند - تا آنکه قبر خود هم پایین مزار حضرت قطب الاقطاب
رضی الله تعالیٰ عنه تجویز کرده اند **بعد ازاں** فرمودند که قاضی صاحب ندیم خاص جلیس وقت
حضرت خواجه قطب الاقطاب بوده اند تا آنکه در وقت اخیر بر دهن مبارک حضرت خواجه
قطب الاقطاب ایشان دست داده اند و تشریح این قصه آن چنان است
که وفات حضرت خواجه قطب الاقطاب رضی الله تعالیٰ عنه در مجلس سرود واقع
شده است برین بیت ؎ کشتگان خنجر تسلیم را - هر زمان از غیب جان دیگر است
و این بیت از مدت ده ماه در طبع مقدس آنحضرت جا گرفته بود تا آنکه هفت
هفت روز همین بیت جوش و وجد طاری بودی و این نوبت که وصال آنحضرت گشته
است چهار روز جوش مانده که در وقت اخیر آه کردند - و جان بحق تفویض فرمودند - و
قاضی صاحب دست خود بر دهن مبارک ایشان نهاده فرمودند که اگر آه قطب عالم
بر آمدی همه عالم برباد رفتے **بعد ازاں** فرمودند که لقب حضرت خواجه قطب الاقطاب شهید
المحبت است و لقب مرید ایشان حضرت شیخ المشایخ خواجه گنج شکر حریق المحبت است
آنگاه فرمودند که حضرت خواجه قطب الاقطاب را هر گاه که غسل می دادند تمام بدن گداخته بود
بدست غسال چرم مبارک از بدن آن حضرت بر می آمد **بعد ازاں** شخصے عرض کرد
که حضرت خواجه گنج شکر رضی الله عنه وقت وفات پیر دستگیر خود حاضر بودند یا نے
حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ ببقائه فرمودند که نه حضرت خواجه شکر گنج وقت وفات پیر خود

حاضر بودند که حضرت خواجه قطب الاقطاب وقت وفات سر خود و حضرت خوا-
بزرگ بوقت وفات حضرت خواجه عثمان هارونی رضی الله تعالی عنه حاضر بوده اند و حضور
خواجه قطب الاقطاب وقت وفات خود وصیت فرموده بودند اما سجاده و کلاه و دستار
و نعلین و عصا القاضی حمید الدین صاحب سپرده که این اسباب را به فرید خواهی داد
بعد ازاں شخصے عرض کرد که حضرت قطب الاقطاب را کاکی چرا میگویند حضور فرمودند
که کاک رغیف نان را گویند و ظهور این امر که بسیار طریق بیان کرده اند
چنانچه یکے این است که روزے کاک از جیب خود بر آورده بطور کرامت می دادند
ازین وجه لقب کاکی الشان افتاده است **بعد ازان** فرمودند که بارے
حضرت خواجه قطب الاقطاب صاحب حاضرین مجلس را کاک میدادند و حضرت
قاضی صاحب حلوا و همشیره زاده بادشاه که مهمان بود در مرید شده و مخلوق گرسنه بود
موجه حضرت قطب الاقطاب از وے این کرامت ظهور گرفته که او برگ تنبول میداد ایشانرا
روز لقب او تنبولے شد **بعد ازان** فرمودند که وطن حضرت قطب الاقطاب
اوش است ارطاد طبع و حضرت قطب الاقطاب فرموده اند که ذکر حمائل در دلم بود آنکه حضر علیه السلام سجده کرده بود در آن
مسجد بارها بوده همان یک مسافر که از اهل معنی گفته شد و یک دعای بود که او را هفت دعا میگفتند
در ذات بود که هر کس این هفت دعا را بران هفت ستاره بخواند به زیارت حضر علیه السلام
مشرف شود لیس رفتم و بخواندم چون فارغ شدم بار گردیدم و در دل بود که زیارت حضر
نشد همین که در در مسجد شخصے را دیدم که ایستاده است حالم پرسید که کدام مهمی را موقت
در این جا که آمدی اندرین اثنا حضور خواجه ابقاء الله تعالی بقائه فرمودند که چون مردم
صادق و راستی بوده اند وے را گفتند که بقصد زیارت حضر این ساعه دعا خواندم

مگر خضر را ندیدم - باز می روم - آنکس گفت کہ درین شہر شما مردان اند کہ خضر چند بار بر دروازہ
ایشان میرود و ایشان در را نیز نمی کشایند و پرواے ملاقات خضر نمی کنند می فرمایند کہ
ما درین مقابلہ بودیم کہ مردے دیگر در صحن مسجد پدید آمد و ہمین شخص نخستین را نسبت من سپارش
کرد و گفت کہ شما بروے مہربانی کنید آنگاہ من نیز دانستم کہ ہمین شخص اول خضر است
بعد اندک دیر بسیار مردان خدا حاضر آمدند اذان گفتند و نماز گذاردند و تراویح خواندند
من نیز در جماعت ہمہ نماز ہم اوشان گذاردم آنگاہ متفرق شدند دیگر شب ہم رفتم اثرے
نبود از مردمان آنجاے دریافت کردم گفتند این مسجد نیست درینجا گاہے بوئے
مردم نشنیدہ ایم مقبوس سی و ہشتم بوقت ظہر روز خمیس بتاریخ ہشتم از ماہ رمضان
سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس
کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالے
ببقائہ و نفعنا وایاکم بلقائہ نماز ظہر را بجماعت گذاردہ برنشستہ اند و ہمہ غلامان نیز حلقہ بستہ
جالس اند اندرین اشارۂ بسوے مبارک مولوی غلام احمد کردہ تبسم نمودند - و فرمودند
کہ امروز بر طبع من گرانی است گرانی روحی آنگاہ فرمودند کہ این گرانی بعد از استماع
سرود و بدیدن رقص و ناچ از کنچکان دوشین لاحق شدہ است من میدانم کہ این
سبب حرمت ماہ رمضان شریف است من از شنیدن کنچکان اعراض
ہم کردہ بودم کہ ماہ رمضان است مگر اینان واشارہ کردند بطرف خادمان اصرار
نمودند کہ ضرور شنیدہ شود بعد ازان تعریف و مدح سرود و راگہا نمودند و فرمودند
کہ اصول راگ اہل ہند کہ مروج در ہندوستان است شش اند -

اول بہیرں - دوم سری - سوم میگہ - چہارم ہنڈول - پنجم مالکوس - ششم دیپک

پس همه انگشتهائے ابن شش راگ خارج مسموع آمد ازین اسرار دل این عبد راقم
الحروف خطره خطور کرد که از حضور خواجه اعاده الله تعالی پرسم که وحده راگ کدام است
همین که حضور بر خطره من آگاه شده فرمودند که این راگ اهل سنه سریل است همه
رستمان و اوتاران که معمران اند بر الستان راگ و رقص از حق سبحانه تعالی نازل کرده
است چنانچه ارشاد کنا مست سرل و آسمانی حرمت هدار بر دل راگ و رقص۔
بعد ازان فرمودند که کتاب مطلع العلوم را که در اسم بحر امید که در روئے از راگ
مشرح بیان کرده است پس آن کتاب پیش حضور خوانده شد هر یک راگ و راگنی و
کاملان فن راگ را حال مفصل نوشته بود بعد ازان فرمودند که اثر برکت کلی هم درین
راگ کمالے عظیم دارد چنانچه دیگو که بعد چهار صد راگنی یاد میدارم و اکنون ادراک درین
فن راگ کمال حاصل شده است بدرین اسوے عالم حاصل است الیف و اخراج
هر راگنی یا که می خواهدیں توانند کرد **مقبوس سی و پنجم** روز عشارت سه سار ع
و چهارم ماه رمضان المبارک سال مذکور وقت پایے بوس و زیارت حضرت اقدس
که عبادت و سعادتے بهتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجه ابقاه الله تعالی
عنایة و احسانا ایک بلطائف نماز جماعت گذاردند بعده دو سپاره از قرآن شریف در تراویح
سماع کردند بعد از فراغ نماز مسند آراسته کردند حضار مجلس حلقه بسته نشستند
یکے از حاضرین کتاب تاریخ خلفا را میدید چون نام حضرت شیخ محمد بن اسمٰعیل جامع
کتاب صحیح بخاری رضی الله تعالی عنه بر آمد حضور خواجه افاده الله تعالی فرمودند که
چون امام بخاری شیخ محمد بن اسمٰعیل را دفن کردند همه خاک آن تربت شریف انسان که خواده می
بود خواه سر و چهار من و همه مسک شده بود **بعد ازان** این راقم الحروف عرض کرد که

آنان نیز آنچنان تربت مزار اوشان خوشبوناک است یا نے فرمودند که همه خاک پاک
مزار شریف اوشان را مردم تبرکاً برداشته مغاک کرده بودند آخر پادشاهان وقت مزار شریف
اوشان از سنگ تیار ساخته مرتفع نموده اند بعده آن خوشبوی منقطع شده است ـ

بعد ازان ـ ازان کتاب جدولیه نام شریف رضی و نام شریف مرتضی برآمد حضور خواجه
ابقاه الله تعالی فرمودند که این هر دو برادر اند و نجیب سید هستند و مقارن زمانه ائمه
سادات اند نهایت شیعه بودند تا که قول اوشان است که میگویند که چون در امیر المومنین
حضرت عمر ابن خطاب رضی الله تعالی عنه عدل ظاهر نبود ازان سبب نحویان در
عمر عدل را تقدیری اعتبار کرده اند اگرچه این قول آنها سراسر دروغ است و کذب بحت
مگر توجیه آنها را به بینید که چه گونه کرده اند **بعد ازان** فرمودند که کتاب نهج البلاغت هم
از تصنیف ایشان است بعضے گویند از تصنیف شریف رضی است و بعضے گویند که
از تصنیف شریف مرتضی است **بعد ازان** رمضان شریف آمده دست بسته عرض
گذار گردید که قبله من گروهے نو در جهت مبارک بادی محل شریف کا ناچ نو آورده ام
کرم فرموده از ما سرود بشنوند و ناچ و تماشا به بینند حضور فرمودند نے زیرا آنکه اکنون
ماه رمضان شریف است سرود شنیدن و رقص و دیگر تماشا دیدن نیکو نیست
خصوص نقل ها دیدن ازان هم زشت تر است بعد از رمضان شریف خواهم شنید
وے بسیار الحاح و زاری نموده آنگه حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقاءه که سراسر
رحمت للعلمین و پر حیا هستند فرمودند که بهتر یک شب خواهم شنید وے به تمام عجز
عرض کرد که قبله بسیار شب بشنوند فرمودند که بسیار شب بعد از رمضان شریف بشنوم
وے باز عرض کرد که نذر در رمضان شریف منظور فرمایند حضور فرموده بهتر شب آینده

سانحہ و درمیان قمرداں مجلس سماع کسی ووے عرض کرد کہ رقص ہم خواہند دید حسب در
فرمودند خواہم نقل دل باین ساہم خواہم سعد وبر ودہام خواہم سید مقسوس حیلم بوقت عبارت
یک سہ پاردہم از ماہ رمضان المبارک سال ۰ گوہر دولت پاسے بوس دربارت
حضرت امدیں کہ عبادتے وسعادتے بہترازیں نیست حاصل گشت بیمار بجماعت
گذاردہ مسند آرائے شدند امدیں اساسحصے ازحصار کہ سکنہ جہر لوٹ باوس لود
عرض کرد کہ درآنجا ایں نقل مشہور است کہ بارے مولوی عبدالرحمن بیٹہرہ
کہ عالم تحریر بود جہاں بیمار شد کہ امید زیستن او نبود دریں حالت
اتفاقا حضرت حافظ غلام محمد المعروف بکٹڑ والہ صاحب کہ مرید وخلیفہ حضور حضرت
قبلہ عالم مہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ است برسر وے رسید عیادت وے کرد وفرمود
کہ مولوی جی تو عالم ہستی خلائق را از بودن تو بسیار منفعت است واکنوں زندگانی
تو منقطع می نماید پس من سوالے از جہت زور مانقا حیات خود از احتیاریم آنجا
شد کہ کٹڑ والہ صاحب بہم روز از عمر خود بنا برابقا باستقبال کرد و مولوی عبدالرحمن
بامدت دراز بعد ازاں زندہ ماند پس حکایت حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ مقابر موید
کہ شیخ اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ در فتوحات مکی نوشتہ اند کہ یکے از مشائخ بار بسر دختر داشتا
کہ بیمار بود در دماندیں باشارہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ فرمودند کہ مشائخ شیخ اکبر رضی اللہ
تعالیٰ عنہ بسیار اند اصلی شیخ شیخ اکبر شیخ الوہدیں مغربی اند ودیگر مشائخ صحبت اند
پس آں شیخ آں دختر را دیدند کہ ملک الموت برائے قبض روح حسن از مقام خود فرود
آمدہ است پس سوائے عوض بدل دیگر چارہ ندانستند اگر بجائے خود آمدند و دختر خود
کہ بیمار بود صحیح وسالم بود گفتند کہ اے دختر من تو در منفعت برابر دختر باد شاہ نیستی از حج

بادشاه خلائق را فائده و نفع بسیار است باید که حیات خود بدهی تا که بدلش کرده آید وے قبول نمود آنگه زندگی آنرا بعوض دادند همچنان بوقوع آمد که دختر بادشاه که در حالت نزع و جان کندن بود زنده برخاست و دختر آن شیخ فوت شد بعد ازان حضور خواجه البقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که چون ملک الموت جهت قبض کردن روح کسے از مقام خود نازل شده باشد پس شیخ وقت را بے عوض دادن آنجا چاره نمی باشد اندرین اثنا این بنده راقم الحروف عرض کرد که قبل پیش از نزول ملک الموت شیخ وقت می تواند و اختیار است که بیمار اجل رسیده را حیات بخشیده بے عوض و بے بدل برخیزاند یا نے حضور فرمودند آرے میتواند بعد ازان فرمودند که در مشائخ نقشبندیه طریقه و ردیه توجه سلب الامراض بسیار است انگه فرمودند که حضرت خواجه نظام الدین خاموش رحمۃ اللہ علیہ که پیر پیر حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اند رضی الله تعالی عنه بر سر مریضے رفتند و این قصه در نفحات هم است که چون بر سر بیمار رسیدند بتوجه مشغولی فرمودند بیمار را افاقه رو نمود همه حاضرین دانستند که وے را شفاء گردیده اما چون خواجه نظام الدین خاموش از انجا برخاسته روانه شدند هر دو دست خود را بر روے باز افشاندند در جاے خویش باز آمدند و یکے از حاضران را فرمودند که مرض او مرض الموت بود نخواستم که بیرگرم ازان سبب بر روے باز انداختم دیگر روز آن بیمار فوت گردید بعد ازان حضور فرمودند که طور دیگر حیات ضمنے است که هر که را اجل برسد شیخ وقت در ضمن خودش می آرد و نگاه می دارد اگرچه بحقیقت مرده باشد مگر همچنان زنده میگذرانند چنانچه یک قاضی بود در عهد خواجه نظام الدین خاموش رحمۃ اللہ علیہ پس حضرت ایشان آن قاضی را در ضمن خود آورده بودند قضا را بر خواجه التهامی نهادند حتی که شیخ را دست

برکیف مزار بادشاه حاضر آوردند بعد از آن بسیار کے حضار مجلس حکایات استغنا کرد حضور
خواجه افاده الله تعالی فرمودند که این نوع بسیار تاریخ واقع شده است بعد از آن
فرمودند که در مجلس بادشاه قاضی مذکور که یکے از اہل کاران بود و تا آنکه مکاشفات است
که اگر وے بسبب شیخ بادشاه بحق صلاحیت گفتے و آن سمت را ترک کردے
باین نوع میں شامل شدے مگر وے مباحث نمودے و بر قاضی برگشتے شاه و لطف توجه
خود او وے نگردانیدند و او خصم خود بیروں انداختند پس ہماں لحظه در بارگاه بادشاه
ہماں قاضی معزول شد بعد از آن فرمودند که بارگاه بود مرید حضرت شاه قاسم ہو اللّٰہ سره را
شنید که حضرت شاه صاحب اوراد خصم خود دانسته بود بددعا بر وے اثر کرده که
از آن شہر بیروں برود ہم چناں یک سال تمام نگذشت بعد از مرور سال یک فرد در جاگر
رسید که دعائے شیخ کافی است ترا حیثیت پس از آں شہر نکال روانے
بیروں رفت اول شب مرده شد بعد از آں ذکر وجوب دعائی ذاتی حق سبحانه
تعالی افاد حضور خواجه افاده الله تعالی مقام فرمودند که سوائے وجوب دعائی
ذاتی دیگر همه صفات حق سبحانه در ولی الله موجود اند و آنچه مشہور زیرا که وجوب ذاتی
دعائی ذاتی مغائر تعین اند چوں تعین آمد وجوب غائب ماند بعد از آں فرمودند که ہر گاه کل
صفات حق سبحانه سوائے عنایت و وجوب ذاتی در ولی الله یافته شد پس صلاحیت که آدم یکے
از جمله صفات حق است در ولی الله صادق آمد و آنکه در باب کرامات اولیا نوشته اند
ایجاد معدوم و اعدام موجود پس این صلاحیت است نه خلق بمعنی از عدم صرف بوجود
آوردن است چرا که ماده پس ولی الله خلق نتواند کرد مگر گاه گاہے تواند داشت
مخلوق خود را الا ماشاء الله تعالے زیرا که گاه داشتن مخلوق بحر متواتر رسیدن فیضان

وجود می از صرف ہمت و توجہ دائمی از طرف شیخ متصرف صورت نہ بندد چہ اگر یک لمحہ و لحظہ از ان صرف ہمت و توجہ فترت آید و در نگ افتد فی الفور آن مخلوق ہلاک و معدوم خواہد شد پس ایشان یعنی اولیا کرام را چہ افتادہ است کہ جہت القاے مخلوق خود از آنطرف یعنی از حق توجہ خود را باز دارند و باین طرف گرایند **بعد ازان** فرمودند کہ از اولیائے کرام ظہور صفت خلاقیت اگرچہ قلیل آمدہ تاہم ظاہر شدہ است اما ازان حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز و ہیچگہ بوقوع نیامدہ است و آنچہ در بعضے معجزات بسیار شدن اندک چیز واقع گشتہ است از قبیل برکت است در چیز قلیل موجودہ کہ آن مادہ است نہ از قبیل ایجاد معدوم بے مادہ تا کہ معنی خلاقیت صادق آمدی چنانچہ وقتے ضرورت آب شد۔ اصحاب کرام رضی اللہ تعالی عنہم ملتجی شدند حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند کہ قدرے آب از جاے بیارید آنگہ اندک آب در ظرف بیاوردند پس حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دست مبارک خویش را دران ظرف آب نہادند از پنج انگشت مبارک حضور آنحضرت پنج انہار آب روان گردیدند ہمہ لشکر اسلام سیراب شدند۔ اسپان و اشتران را نیز سیراب کنانیدند و ہمچنین در غزوہ تبوک چند نان پارہ و چند خرما بودند کہ حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چادر مبارک خود را بران گسترند ہفتاد ہزار آدمی بود خواہ کم یا بیش چون ہمہ سیر خوردند باقی ہمان چند پارہ نان و خرما ماندند آنگہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ این را نگاہ دارید تا دیگر روز بکار آید آخر دیگر روز نیز آنچنان کردند ہمیان تا سہ چہار روز این معجزہ بوقوع آمد و ازانجا مدینہ منورہ چہار پنج روزہ راہ بود حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمودند۔ کہ این چنین تا مدینہ میکردمی مگر از خدا تعالے بشرم میآید **بعد ازان** فرمودند کہ دریک جا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ مغفرت

وازدہم از ماہ رمضان سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پای بوس
وزیارت حضرت اقدس کہ عبادتے وسعادتے بہتر ازین نیست میسر شد حضور خواجہ
البقاء اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ نماز عشا را با جماعت گذاردند و در تراویح سہ
سیپارہ از قرآن مجید شنیدند فرض وشفعہ اخیرہ از تراویح و وتر استادہ ادا ساختند
مقبوس چہل و دوم - بوقت عشا رشب چہارشنبہ بتاریخ چہاردہم از ماہ رمضان شریف
سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پاے بوس وزیارت حضرت اقدس کہ
عبادتے وسعادتی بہتر ازین نیست دستداد حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا
وایاکم بلقائہ نماز عشا با جماعت ادا ساختند و سہ پارہ از قرآن شریف در تراویح شنیدند مقبوس
چہل و سوم بوقت ظہر روز چہارشنبہ بتاریخ چہاردہم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس
دولت پای بوس وزیارت حضرت اقدس کہ عبادتے وسعادتے بہتر ازین نیست حاصل
گشت حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ نماز ظہر را با جماعت گذاردند
چون از تمام نماز فارغ شدند منزل قرآن شریف خواندند حضرت قطب الموحدین صاحبزادہ
صاحب ادامہ اللہ تعالیٰ بدوامہ ودیگر حضار مجلس حلقہ بستہ نشستہ اند اندرین اثنا از طرف مرزا
غلام احمد صاحب قادیانی یک خط معہ چند اوراق در مضامین فتح اسلام جلسہ اعظم مذاہب
لاہور بجناب اقدس حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالےٰ ببقائہ وارد گردیدند کہ ازان خود بدولت
ہم دیدند آنگاہ اخویم صاحب مولوی غلام احمد را بازدادند و فرمودند کہ بخوان وی اول مضامین فتح
اسلام جلسہ را بخواندند دروے عجیب اسرار از معانی قرآن شریف درج بودند کہ عقل حیران میشد
وحضور خواجہ البقاہ اللہ تعالےٰ بکمال توجہ آنرا استماع می فرمودند وبسوئے حضرت
قطب الموحدین صاحبزادہ صاحب ادامہ اللہ تعالیٰ بدوامہ نظر فیض اثر کردہ تبسم

می‌نمودند گاهگاه مطلب آن دانشمند نیست مرا صاحب گوید انکار روایت میر سالار بوده
مرتسم گردد گویا اشاره می‌نمود برکت دیگو نه کلامیست بر ایر و حکو و صاحب اطلاع
و اسرار معانی قرآن شریف تفسیر نوشته است بعد از آن فرمودند خط بخوان پس
مولوی موصوف آن خط را بخواند حضور پر نور بعد عنایت مسرور و محظوظ شدند بر چهره
مبارک حضور پر نور القاء الدعا می‌نمودند آثار بشاشت و مسرت نمایان بود مراد آن خط
بعینه اینجا نقل کرده شد تا آن خط این است بسم الله الرحمن الرحیم - حمداً له و نصلی
علی رسوله الکریم - بخدمت حضرت مخدوم و مکرم الشیخ الجلیل الشریف السعید حضرت حاجی محمد
میان غلام فرید صاحب کان الله معه و رضی عنه و ارضاه السلام علیکم و رحمة الله و برکاته -
اما بعد نامه نامی صحیفه گرامی اسمی بزول فرموده عقد گوناگون مسرت ها گردید
مضمون آیه کریمه انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون از جبینش هزار جلوه ها
و جلی بر لوح آسمانی از کلمات طیبات آن مخدوم مستدام شکر حق ادا نمی توانم کرد
عزوجل تعالی است که در اظهار کلمه الحق از لوم لائم نمی ترسند و پوست دار
جناب احمدیه را شکسته و اندر حضرت عز شأن بطرز فصاحت اللسان را میکشند در
احقاق حق روح القدس تائید شان میفرماید فالحمد لله ثم الحمد لله که مثل این امور آن مخدوم
را ناهم اسے برادر مکرم رحیم بخش وقت تشریف آوردن به این عاجز بتاریخ
هژدهم جنوری ... بین الله حاجی منشی احمد جان صاحب مرحوم لدهیانوی که مؤلف کتاب
طب روحانی بودند بکمال محبت و اخلاص بدین عاجز ارادت پیدا کرده بودند و بعد از
مائل در البیان ... که بدین نسبت و شهرت ... ادساق ... کلمات الالهی
شد معتقدان جو ادر مجلس جمع کرده گفتند که حقیقت است که حیری دیدم مراست

زنی ہنبیہ پس اگر از من قطع تعلق میخواہید بسیار خوب است مرا خود پرواے این تعلق نـ
نماند و ازین سخن شان بعضے مریدان اہل دل گریستند و اخلاصے پیدا کردند کہ پیش ازان
نیز نمی داشتند و مرا وقت ملاقات گفتند کہ عجب کاریست کہ مرا افتادہ کہ من قصد
مصمم کردہ بودم کہ اگر مرا میگذارند من ایشان را بگذارم لیکن امر برعکس آن پدید آمدہ و قسم
خوردند کہ اکنون آن خدمتہا پیش می آیند کہ قبل ازین ازان نشانے نبود و این بزرگ مرحوم چون
بعد از مراجعت حج وفات کردند اعزہ و وابستگان خود را بار بار ہمین نصیحت نمودند کہ بدین عاجز
تعلق ہاے ارادت داشتہ باشید۔ و وقت عزیمت حج مرا نوشتند کہ مرا حسرتہاست
کہ من زمان شما بسیار کمتر یافتم و عمرے گرد این و آن برباد رفت و فرزندان و ہمہ مردان
و زنان کہ اعزہ شان بودند بوصیت شان عمل کردند و خود را در سلک بیعت این عاجز
کشیدند چنانچہ از روزگارے دراز فرزندان آن بزرگ سکونت لدھیانہ را ترک کردہ اند و
معہ عیال خود نزد من در قادیان ہیمانند و شخصے دیگر پیر صاحب العلم است در سندہ
کہ براے من خواب دیدند و دربارہ من ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مجلسے عظیم شہادت
دادند و سوے من آن مکتوب نوشتند کہ در ضمیمہ انجام آتھم از نظر آن مکرم گذشتہ باشد
اما ہنوز جماعت این عاجز بدان تعداد نرسیدہ کہ بر من از خداے من عدد آن مکشوف
گردیدہ بود میدانم کہ تا اکنون جماعت من از ہشت ہزار دو سہ کم یا زیادہ خواہد بود اے
مخدوم مکرم این سلسلہ سلسلۂ خداست و بناے ہمت از دست قادری کہ ہمیشہ کارہاے
عجائب مینماید و از کاروبار خود پرسیدہ نمیشود کہ چرا چنین کردی مالک است ہر چہ خواہد میکند
از خوف او آسمان و زمین می جنبند و از ہیبت او ملائک می لرزند مرا او در الہام خود آدم نام نہاد
و گفت اردت ان استخلف فخلقت آدم چرا کہ میدانست کہ من نیز مورد اعتراض اتجعل فیہا

لعنت نیست پس لعنت خالق اوليست سهل کہ ہیچ راست بازی ازان محفوظ نماند و براے آن مخدوم بحضرت عزت دعا میکنم کہ محض از سعادت فطرۃ خود ذب مخالفان این عاجز کردہ اند پس اے عزیز خدا با تو باشد و عاقبت تو محمود باد جزاك الله خير الجزاء و احسن اليك في الدنياء و العقبیٰ و كان معك اينما كنت و ادخلك الله في عباده المحبوبين

امین ثم امین امین

ای فرید وقت در صدق و صفا — با تو باد آن روکہ نام او خدا

بر تو بارد رحمت یار ازل — در تو تابد نور دلدار ازل

از تو جان من خوش است ای خوش خصال — دیدہ ست مردی درین قحط الرجال

در حقیقت مردم معنے کم اند — گو ہمہ از روے صورت مردم اند

اے مرا روے محبت سوی تو — بوی انس آمد مرا از کوے تو

ہر زبان با لعنتے یادم کنند — خستہ دل از جور و بیدادم کنند

کس بچشم یار صدیقے نشد — تا بچشم غیر زندیقے نشد

کافرم گفتند و دجال و لعین — بہر قتلم ہر لیئے در کمین

بنگر این بازی کنان را چون جہند — از حسد بر جان خود بازی کنند

سوے مومنے را کافرے دادن قرار — کار جان بازیست نزد ہوشیار

زانکہ تکفیرے کہ از نا حق بود — وا پس آید بر سر اہلش فتد

سفلہ کو غرق در کفر نہان — ہر زہ نالد بہر کفر دیگران

گر خبر زان کفر باطن داشتے — خویشتن را مد تری انگاشتے

تا مرا از قوم خود ببریدہ اند — بہر تکفیرم جہا کوشیدہ اند

انبیا بیش از کسی بردہ اند ‏ ‏ وز حمایت پاکس پروردہ اند

تا نگردد کس زراہ انبیا ‏ ‏ سادہ دلو حق کافر انگاد مرا

در رہ انبیا انگیختہ شد ‏ ‏ با نصاریٰ راے خود آمیختہ شد

کافرم خواندند از جہل و عناد ‏ ‏ این چنین کوری ندیدہ کس بیاد

کل ما اہل تعصب با سرود ‏ ‏ کس نکو تقید دو چشم سال زلود

ما مسلمانیم از فضل خدا ‏ ‏ مصطفےٰ ما را امام و مقتدا

اندرین دین آمدہ از ما دریم ‏ ‏ ہم برین از دار دنیا بگذریم

آن کتاب حق کہ قرآن نام اوست ‏ ‏ بادۂ عرفان ما از جام اوست

آن رسولی کش محمد ہست نام ‏ ‏ دامن پاکش بدست ما مدام

مہر او ما را سرشتہ اندر بدن ‏ ‏ جان شد و با جان بدر خواہد شدن

ہست او خیر الرسل خیر الانام ‏ ‏ ہر نبوت را برو شد اختتام

بارور نوشیم ہر آنی کہ ہست ‏ ‏ تو شدہ سر لب سرای کہ ہست

آنچہ ما را وحی و ایمان بود ‏ ‏ آن ہمہ از خود از ہمہ جانے بود

بار و ماسم ہر بود و کمال ‏ ‏ وصل دلدار ازل بے او محال

اقتدائی قول او در جان ماست ‏ ‏ ہر چہ زو بات شود ایمان ماست

از ملائک وار خبرہاے معاد ‏ ‏ ہر چہ گفت آن مرسل رب العباد

این ہمہ از حضرت احمد است ‏ ‏ منکر آن مستحق لعنت است

معجزات او ہمہ حق اندر است ‏ ‏ منکر آن مورد لعن خدا است

معجزات انبیا سالقین ‏ ‏ آنچہ در قرآن بیامد بالیقین

به همه از جان و دل ایمان ماست　　هر که انکاری کند از اشقیاست
یک قدم دوری از آن روشن کتاب　　نزد ما کفر است و خسران و تباب
لیک دونان را بمغزش راه نیست　　هر دلی از سر آن آگاه نیست
تا نباشد طالب پاک اندرون　　تا نجوشد عشق یار بی چگون
راز قرآن را کجا فهمد کسی　　بهر نوری نور می باید بسی
این نه من قرآن همین فرموده است　　اندرو شرط تطهر بوده است
گر بقرآن هر کسی را راه بود　　پس چرا شرط تطهر را فزود
نور را داند کسی کو نور شد　　واز حجاب سرکشیها دور شد
این همه کوران که تکفیرم کنند　　از رموز پاک قرآن غافل اند
بی خبر از رازهای این کلام　　هرزه گویان ناقصان و ناتمام
در کف شان استخوانی بیش نیست　　در سر شان عقل دوراندیش نیست
مرده اند و فهم شان مردار هم　　بی نصیب از عشق و از دلدار هم
الغرض فرقان مدار دین ماست　　او انیس خاطر غمگین ماست
نور فرقان می کشد سوئے خدا　　میتوان دیدن ازو روئے خدا
ما چه سان بندیم زان دلبر نظر　　همچو روئے او کجا روئے دگر
روئے من از نور روی او بتافت　　یافت از فیضش دل من هر چه یافت
چون دو چشم کش ندانند آن جمال　　جان من قربان آن شمس الکمال
همچنین عشقم بروئے مصطفیٰ　　دل پرد چون مرغ سوی مصطفیٰ
نامرادانند از حسنش خبر　　شد دلم از عشق او زیر و زبر+

این نه کار مومنان و اتقیاست
این نه خوی بندگان با صفاست

هر که او هر دم پرستار هوا
من چه سان دانم که ترسد از خدا

خویشتن را نیک اندیشیده اند
های این مردم چه بد فهمیده اند

اتباع نفس اعراض از خدا
بس همین باشد نشان اشقیا

هر که زینسان خبث در جانش بود
کافرم گر بوی ایمانش بود

من برین مردم بخواندم آن کتاب
کان منزه او فتاد از ارتیاب

هم خبر ها پیش کردم زان رسول
کو صدوق از فضل حق پاک از فضول

لیکن ایشان را بحق روی نبود
پیش گرگی گریه میشی چه سود

کافرم گفتند و رو ها تافتند
آن یقین گویا دلم بشگافتند

اندر ایشان خوب گفت آن شاه دین
کافران دل برون چون مومنین

بر زبان قرآن مگر در سینه ها
حب دنیا هست و کبر و کینه ها

وانکه دین نیز لاف است و گزاف
پیشت بنمودند وقت هر مصاف

جاهلان غافل از تازی زبان
آگهم ز قرآن هم ز اسرار نهان

کبر شان چون تا کمال خود رسید
غیرت حق پرده های شان درید

دشمنان دین چو شمر نابکار
دین چو زین العابدین بیمار و زار

تن همی لرزد دل و جان نیز هم
چون خیانت های ایشان بنگرم

مکر ها بسیار کردند و کنند
تا نظام کار ما بر هم زنند

لیکن آن امری که هست از آسمان
چون زوال آید بر و از حاسدان

هر که آویزد بکار و بار حق
او ستاده از پی پیکار حق

فانی اکم وتیر باتیر حقاست — صد ما ورا صل تخیر حق است

صادقی وار دپساه آں لیگاں — دستاق وتاشیں اوساں

ہرکہ او دست حد اپچید رکیں — ہیچ حود کند دحو شیطاں لعیں

ای لسا لطفے کہ اپچو طعم است — کار او ار دست موسیٰ مرہم است

آدمم ہر وقت حوں ار ہسار — ماس آمد صدلستاں لطف یار

آسماں ار مہر مں ماردلستاں — ہم رہیں الوقت گویاں مہرباں

ایں دو شاہد مہرمں استادہ اند — ماز در مں ماقصاں آفتادہ اند

ہای اس مردم مجسے کور دکر اند — صد لساں ہیسہ دو عاقل گلدرند

ار حسیں ایاں حسرا مالا مرد — یا مگراں ذات سحول مسکرد

او حو رکس مہربانی مسکند — ار رسے آسمانی مسکند

عوض محمد رحص ولطف وجود — مہر و مہرامتش آر دربحود

مں بار حو دادہائی کردہ ام — امر حق سداقشتائی کردہ ام

کار حق است اس بار نکرستہ — دمں ایں دشمں آں دادگر

آں حداکس عاجرے راچیدہ آب — رحمتش در کوئی ما مارندہ است

مردم وحاماں لیں ار مرداں رسید — گر سدم آحر رسے آمسد مدد

سل عسق دلبری ررد رلود — عالم آمد رحمت مارا دررلود

مں مدارم مایہ کر وار ہساند — عس حوشید وار دستہ کارہا

مہرمں شد ہستی طور حدا — حوں حودی رفت آمداں نور حدا

رد مد و کردم کہ ردآں روی اوست — ہر دلی رحسدہ مائل سوے اوست

در دو عالم مثل او روی کجا است — حسر کوئش دگر کوئی کجا است

آن کسان کز کوچهٔ او غافل اند
از سگان کوچه‌ها کمتر اند

خلق و عالم جمله در شور و شراند
عاشقانش در جهانِ دیگر اند

آن جهان چون اندر کس ناپدید
از جهان آن کوردِ بدبختی چه دید

راه حق بر صادقان آسان تر ست
هر که جوید دامنش آید بدست

هر که جوید وصلش از صدق و صفا
ره دهندش سوئے آن رب السما

صادقان را می شناسد چشمِ یار
کید و مکر اینجا سے نئے آید بکار

صدق می باید براے وصل دوست
هر که سیلے صدقش بجوید حمق اوست

صدق ورزی در جنابِ کبریا
آخرش می یابد از یمن وفا

صادری سد و یکشاید ز صدق
یار رفته باز می آید بصدق

صدق ورزان را همین باشد نشان
کز پئے جانان بکف دارند جان

دوخته در صورت دلبر نظر
وارهنا از دست مردم بے خبر

کار عقبیٰ با عمل ها بسته اند
رسته آن دلها که بهرش خسته اند

از سخن ها کی شود این کار و بار
صدق می باید که تا آید نگار

علم را عالم بستے دارد براه
بت پرستی ها کنند شام و پگاه

گر بعلم خشک کارے دین بدی
هر لئیمے راز دار دین بُدے

یار ما دارد بباطن ها نظر
هان مشو نازان تو با فخر دگر

هست آن عالی جنابی بس بلند
بهر وصلش شور ها باید فگند

زندگی در مردن و عجز و بکاست
هر که افتاد است او آخر بخاست

تا نه کار در و کس تا جان رسد
کی فغانش تا در جانان رسد

راه خود بر من کشود آن دلستان ... دانمش زانسان که گل را باغبان

هر که در عهدم ز من ماند جدا ... می کند بر نفس خود جور و جفا

پر ز نور دلستان شد سینه ام ... شد ز دستے صیقلِ آئینه ام

پیکرم شد پیکر یار ازل ... کار من شد کار دلدار ازل

بسکه جانم شد نهان در یار من ... بوئے یار آمد ازین گلزار من

نور حق داریم زیر چادری ... از گریبانم بر آمد دلبری

احمد آخر زمان نام من است ... آخرین جامے همین جام من است

طالب راه خدا را مژده باد ... کش خدا بنمود این وقتست مراد

هر کرا یاری نهان شد از نظر ... از خبر داری همی پرسد خبر

هر که جویان نگاری مے بود ... کے بیک جایش قراری مے بود

می دود هر سو همی دیوانه وار ... تا مگر آید نظر آن روے یار

هر که عشق دلبری در جان اوست ... دل ز دستش اوفتد از هجر دوست

عشق چون آمد قرار از دست رفت ... هوش دل بپرید کار از دست رفت

عاشقان را صبر آرامے کجا ... توبه از روے دلارامے کجا

هر کرا عشق رخ یارے بود ... روز و شب با آن رخش کارے بود

وقتش گر اتفاقے اوفتد ... در تن و جانش فراقے اوفتد

یک زمانے زندگی بی روی یار ... می کند بروے پریشان روزگار

یار چون بیند جمالِ روے او ... می دود چون بیحواسی سوے او

می زند در دامنش دستِ جنون ... کز فراقت شد دلم اے یار خون

این چنین صدق یار لو دا اے دستے — گل بجوید جائے او چون ملبلے

گر توانی یا د و صد ورد و نعیم — کس نیابی چنین دگر دستگیر

تا نقش بدار حور یاماں که مس — خود برآرم زدستی از خویش

این همه آثار کاسے بود — هیچ سود سخت بحوت و جامے بود

عاسے را کور کرد است این جمال — سرنگوں افگند در چاه ضلال

سوئے آں لے تشنه را باید شتافت — هر که جست از صدق دل آخر یافت

آن خرد مندی که جوید کوے یار — آرزو بر در مهر روے یار

خاک گردد ما هوار پایش — گم شود تا کس رسد تا مایس

لے عنایات خدا کار ست خام — بخشد او این سخن را و السلام

این همه گفتار خامه ماهر سروں آمد از حال است نه از قال و از خوش مدلی است نه از تکلفات کوشیدن اکنون آن نکه تحقیق تصدیق کم آید و راست خدا در دل سما الهام کند و دل را مدل راه دهد آخر گرسے اخوم مولوی حکیم نورالدین صاحب السلام علیکم او شاں مدکر خیر آں کرم رطب اللسان می باشد عجب که او شاں دراند که صدق دلی مخلص و اخلاص تاں کرم مه اگر د مه چند یار ان حاذق از اراں مخدوم دگر گروه اند که هر ایک در درود شریف برائے خواندن ارشاد فرمودند که این زیارت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم خواهد شد چنانچه همان سب مشرف زیارت شدم والسلام۔

الراقم ـ خاکسار غلام احمد از قادیان ۱۱ رمضان شریف سنه ۱۳۱۳ هجری المعلے

یوم یکشنبه ـ **بعد ازان** حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه فرمودند که منشی احمد جان صاحب مرحوم لدهیانوی مرید حضرت خواجه محمد سلیمان تونسوی است رضی الله تعالی عنه

مگر حضرت ایشان صرف بیعت دارد آنچہ معاملہ فقرے باشد ہمہ از حضرت امام علیشاہ
صاحب نقشبندی سکنہ رتڑ چھتڑ در پنجاب کہ نہایت صاحب کمال بودند بیداشت
پیر ہم اوشان را میدانست و خود را ہم نقشبندیے میگویانید و این منشی احمد جان صاحب
در علم توجہ نہایت دخل داشت بلکہ درین باب بسے اجتہاد کردہ بود و در ابتدا آن چنان
حال داشتے کہ اگر در راہ رفتی و رخ گردانیدہ بقفا و پس پشت نظر کردی سہ سہ چہار چہار کس
از توجہ وے بر زمین طپیدن می بودند و در سلب امراض و زیارت کنانیدن مشائخ
کرام و زیارت حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم طریقہا سے توجہ بسیار وضع کردہ بود
بعد از آن فرمودند کہ مرا سیگفت کہ این طریقہ توجہ ہیچ نیست آنا یکے طریقہ توجہ دیگر ہست کہ
آن بطرف حق واصل میکند اگر آن قسم توجہ کردہ شود آن بہتر است بعد از ان
فرمودند کہ این منشی احمد جان صاحب لودہیانی صاحب بدرجہ نہایت معتقد مرزا صاحب
بود تا آنکہ ہمہ فرزندان و مردان و زنان و اعزہ وے مرید مرزا صاحب شدہ اند چنانچہ
مرزا صاحب درین خط نوشتہ است **مقبوس چہل و چہارم**
بوقت عشاء شب پنجشنبہ پانزدہم از رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری
المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست
میسر گردید حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بیقاہ نماز عشاء را بتراویح حسب دستور بجماعت
گذاردند و سہ سپارہ از قرآن شریف در تراویح شنیدند انگاہ ہر کس بر وثاق خویش آمد
حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ہم چنان شاغل بخدا ماندند **مقبوس چہل و پنجم**
بوقت عصر روز دوشنبہ نوزدہم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری
المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ از ہمہ عبادات فاضلتر است

حاصل شد این بندهٔ راقم الحروف در بیمار عسیر بود چون سلام را استاد داد و نظر حضور انداد
و حضور خواجه ابقاه الله تعالی معاینه جمال مبارک آنگوال از روی آمدند حاسم و در مسجد پس
حضور آمده را وا ایستادم و حرم ادام پوسی حضور کرد مرحود را فردا انگه دم حضور وجود مطالعه
مطالعه آواز بلند گفته از هیبت و رعب این کلام برخاسته دور ایستادم آنگاه ماه
پوسی حضرت قطب الموحدین که عقب حضور می آمد مشرف شدم شوق جمیل و شستم بیعت
شتم از ماه رمضان شریف سال سیزده صد و چهارده هجری المقدس دولت است بوس مبارک حضرت
اقدس که نشانه سعادت و بهترین نسبت دست داد و حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه فرموده
کتاب حزینة الاصفیا بیارید خادمے رفت و کتاب مذکور حضور حاضر در دست مبارک خود
نگاه داشتند و از تاریخ وصال حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه دیدند آنگاه فرمودند که این
روایت درست است یک روایت تاریخ بست و یکم ماه رمضان وصال آنحضرت واقع شده و
روایت دوم تاریخ هفدهم از ماه رمضان که راجح تاریخ اول است آنگاه تاریخ وصال حضرت خواجه نصیر الملة
والدین چراغ دهلوی رضی الله عنه دیدند فرمودند که تاریخ هژدهم از ماه رمضان درست است آنگاه فرمودند
که اقتباس الانوار بیارید آورده شد آن را بدست مبارک خود کشاده از تاریخ وصال آن هر دو حضرات
دیدند و یکسان بود که صاحب حزینة الاصفیا نوشته بعد ازان فرمودند که کسی برود و از داروغه لنگر
بیارد که طعام برای آن هر دو حضرات می کرده باشید باید اگر میکرده باشد بپرسید کدام تاریخ میکنید بعد
ازان سال تحقیق داروغه لنگر رسیده حاضر شده عرض کرد که عرس حضرت امیر المومنین علی رضی الله
تعالی عنه تاریخ بیستم از ماه رمضان میکنیم و عرس حضرت خواجه محمود چراغ دهلوی رضی الله تعالی عنه
بیست و هشتم از ماه رمضان می نمایم پس عرس حضرت علی رضی الله تعالی عنه کرده شد و عرس حضرت خواجه
چراغ دهلوی باقی گذاشته هر چه ارشاد شود حضور فرمودند تاریخ عرس آن حضرات چنین ثبت باید

بین چنانچه گمری عبور کرده عرض نمودکه بر حیثیت سعادت فرمایند آینده بدین طور که حضور فرموده اند که امیر گمری چون تاریخ عرس
حضرت خواجه چراغ دهلوی گذشته است دریروت اطهر او شان چیزی نداده ایم اکنون
چه چیز کنیم فرمودند چون نیاز کردنی است بتاریخ بیست وهشتم کرده دهید مقبوس چهل
وهفتم بوقت عشا رشب چهارشنبه بیست ویکم از ماه رمضان سال سیزده صد وچهار دهم
هجری المقدس دولت پای بوس وزیارت حضرت اقدس که عبادتی وسعادتی بهتر ازین
نیست میسر گردید مگر درین شب چون بقصد نماز خواندن حضور خواجه القاه الله تعالی
بر دروازه رسیدیم دربان گفت امشب فرمان نیست که اندر روید فرموده اند کسی را اندرون
آمدن نه دهید امتثالا لامره الاعلی عزم کردم که باز گردم مگر کسی از طرف احباب حضور اقدس
عرض کرد که فلان کس بر دروازه ایستاده اند ودربان آمدن نمی دهد هرچه ارشاد شود فرمودند
آنانکه همیشه قرآن شریف این جا با ما می شنوند وشان بیایند ودیگران تو آمده را آمدن
نه دهید آنگاه بر فتیم ونماز با جماعت همراه حضور بگذاردیم درین شب حافظ را فرمودند که اگر
امشب چهار سیاره از قرآن شریف خوانده شود بهتر است چنانچه وی چهار سیاره ویک
ربع بالا بخواند باید دانست که بتاریخ شانزدهم وهفدهم وهژدهم ونوزدهم وبیستم
قرآن شریف در تراویح نه شنیده بودند مقبوس چهل وهشتم بوقت ظهر روز خمیس
بیست ودوم از ماه رمضان شریف سال سیزده صد وچهار دهم هجری المقدس دولت پای بوس
وزیارت حضرت اقدس که عبادتی وسعادتی بهتر ازین نیست حاصل گشت سخن در ذکر مسیلمه
کذاب افتاده بود حضور خواجه القاه الله تعالی بیقائه فرمودند که چون مسیلمه کذاب با سجاح
بنت حارث که او نیز دعوی نبوت کرده بود نکاح کرد پس مسیلمه سجاح را گفت که دو نماز ترا عوض
کابین تو از امت تو معاف کنانیدیم یکی نماز عشا ودوم نماز فجر آنگاه فرمودند آنانکه بر مذهب

کردہ اند ومیگویند کہ آنچہ در احادیث در ذم ورد مسیلمہ وارد شدہ است این ہمہ افترا است از جانب اصحاب کرام ورنہ مسیلمہ خلیفہ برحق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودہ است **بعد ازان** فرمودند کہ دران کتاب نوشتہ کہ محمد قلی نام شخصے است او را دیدم کہ مسیلمی بود وے میگفت کہ اکنون سرگروہ مسیلمیان من ہستم کہ روحانیت مسیلمہ بر من تجلی کردہ است و نیز وے میگفت کہ مسیلمہ را کتابیست منزل آسمانی مشتمل بر دو حصہ یکے مسمی بفاروق اصغر دوم مسمی بفاروق اعظم و دران احکام دین است بعد ازان فرمودند کہ این مسیلمہ بلاے بود کہ در اسلام فتنہ انداختہ **بعد ازان** فرمودند کہ از ابتداء نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا آخر بیست و سہ سال است یعنی مدت مسند آراستن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین جہان و دنیا بیست و سہ سال است پس درین مدت یک لاکھ آدمی ایمان آوردہ است و مدت دعوے مسیلمہ بسیار قلیل است از زمانہ نبوت آن حضرت مگر درین مدت قلیل دو لکھہ آدمی بر وے گرویدہ نزدش جمع شدہ است آخر اشیائے نوادر و از قسم خوارق مشاہدہ میکردند تا کہ اینقدر جم غفیر در اندک مدت با وے جمع شدہ و آن زن ہم با او بودہ است کہ صدہا مردان مطیع و فرمان بردار او شدہ اند و مقر نبوت او گشتہ **بعد ازان** یکے از حضار مجلس عرض کرد کہ مسیلمہ مسلمان است یا نے حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی ببقاہ فرمودند کہ وے کافر اکفر است ازان سبب حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را کذاب لقب فرمودہ اند۔ **مقبوس چہل و نہم**۔ بوقت ظہر روز جمعہ بتاریخ بیست و سوم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضور حضرت اقدس کہ فاضلترین از ہمہ عبادات است بحصول پیوست نماز ظہر با جماعت گذاردند و چون از تمام نماز فارغ شدند منزل قرآن شریف خواندند بعد ازان

بعد ازاں سخن در خسف و مسخ امت محمدیہ افتاد حضور جواب الصفاہ
اللہ تعالی بقائہ از بعض علمائے کہ نشستہ بودند پرسیدند کہ خسف و مسخ دریں امت ہم
ہست یا نے والتسمیہ جواب داد کہ ذکر خسف در فرقہ جبریہ و قدریہ در احادیث
آمدہ است حضور فرمودند کہ شیعہ ہم قدریہ اند و در شیعہ خسف و مسخ بسیار
واقع گشتہ چنانچہ در فلاں جا خسف شدہ آں ہم در شیعہ گشتہ بود و در فلاں جا خسف گردید
آنہم در شیعہ شدہ و در فلاں جا خسف واقع گردید آنہم در شیعہ وقوع یافتہ است و اکنوں در ہمیں سال
تاریخ دہم ماہ رجب سال سیزدہ صد و چہار دہم ہجریہ در شہر کرمان کہ یکے از شہرہائے
ملک فارس واقع است یکے زلزلہ عظیم آمدہ کہ دو ہزار و پانصد آدمی مخسوف شدہ در زمین فرو رفتہ
است ایں زلزلہ و خسف ہم در شیعہ واقع گشتہ است بعد ازاں فرمودند کہ در شواہد
النبوت ذکر مسخ بعض شیعہ بیان کردہ است و در کتاب حدیقۃ الصلوت ذکر خسف
بعض اشرار نمودہ کہ آں ہم شیعہ بودند الگاہ فرمودند کہ کتاب شواہد النبوت و حدیقۃ القلوب
باشد ایں بندہ راقم الحروف دست بستہ عرض کرد کہ قبلہ در کتب خانہ حضور موجود اند
فرمودند بردو برداشتہ بیا الگاہ برخاستم و ہر دو کتاب را از کتب خانہ برداشتہ
پیش حضور نہادم کتاب شواہد النبوت را کشودہ ایں عبارت بخواندند امام
مستغفری رحمۃ اللہ علیہ در کتاب دلائل النبوت آوردہ است از یکے از ثقات
کہ فرمودہ کہ با سہ نفری از یمن متوجہ شدیم و ما تصحیح بود از کوفہ کہ در حق ابوبکر و عمر

رضی اللہ تعالیٰ عنہما ناسزا میگفت ہر چند وے را نصیحت سے کردیم ازان باز نمی
ایستاد چون بہ نزدیک یمن رسیدیم فرود آمدیم و خواب کردیم چون وقت کوچ گردید وضو
ساختیم و آن کوفی را بیدار کردیم بیدار شد و گفت ہیہات من از شما درین منزل
باز ماندم درین وقت کہ مرا بیدار ساختید رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بالاے
سر من استادہ بود و میگفت کہ اے فاسق خداے تعالیٰ خوار کنندہ تست تو درین
منزل مسخ خواہی شد گفتیم و اے بر تو برخیز و وضو ساز وے بہ نشست و پاہاے
خود را گرد آورد ناگاہ دیدیم کہ انگشتان پاے وے آغاز مسخ شدن گرفت
ہر دو پاے وے چون پاے بوزنہ شد پس بزانوئے وے رسید آن گاہ بہ تہیگاہ
و بعد ازان سینہ و در آخر سر و روی وے بعینہ چون بوزنہ شد وے را گرفتیم و بر شتر
بستیم و روان شدیم در وقت غروب آفتاب در بیشہ رسیدیم بوزنہ چند آنجا جمع آمدہ
بودند چون ایشان را دید اضطراب بسیار نمود و ریسمان را پارہ کردہ بایشان پیوست
بعد ازان از ان چار وے بگاکردد آن بوزنگان با وے موافقت کردند با گفتیم کار با بد شد
وقتیکہ او آدمی بود ما را ایذا می نمود و اکنون کہ بوزنہ شد و بوزنگان دیگر یار شدند تا
چہ خواہد کرد وا و نزدیک بار دم خود بنشست در روے ما نظر می کرد و از چشمان اشک
میریخت چون ساعتے گذشت بوزنگان برفتند و وے نیز در عقب ایشان میرفت
و ہم وے آوردہ است از مردی صالح کہ گفتہ است شخصے بود از کوفہ کہ ابوبکر و عمر
رضی اللہ تعالیٰ عنہما را ناسزا می گفت با ما ہم سفر شد ہر چند وے را نصیحت کردیم نشنید گفتیم

از اصحاب تو در وقت مراجعت غلام وے را دیدیم گفتیم خواجۂ خود را بگو کہ ما
مراجعت کردیم گفت خواجہ مرا عجب واقعہ پیش آمدہ است ، پس وے چون زود
خوک شدہ است پیش وے رفتیم گفتیم ما مراجعت کردیم گفت مرا حادثۂ عظیم افتادہ است
دو دست خود را آستین بیرون کرد چون دو دست خوک شدہ پس ما ہمراہ شدیم تا بجائے
رسیدیم کہ آنجا خوکان بسیار بودند خود را در مرکب ایشان انداخت و بصورت خوک گردید و با خوکی
پیوست چنانچہ وے را از ایشان باز نشناختیم متاع و غلام وے را بکوفہ آوردیم انتہا
کلامہ **بعد ازان** کتاب جذب القلوب کشادیم تا مقام مطلوب یافتہ شد کتاب این بندۂ
راقم الحروف تفویض نمودہ جہد کردہ جستجو نمودم مقام وقائع مدینہ مطہرہ از بعد از رحلت آں
حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیباچہ تمام نمودند تا عرض کردم آرے قصہ نقب را یافتہ ام
فرمودند از بحار الانوار خواندم حاصل و خلاصۂ آں اینست کہ دو نفر نصرانی از ملک مغرب
بلباس حجاج در مدینہ رسیدہ اقامت کردند و در ہمان وقت نقب زیر زمین بسوئے روضہ
مطہرہ می بردند تا آنحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم گستاخی کنند پس بادشاہ نور الدین محمد
محمود زنگی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را سہ بار در یک شب در خواب دید کہ اشارات
بدو شخص کرد کہ اینہا ایذا میکنند و سفر باید کرد زود در یاب و مرا از شر اینہا و آنکس وا رہان
پس بادشاہ در سہ روز از شام در مدینہ شریفہ رسید و آں دو ملعون متشار الیہما گشت
بعد ازان این عبارت بر خواندم دار اعر عرائس قصہ عجیب لطیفہ لا حدہ است
کہ محب طبری در ریاض النضرة آوردہ است کہ وقتے از قصبہ حلب چہل امیر بہ مدینہ آمدند لعنہم
حر ملعونہا ادعای عرض آوردند تا در حجرۂ شریفہ بکشایند و ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی اللہ
تعالی عنہما را بیرون برند امیر مدینہ بعلت شوم محبت دنیا کہ داشت اجابت نمود السلام

ایشان را بدآن اذن داد و به بواب حرم شریف گفت که چون این جماعه بیایند در حرم را
برایشان کشاده دهی و هر عملی که در آنجا کنند مانع نیائی بواب مذکور میگوید که چون نماز عشا
گذاردند و درها را بربستند چهل کس با مساحی و مکاتل و شموع و آلات هدم و حفر آمده بر در باب
السلام بایستادند و در بزدند من بحکم امیر در را کشاده دادم و بگوشه رفته نشستم و گریه
میکردم تا چه قیامتے قائم خواهد شد سبحان الله هنوز بجاذی منبر شریف رسیده بودند
که تمامه ایشان را با هر چه از اسباب و آلات همراه داشتند زمین فرو برد و عمودی که قریب زیادت
عثمانی است زمین فرو برد امیر چشم انتظار در راه داشت که موجب این اهمال و
تاخیر چه باشد مرا طلبید و گفت حال قوم چیست من آنچه دیده بودم همه با امیر گفتم که چنین
و چنین واقع شد امیر گفت دیوانه شدۀ آخر ببین که چه میگوئی گفت امیر خود بیاید و ببیند
که اثر خسف و بعضی ملابس که بر ایشان بود باقی است آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی
بقائه فرمودند که این قوم از رفتۀ حلب از آن گروه شیعه بودند که بعلی اللهیین و آغاخانی
مشهور و معروف اند آنگاه برخاستند و نماز عصر بجماعت گذاردند این بنده راقم الحروف
بر وثاق خود آمد و حضور آنجا همچنان بخدا عزوجل مشغول ماندند **مقبوس پنجاه** بوقت عشاء
شب سشنبه بیست و چهارم از ماه رمضان مبارک سال سیزده صد و چهار دهم هجری
المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بہتر
از این نیست حاصل شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا و ایاکم بابقائه همان وقت
برخاستند نماز عشاء با جماعت گذاردند و دو پاره و سه پاره از قرآن شریف در تراویح شنیدند
مقبوس پنجاه و یکم بوقت عصر روز سشنبه بتاریخ بیست و چهارم از ماه رمضان مبارک
سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که

بندار اخبرنا عبد الرحمن بن مهدی اخبرنا سفین عن فرات القزاز عن ابی
الطفیل عن حذیفة بن اسید قال اشرف علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم من غرفة ونحن نتذاکر الساعة فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم لا تقوم الساعة حتی تروا عشر آیات طلوع الشمس من مغربھا
ویاجوج وماجوج والدابة وثلاث خسوف خسف بالمشرق وخسف بالمغرب
وخسف بجزیرة العرب ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس او
تحشر الناس فتبیت معھم حیث باتوا وتقیل معھم حیث قالوا لعبد ازان
این حدیث شریف برخوانام حدثنا ابو کریب اخبرنا صیفی بن ربعی عن عبد اللہ
بن عمر عن عبید اللہ عن القاسم بن محمد عن عائشة قالت قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یکون فی آخر ھذہ الامة خسف ومسخ وقذف قالت
قلت یا رسول اللہ انھلک وفینا الصالحون قال نعم اذا ظہر الخبث پس این
ہر دو حدیث شریف را حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ بکمال توجہ اصغا می فرمودند
دست مبارک را تیز می جنبانیدند وافسوس می کردند آنگاہ بطرف این بندہ راقم الحروف
رخ مبارک آوردہ فرمودند کہ صالحون نیز در انہا باشند عرض کردم کہ آرے این چنین آمدہ است
فرمودند توبہ توبہ سبز نیز با خشک سوختہ می شوند ترجمہ حدیث شریف اول حدیث کرد مارا
بندار خبر داد مارا عبد الرحمٰن پسر مہدی خبر داد مارا سفیین و روایت کرد سفیین از فرات قزاز و
روایت نمودہ از ابی الطفیل و وے روایت کرد از حضرت حذیفہ پسر اسید گفت حضرت
حذیفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ ظاہر فرمود بر ما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات اقدس خود را و
رخ مبارک نمودند مارا از روزنے کہ در خانہ فیض آستانہ حضور آنحضرت صلعم بود و

حضرت بی بی عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فرمودہ اند من گفتم و عرض کردم که اے رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم آیا ما یان ہلاک خواہیم شد و حال آنکہ باشند در مایان مردمان صالح و نیکو
کردار حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند آرے ہلاک خواہید شد چون ظاہر شود
خبث یعنی فسق و فجور بعد ازان حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بقائہ فرمودند که مرا یاد است
که در حدیث شریف آمده که وقتے نصارائے نجران با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جہت
مباہلہ آمده جمع شده بودند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت سیدة النساء
بی بی فاطمة الزہرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت علی مرتضیٰ رضی اللہ
تعالیٰ عنہم را نزد خود نشاندند و حضرت بی بی صاحبہ را که نزد خود نشاندند ہنوز آن زمان
آیت پرده نازل نشده بود پس یکے از نصارا که از ہمگان بود و عالم تر بود وے گروه خود را
گفت که این قوم ایشان یعنی ہر یکے ازین پنج تن که نشسته اند این چنین نشسته اند که اگر از خدا
در خواہند کوہہا را از موضع آن زائل گردانند پس باید که از مباہلہ باز آئید آنگاه آن ہمہ نصرانیان
از مباہلہ کردن باز آمدند و لیس پا رشدند پس حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند که اگر ایشان
از مباہلہ پس پا نشدندے بلکہ مباہلہ کردندی ہمہ مسخ گردیدندے پس حضور حضرت خواجہ
ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ فرمودند که اگر مسخ درین امت ممکن و جائز نبودے چرا آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمودندے اندرین اثنا کسے از حضار عرض کرد که نصارا چگونہ امت آنحضرت
شدند حضور فرمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجمیع کافة الناس مبعوث شده اند
چہ اہل اسلام چہ کفار و ہم چنین است ہر پیغمبر بعد ازان از مشکوٰة شریف این حدیث
شریف را بر خواندم عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم عمران بیت المقدس خراب یثرب و خراب یثرب خروج الملحمة چون این حدیث شریف

شنوادیم حضور خواجه ابقاه الله تعالی لقائه بکمال خضوع می شنیدند و سر مبارک الکمال و سلاما
میگریستند و فرمودند که حضرت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه آنچنان جلیل الشان صحابی
اند که حکم است که روز حشر بیکبار مبارک الشان شنیده شود تکبیر گفته شود آنگاه این تکبیر گفتند
الله اکبر و الله اکبر و لا اله الا الله الله اکبر و الله اکبر و لله الحمد این بنده اثم الحروف سر
همان وقت این تکبیر را بموافقت و متابعت حضور خواجه ابقاه الله تعالی گفته است۔

بعد از آن این حدیث شریف را خواندیم وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا اتخذ الفیئ دولا والامانة مغنما والزکوة مغرما
وتعلم لغیر الدین واطاع الرجل امرأته وعق امه وادنی صدیقه واقصی اباه
وظهرت الاصوات فی المساجد وساد القبیلة فاسقهم وکان زعیم القوم ارذلهم
واکرم الرجل مخافة شره وظهرت القینات والمعازف وشربت الخمور ولعن
آخر هذه الامة اولها فارتقبوا عند ذلک ریحا حمراء وزلزلة وخسفا ومسخا
وقذفا وآیات تتابع کنظام بال قطع سلکه فتتابع چون این حدیث شریف استماع فرمودند
افسوس بسیار نمودند و چون از اوقات و معارف رسیدیم حضور خواجه ابقاه الله
لقائه بطرف هر کس علی زمانی که در بت راگ و رواجی بسر اسماء و کامل بگریستند
فرمودند که بسیار آمده اید و اشارت اشاره فرمودند که بس تعریف مذکوره ترجمه حدیث شریف
اول روایت کرده شد از حضرت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه که گفت حضرت معاذ
رضی الله تعالی عنه که فرمودند حضور آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که معمور
و آبادانی بیت المقدس سبب مقتضی خرابی و ویرانی یثرب است و خرابی یثرب سبب
بیرون آمدن فتنه و جنگ عظیم است ترجمه حدیث شریف دوم روایت کرده شد است

از ابی ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ گفت فرمودہ اند حضور آنحضرت رسول خدا صلعم وقتیکہ
گرفتہ شود گردانیدہ شود غنیمت ہا را دولت ہا یعنی اغنیا و ارباب مناصب غنیمتہا را بردارند
و در تصرف خود درآرند و میان خود قسمت کنند و فقرا و ضعفا را محروم گردانند و گرفتہ شود
امانت را غنیمت یعنی مردمان امانت را مانند مال غنیمت شمارند و گردانیدہ شود زکوٰۃ غرامت
یعنی مردم زکوٰۃ دادن را کہ حصۂ خدا عزوجل است مانند تاوان پندارند وقتیکہ آموختہ
شود علم نہ برائے دین و ترویج شریعت و قصد عمل و تقرب حق بلکہ برائے تحصیل دنیا
و جاہ و عزت و تقرب ملوک و وقتیکہ فرمانبرداری کند مرد زن خود را و برنجاند مادر خود را و عاق
شود از وے وقتیکہ نزدیک گرداند دوست خود را و دور دارد پدر خود را و پیدا شوند
آوازہا و سخنہا لایعنی در مسجدہا و وقتیکہ مہتر و بزرگ گردد قبیلہ را کسے کہ فاسق است میان ایشان و باشد
کفیل درکار و بار و مہمات قوم کسے کہ ارذل ترین ایشان است و گرامی داشتہ شود مرد از جہت ترس بدی او چنانچہ
فاسقی یا ظالمی حاکم و غالب آید و مردم را چارہ نماند از تعظیم و تکریم وے و وقتیکہ پیدا آیند میان مردم و
اختلاط کنند با ایشان مطربہ زنان و پیدا آیند ملاہی یعنی آلات سرود و مزامیر مثل طنبور و غیرہ
و خمرہا خوردہ شود و شرابہا و نفرین کنند و بد گویند و دشنام دہند پسینیان این
امت پیشینیان امت را یعنی طعن کنند خلف بر سلف و اقتدا و پیروی نکنند ایشان را
چون چنین کردند گویا لعنت کردند ورنہ حقیقت لعنت نیز در صحابہ و تابعان ایشان
از فرقۂ زائغہ رافضہ بوجود آمدہ است **پس** انتظار برید در و پیدا شدن این امور کہ مذکور
شدند باد سرخ را و جنبیدن زمین را و فرو رفتن در زمین را و مبدل شدن
آدمیان را از صورت بصورت دیگر مانند خوک و بوزنہ و سنگ افتادن را از آسمان و انتظار برید نشانہا
ہائے قیامت را کہ پے در پے رسند ہمچون ترتیب جواہر در رشتہ کشیدہ کہ گسستہ شدہ

بوقت ظہر روز دوشنبہ بیست و ششم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہاردہم
ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر
ازین نیست میسر گردید حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ ببقاہٖ و نفعنا وایاکم بلقاہٖ و سنو کردہ نخستین
فرض نماز ظہر با جماعت گذاردند کہ وقت تنگ شدہ بود آنگاہ چار رکعت سنت کہ پیش از
فرض ظہر میباشند با امام خواندند آنگاہ دو رکعت سنت کہ بعد از فرض ظہر میباشند آن نیز با امام
ادا ساختند گاہ گاہ این چنین در دیگر نوافل ہم میکنند یعنی حضور مقتدی میشوند و کسے
دیگر را امام مینمایند لفقط بعد ازان منزل قرآن شریف خواندند در مقامیکہ آیت سجدہ آمد آنجا آہستہ
خواندند تا بر دیگران سجدہ نیفتد مبادا کہ کسے بے وضو نشستہ باشد و سجدہ نکند آنگاہ سجدہ
تلاوت ادا کردند **بعد ازان** دربان بیامد و گذارش کرد کہ مردمان بر دروازہ جہت زیارت
استادہ اند و نہایت عجز و نیاز میسازند ارشاد شد کہ بیایند چون بیامدند قدمبوسی حضور
خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ حاصل کردہ ہر یک ازان ہا بمطالب خویش عرض میکرد و فائز بمراد میشد
بعد ازان شخصے یک راس دنبہ و دو دراج نذر گذارد حضور قبول فرمودند
آنگاہ بعضے کسان از حضار مجلس طمع کردند کہ ما یان را بدہند تا دراج ہا کشتہ بخوریم حضور
خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ فرمودند کہ این دراجان بکسے نمیدہم **آنگاہ** فرمودند کہ کسے بردہ این
دراجان را در جنگل سر دہند پس حافظ عبدالحق مجلد کتب خانہ کہ نوکر حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ
بود دست بستہ عرض کرد کہ قبلہ این خدمت برین غلام مقرر شود حضور منظور فرمودند
پس نامبردہ آن دراجان را برداشتہ حسب فرمان در صحرا رہا کردہ باز آمد باید دانست کہ
این چنین طیور شکار کردہ شدہ حبس کردہ شدہ را بسیار بار دیدہ ام کہ رہا میکنانیدند
چنانچہ وقتے در ملتان شریف مردمان بطمع دراہم طیور را مثل کبوتر و شارک و طوطیان

و امان و سر دلک گرفتار کرد بحضور خواجه ابقاه الله تعالی ساعت حاضر می آورد بدین حضور
خواجه ابقاه الله تعالی فرمان شد که این بار باز مکس و سرا سیدیس او سیان بدیکان از بر
اسپ بار و روسے حضور خواجه ابقاه الله تعالی می خواستند که یک شخص آمده طور را در تم
عطا می فرمودند کسی را دو روپیه و کسی است روپیه و کسی را یار روپیه مساس حاجس
شد و چنان ایام که آنجا اقامت فرمود اندرون درین سال می بود بعد ازان که برای
از طرف ٹوڈی متعلق حضور خواجه ابقاه الله تعالی چند عدد گل سرخ را که دست حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بود حضور چیدند آن گلها را بوسیده در کلاه خود نهاده بر سر مبارک آورده
آنگاه نماز عصر با جماعت گذارد بعد ازان دو عورت از مسافت دور آمده بودند سر یکی از
مرتبت یکی عورت عرض کرد که دختر برای ازدواج شدن تعویذ عطا فرمایید
پس او را تعویذ نوشته داده بعد ازان مت ذمت مت ح ح ح ح ح ح ح ح
و عورت دوم عرض کرد که مرا شرف بیعت مشرف فرمایند حضور خواجه ابقاه الله تعالی رومال سرخ
خود را که سلطان محمود خادم که در دار حضور بود است داده فرمودند که این رومال را
پس آن عورت سر با وی هر دو دست خود را در رومال بس نماید که بیعت او معتقد
خواهد شد و داد انگوٹھی که توبه کند از گناهان و نماز را همیشه بگذارد داده باشد خادم که چنان
کرد بعد ازان حضور خواجه ابقاه الله تعالی در آنجا که اشتغال نماندند و این شده روتاق
حولتی آمده مقوس پنجاه و پنجم بوقت عشا شب بیست و هفتم از ماه
رمضان شریف سال سیزده صد و چهار دهم هجری بالقدس دولت امه کوس در زیارت
حضرت اقدس کرسی عبادت و شیخ سعادت واصل ازین بیعت حاصل شد لیس از مقوس
مارد هم تا مقدس یا مرقوم بس حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و لعما دایم المقامه خواهد حضور خواجه

ابقاه الله تعالی ببقائه به نهایت متوجه و خورسند گردیده همه را حرف بحرف و لفظ بلفظ استماع فرمودند و در بعض بعض جا اصلاح نیز نمودند چنانچه در بعضے مقامات که بیاض افگنده بودم آنجا را بعبارت معمور نمودند الحمد لله علی ذلک ملفوظ پنجاه و ششم بعد از نماز ظهر روز شنبه بتاریخ بیست و هفتم از ماه رمضان شریف المبارک سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین نیست میسر گردید اندرین اثنا حافظ لگون سکنه حدود گڈهی اختیار خان به نسبت مرزا غلام احمد صاحب قادیانی سقط و ناسزا گفتن آغاز کرد همیکه چهره انور حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه متغیر گردید و بران حافظ بانگ زدند و زجر نمودند وے عرض کرد که قبله چون حالات و صفات حضرت عیسٰی بن مریم علیه السلام و اوصاف مهدی موعود در مرزا صاحب یافته نمیشوند چگونه اعتبار کنیم که او مسیح عیسٰی و مهدی حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که اوصاف مهدی پوشیده و پنهان هستند آنچنان نیستند که در دلهاے مردم نشسته است چه عجیب که همین مرزا صاحب غلام احمد قادیانی مهدی باشد چه در حدیث شریف آمده که دوازده دجال اند پس چندان مهدی اند و در حدیثی وارد شده است که عیسٰے و مهدی یکے است بعد از ان فرمودند که شرط نیست که همه علامات مهدی موافق خیال و فهم مردم که در دلهاے خود پنداشته اند ظاهر شوند بلکه حافظا امر دیگر گون است اگر چنین بودی که مردم خیال میکنند پس او را همه خلق مهدی برحق دانسته با و ایمان آوردی چنانکه پیغمبران که امت هر نبی چند گروه شدے بر بعضے کسان که حال آن پیغمبر مکشوف شدے پس آنها ایمان مے آوردند و بر بعضے کسان حال آن پیغمبر مشتبه مے شد و بر بعضے کسان هرگز حال آن پیغمبر مکشوف نمے گشت ازین سبب همین گروه انکار

انکار آورده کار درست اگر تمام است هر پیغمبر کال آن همه مکشوف شده است به همه مسلمان بوده است
چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اوصاف و علامات آنحضرت صلعم در کتب او به مکشوف و مرقوم
بوده‌اند چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شدند مبعوث گردیدند بعض علامات را مطابق
شدند و بعضی وهم خود ها ایمان بدند بس بران کسان که از آنحضرت کسوف شده و ایمان آوردند در آن
گروه که مکشوف شده انکار کردند هم چنین است حال مهدی بس اگر در زمانه صاحب مهدی پیدا شد
که از امر ایمان است بعد ازان کتاب نفحات الانس طلب فرمودند بعده راقم الحروف حرف
و کتاب را برداشته پیش حضور نهاد و دران کتاب مقامی دیدند آنگاه این فائده بیان فرمودند که
حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر رضی الله تعالی عنه می فرمایند که من کودک بودم روزی به قصد نماز
جمعه همراه پدر بزرگوار خود میرفتم در اثنای راه شیخ ابو القاسم بشر یاسین رضی الله تعالی عنه
رسید نظر بر پدرم رسید گفت ای ابو الخیر این کودک از آن کیست پدرم گفت از آن من پس
شیخ ابو القاسم بروی من نظر کرده چشم پر آب کرده بود و فرمود که ما را الحرص می بود که ازین
جهان بروم زیرا که جای خالی می دیدم و درویشان ضایع می شدند اکنون که ترا دیدم ایمن
گشتم که ولایت را این کودک را نصیب خواهد بود هرگاه از نماز جمعه فارغ شدیم در صومعه شیخ
ابو القاسم رضی الله تعالی عنه رسیدیم من حضرت السان بنشستیم دران صومعه طاقی بود بلند
پدرم را فرمودند که ابو سعید را بر دوش بردار تا چیزی که دران طاق نهاده شده است برگیرد
آنگاه پدرم مرا برگرفت من دست دراز کرده قرص را از ان طاق بلند برداشتم برشته
جوین بود گویا که گرمی آتش را دستم محسوس می شد پس آن قرص را من گرفته دو نیم کرده
یکی نیمه را خود خوردند و دیگر نیمه مرا دادند و فرمودند که بخور پدرم را شیخ ندادند پدرم گفت ای
شیخ سبب چیست که از ان قرص تبرک نصیب من نکردی شیخ ابو القاسم فرمودند ای

ابوالخیر سی سال است که این جنتر برین طاق نهاده ام و مرا وعده کرده اند که این جنتر در دست
آن کس گرم کرده خواهد شد که جهانے باوسے زنده خواهد گشت و ختم این حدیث بروے خواهد بود
ترا البشارت باد که همان کس این پسر خواهد بود مقبوس پنجاه و هفتم بوقت چاشت
روز شنبه بتاریخ یکم از ماه شوال سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پاے بوس و
زیارت حضرت اقدس که هیچ عبادت و سعادت بهتر ازین نیست میسر گشت حضور خواجه
القاه الله تعالیٰ ببقائه و نفعنا وایاکم ببقائه غسل کردند و پوشاک نفیس پوشیدند چنانچه
کورته از ململ سفید اول درجه و میزر از خاصه سفید شسته اول درجه و قبا از ابریشم سرخ
که استرش چهیٹ بود و درمیانش پنبه و بر سر اشرف کلاه فیض جاه نیز از دیباے سبز
گل مطلا که حشو آن هم پنبه بود و استرش چهیٹ پوشیده اندر آن کلاه مبارک آن سالاری
سکت بر که تعریف آن در جلد دوم در مقبوس نهم گذشت بسته اند انگاه فرمودند تا محفه
آوردند پس بر محفه سوار شده و حضرت قطب الموحدین صاحبزاده صاحب خواجه محمد بخش
ادامه الله تعالیٰ بدوامه بر اسپ سوار شده معه چند سواران دیگر عقب محفه حضور
روانه گردیدند و قوالان پیش پیش محفه غزل سرایان و گرداگرد محفه علایق بے شمار انبوه آورده
که براے دیدار مطلع انوار آن قطب مدار و غوث روزگار حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ
ببقائه بر یک دیگر افتان و خیزان بودند غرض که بدین طریقه بعیدگاه سرکاری که بیرون شهر از
طرف شرقی واقع است رسیدند آنجا شامیانه آویخته بودند و فرش گلیمها انداخته میدان
صاف و فراخ بود سائر مخلوق آنجا جمع گردیده انگاه بر انجا نماز عید گذاردند چون امام از نماز
سلام بداد او را دستار بستانیدند و آنچه معمول مقرره بوده است آن هم عطا فرمودند
آنگاه وے خطبه بخواند بعد از ان دعا خواستند چون فارغ شدند

ساعتے اداے آں ابوالوقت فرمودند و تماشا ہاے گوناگوں فرحت گزیدند
بعد ازاں رجعت سوار شدہ بمحل خویش رسیدند و محفل آراستند

مقبوس ہیجاہ و ہشتم بوقت عصر روز یکشنبہ

سیوم از ماہ شوال سال سیزدہ صد و چہار دہم ہجری المقدس دولت پاے بوس و زیارت
حضرت اقدس کہ سعادتے و سعادتے ہمراہ من میسر گردید حضور خواجہ
الغیاث اللہ تعالیٰ بقائہ و نفعنا والیاکم بلقائہ شریف قرآن شریف میخواندند چوں بر آیت
وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا رسیدند خاطے بستہ بود وے عرض کرد کہ
نصف قرآن شریف باعتبار شمار حروف ہمانجاے کہ در وَلْيَتَلَطَّفْ واقع است
ختم میشود حضور خواجہ الغیاث اللہ تعالیٰ بقائہ فرمودند مشہور آنست کہ بر کلمہ احل اختتم
میگردد وے عرض کرد کہ باحصرت آں باعتبار آیاتست انگاہ یکے از حضار مجلس
عرض کرد کہ قرآن شریف سہ عشر حاجت حضور خواجہ الغیاث اللہ تعالیٰ بقائہ فرمودند کہ ترا
عشر جیس باشد کہ قرآن شریف اسماے عشر را ہم ادا شد انگاہ دعا خواندیم
و کتاب مطلع العلوم را کشادہ این عبارت بیان فرمودند کہ آیات کل شش ہزار و دو صد و دواز
و آیات مدنی شش ہزار و دو صد و چہاردہ و کلمات ہفتاد و شش ہزار و چہار صد و سی و دو و حروف
سہ لکھ و بست و یک ہزار و یک صد و ہشتاد و از انجملہ حرف الف چہل و ہشت ہزار و
ہشت صد و ہفتاد و دو حرف با یازدہ ہزار و چہار صد و بست و دو حرف تا دہ ہزار و یک
صد و نود و سہ و حرف ثا یک ہزار و دو صد و ہفتاد و شش و حرف جیم سہ ہزار و دو صد و
ہفتاد و سہ و حرف حا سہ ہزار و سہ صد و ہفتاد و سہ و حرف خا دو ہزار
و چہار صد و شانزدہ و حرف دال پنج ہزار و ششصد و چہل و دو حرف ذال چہار ہزار و ششصد

ونود و ہفت وحرف را یازدہ ہزار ہفت صد و نود و سہ حرف زا یک ہزار و پانصد و نود
وحرف سین پنجہزار و ہشت صد و نود و یک حرف شین دو ہزار و دو صد و پنجاہ و سہ حرف
صاد دو ہزار و سیزدہ وحرف ضاد یک ہزار و ششصد و ہفت حرف طای
یک ہزار و دو صد و ہفتاد و چہار حرف ظای ہشتصد و چہل و دو حرف عین نہ ہزار و دو صد
و بیست وحرف غین دو ہزار و دو صد و ہشت حرف فا ہشت ہزار و چہار صد و نود و نہ
حرف ق شش ہزار و ہشت صد و سیزدہ حرف کاف نہ ہزار و پانصد و بیست وحرف لام
سی و سہ ہزار و چہار صد و سی و دو وحرف میم بیست و شش ہزار و پانصد و سی و پنج حرف
نون بست و شش ہزار و پانصد و شصت حرف واو بست و پنجہزار و پانصد و سی و شش
حرف ہا نوزدہ ہزار و ہفتاد حرف یا بست و پنجہزار و نہصد و نوزدہ و فتحات در تمام
قرآن شریف پنجاہ و سہ ہزار و دو صد و چہل و سہ و ضمات ہشت ہزار و ہشت صد و
چہار و کسرات سی و نہ ہزار و پانصد و ہشتاد و دو و نقاط یک لکھ و پنجہزار و ششصد و ہشتاد
و یک و مدات یک ہزار و ہفتصد و ہفتاد و یک و تشدیدات یک ہزار و بست و پنجاہ
و سہ **مقبوس پنجاہ و نہم** بوقت ظہر روز شنبہ بتاریخ پنجم از ماہ شوال سال سیزدہ
صد و چہار دہم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے
و سعادتے بہتر ازین نیست میسر شد حضور خواجہ البقاء اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا وایاکم
بلقائہ نماز ظہر را گذاردہ بتلاوت قرآن شریف شاغل بودند بعد از ان آن خط کہ از
جانب حضور اقدس خواجہ ابقاء اللہ تعالیٰ ببقائہ بطرف مرزا غلام احمد صاحب قادیانی
نوشتہ شد منشی پیش کرد حضور اقدس آنرا مطالعہ نمودہ فرمودند کہ مہر من زدہ ارسال کنید
آن خط این است۔ بخدمت جناب مرزا صاحب عالی مراتب مجموعہ محاسن بیکران

افزود که داشت دعا است از عنایت حق سببے بهتر پیدا آید و ساعتے نیکو روے نماید که حجاب مباعدت جسمانی ونقاب مسافت طولانی از میان برخیزد و بعد ازان ذکر از حال مرزا صاحب درمیان آمد حضور خواجه البقاء الله تعالیٰ ببقائه از مولوی حامد صاحب شاهدانوی که حاضر نشسته بود پرسیدند شنیده اید که مرزا صاحب دعوی عیسویت کرده وے عرض کرد که وے عیسیٰ وقت خود است حضور خواجه البقاء الله تعالیٰ ببقائه فرمودند آرے همه اولیاء الله عیسیٰ اند و مهدی اند همه چیز هستند انگاه کتاب انوار الرحمٰن را که ملفوظ حضرت شاه عبدالرحمٰن لکھنوی است رضی الله تعالیٰ عنه کشاده دیدند و فرمودند که صاحب این ملفوظ را عادت ست که نام هر ولی را که ذکر میکنند بلفظ علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام می نویسد ازین معنی نهایت حظ و لذت می آید انگاه شخصے عرض کرد یا حضرت پسر من مفرور شده است لفظے فرمانید تا آن گریخته باز آید حضور خواجه البقاء الله تعالیٰ ببقائه فرمودند یَاجَامِعَ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ اِجْمَعْ عَلَيَّ ضَالَّتِيْ یکصد بار و اول آخرش درود شریف بعد از نماز فجر می خوانده باش **مقبوس شصتم** بوقت ظهر روز خمیس هفتم از ماه شوال سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس که عبادتے و سعادتی بهتر ازین نیست حاصل گشت چند کتب مثل سواء السبیل و شرح گلشن راز و کلمة الحق و مصباح الهدایة پیش خود داشته اند بعضے را خود بدولت میخواندند و بعضے را دیگرے میخواند در حضور سماع می فرمودند پس آنچه درین اثنا بر زبان حق ترجمان رانده اند نوشته مے آید حضور خواجه البقاء الله تعالیٰ ببقائه و نفعنا وایاکم بلقائه فرمودند که در توحید یکانی انبیاء علیهم السلام و اولیاء کرام و دیگر عامه مومنین متساوی و برابر هستند انگاه فرمودند که منتهاے مقام جمیع انبیاء و اولیاء در توحید مرتبه توحید حالی است و درین مرتبه نیز رسوم بشریت

بالکلیہ مرتفع و منتفی نمی شود ازاں سبب کہ بعض کبرائے صوفیہ فرمودہ کہ ۵

والتوحید عین لا یودی حق		التوحید عین لاتعین دست

یعنی توحید عرض خواہ است اداکردہ نمی شود دریں دوام او و توحید مسافرت اداکردہ نمی گردد
حق او آنگاہ فرمودند کہ آنکہ گاہی دریں توحید حالی حالی دارد مثل کالبرق الخاطف یعنی مثل
برق درخشیدہ کہ در وقت سلطان آں حال حملہ آرد و رسوم لحت میت دفعۃً الخامیر برد
و امید میگردند بعد ازاں شرح گلشن راز کشودہ از جائے ایں عبارت برخواندند
جماعتے از کمال نوع انسانی کہ بحسب جذبہ یا تصفیہ استیلا در بعضی از احیان و دیعی از او وآ
اتصال تمام کثرت واحدی میگردند حقیقت حال آنست کہ در آں وقت انسان بودہ
و تعین انساں دراں حین بحکم تجلی ذات احدیت محو بودہ و چوں ازاں حال از تقیید تعین آمدہ
مقید امکان بودہ بعد ازاں حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی فرمودند کہ آنچہ در شرح
گلشن راز جذبہ و تصفیہ نوشتہ پس جذبہ نام سلوکے است کہ بے مجاہدہ و بے
ریاضت محض بعنایت وجذبہ طے مدارج سلوک کردہ شود و تصفیہ نام سلوکے
است کہ با مجاہدہ و با ریاضت و بکسب اشتغال و ورزش وظائف و اوراد تمام مراتب
و مدارج سلوک حاصل گردد چوں حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی مقائیر ہمیں فوائد سان
فرمودہ فارغ شدند پس ازاں بندہ راقم الحروف دست بستہ عرض کرد کہ محو بودن صوفی
در حین تجلی ذات احدیت و مرتفع شدن تعین وے از روئے در علم صوفی بودہ باشد
یا نے حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی سعائہ تبسم نمودہ فرمودند جیا مگر کسے ہم آنگاہ فرمودند
کہ آں وقت ہماں علم او علم حق میباشد بعد ازاں یکے از حضار مجلس عرض کرد کہ بندہ
ہرگاہ انسان رتبہ معرفت تامہ رسید و عارف کامل گردید بعد حرام مصطفے ... دوید ماہ

حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی فرمودند کہ شوق و سوز و درد و اضطراب کہ در عشق میباشد وقتے
انقطاع پذیرد و تسکین و آرام دست دہد کہ شخصے بمعشوق خود واصل شود و من کل الوجوہ
بوصال معشوق خود متمتع و کامران گردد کہ ہیچ دقیقہ از آرزو ویش باقی نماند پس انوقت آتش
عشق او منتفی شود نہ آن شوق و سوز ماند و نہ آن درد و اضطراب و چون ذات حق سبحانہ
بے منتہی است لاجرم تجلیات او نیز نہایت نمیدارند ہر تجلی کہ بر سالک نمودار شود
او را از دمی رباید و سے ہنوز در التذاذ آن میباشد کہ تجلی دیگر الطف ازان سرے آرد و ہنوز
در حظ و راحت آن میباشد کہ تجلی آخری روے نماید این چنین الی ما لا نہایات
حتے کہ در آخرۃ و عقبیٰ کہ عالم ابدی است ہم ورود تجلیات متعاقب خواہد بود
و ہر تجلی نو بودہ باشد مقبوس شصت و یکم بوقت عصر روز یک شنبہ بتاریخ
ہفدہم از ماہ شوال سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پاے بوس
و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست دست داد لختے
سخن درین افتاد کہ چھاپہ داران اہل کاران اخبار نویس ہر دیار خواہ کسے را ذم و شکایت
نویسند خواہ ثنا و مدحت بر نگارند آنچنان مطلق العنان و آزاد اند کہ قانوناً بر ایشان
ہیچ مواخذہ و کشمکش نیست آنگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ و نفعنا و ایاکم
ببقائہ فرمودند کہ قول حکماے پیشینان است کہ دوست تو کسے است
کہ عیوب نفس تو بر تو شمارد و ترا از عیوب تو مطلع و خبردار گرداند و دشمن تو کسے
است کہ عیوب تو از تو بپوشد و در مدح و ثناے تو بکوشد بعد ازان نماز عصر
با جماعت گذاردند این بندہ راقم الحروف نیز در انجماعت داخل بود آنگاہ تلاوت قرآن
بتفسیر نمودند آنگاہ خادمے کلماے از قرآن بر آوردہ بر برگ سورج داشتہ

پیش حضور آورد حضور خواجه القاه الله تعالی آنرا بر دو دست گرفته تا دیرے بوئیدند
آنگاه آن خادم را فرمودند که گلہائے ورد یعنی گل سرخ بیارید پس وے رفت واز
بازار آورد راس بزرگ سرخ نهاده حاضر کرد حضور خواجه القاه الله تعالی آن گلها را بالے
سینه نهادند آنگاه چند عدد گل سفید بر کف دست نهاده بوئیدند بعد ازاں نماز مغرب
با جماعت گذاردند بعد ازاں حضور خواجه القاه الله تعالی بقائه بدولت خانه تشریف
فرما شدند و بنده راقم الحروف و دیگر حضار بر وثاق خویش آمدند و خواص خادمان که جلیس
هر وقت و اہل خلوت ملازمت خدمت با و بنده اند همانجا بر دروازه ڈیوڑهی عالی
ترتیب شدند هفته این حسن حال می بود **مقبوس نشست دوم** بوقت عصر
روز سه شنبه تاریخ نوزدهم از ماه شوال سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت
پابوس و زیارت حضرت اقدس که نعمائے دستے و سعادتے بهتر ازیں نیست
میسر گردید اندریں اثنا یک شخص بیامد و کاغذ سفارشی پیش حضور کرد و عرض نمود که حضور
ایں کاغذ دست خط خود فرمایند چوں آں را خواندند فرمودند که ایں چنیں بیاید
نوشت حکیم الله بخش سکنه لوکواٹ که معالج حضور خواجه القاه الله تعالی بوده است
و همیشه در سفر و حضر همراه خادمان حضوری بوده دست بسته عرض کرد که قبله اگر ارشاد
شود ایں غلام بنویسد فرمودند که بنویس آنگاه وے آں کاغذ را نوشته پیش
حضور کرد حضور خواجه القاه الله تعالی بقائه آں را خواندند و تبسم نموده فرمودند

گر قلم در دست غداری بود	لاجرم منصور بر داری بود
در قلم اندر کف بیداں بود	لاجرم ذوالنون در زنداں بود

آنگاه نماز عصر گذاردند بعده پیر دراں جماعت داخل بود آنگاه قرآن شریف بخواندند

بعد ازان لختے ذکر حضرت شاہ عبد الرحمن لکھنوی قدس سرہ کردند و تعریف کتاب او کلمة الحق نمودند چنانچہ فرمودند کہ چون حضرت ایشان فقیر اند درین کتاب کلمة الحق در توحید نہایت غلو کردہ نوشتہ اند تا آنکہ گفتہ اند کہ توحید وجودی سر نیست جہر ست و فرق در ایمان و توحید عام و خاص نکردہ اند بلکہ گفتہ اند اسلام ہمین است شریعت ہمین است کسیکہ او از وحدت وجود سر بتابد او را قتل کردہ شود و زنش دیگران را دادہ آید و مالش غنیمت کردہ شود **انگاہ** فرمودند کہ نزد ایشان منکر توحید وجودی کافر و مشرک است

بعد ازان نماز مغرب گذاردند بعد از فراغ نماز دو سجدہ کردند غالباً معلوم چنین می شود کہ این سجدہ ہا سجدۂ تلاوت بودہ اند زیرا کہ وقتیکہ قرآن شریف خواندہ بودند در جای آہستہ می خواندہ اند و آہستہ خواندن حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی آنوقت می باشد کہ آیت سجدہ می آید تا آنکہ بر دیگران این سجدۂ تلاوت نیفتد مبادا کہ کسے بے وضو نشستہ باشد و آنوقت قرأت ہرگز سجدہ نکردہ بودند واللہ اعلم بالصواب۔

بعد ازان حضرت صاحبزادہ صاحب میان امام بخش داماد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی عرض کرد قبلہ این غلام را عارضہ دماہیل و بواسیر مدام تصدیعہ می دہد علاجے و نمایند حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ فرمودند کہ در سنت فجر بعد از فاتحہ سورۃ الم نشرح در رکعت اول و سورۃ الم ترکیف در رکعت دوم قرآن شیخ است کہ التزام کردہ شود تو نیز ہمیشہ میخواندہ باش انگاہ این بندہ راقم الحروف بر وثاق خویش آمد و حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ہم چنان شاغل بخدا ماندند تا انجا آنچہ در حیز تحریر آمدہ مسموع آن زمان است کہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ در چاچڑان شریف رہائش فرمودہ اند۔

مقبوس **شصت و سوم** بوقت عصر روز چہارشنبہ بتاریخ بیست و ہفتم

از ماه شوال سال سیزده صد و چهارده هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت
اقدس که عبادت و سعادت سرا پاست حاصل شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه
و نفعنا والمسلمین بلقائه بعد از تلاوت قرآن شریف ساعتی بعد چون فارغ شدند دعا خواستند
آنگاه قرآن شریف را بوسه داده بدست حق نگران نهادند بعد ازان دستار و کلاه
را بر نعل آورده نگه کرده بستند و بوسیدند بعده احقر راقم الحروف هیچ مبارک آورده
و فرمودند که کتاب جامع المجالس را بیار و بخوان که امروز خواهم شنید همان ساعت برخاستم
کتاب را آوردم و از مقبوس سی و چهارم تا مقبوس سی و نهم از حرف تا حرف بر خواندم حضور خواجه
ابقاه الله تعالی بقائه حرف بحرف و لفظ بلفظ سماع فرمودند و در چند مقام تصحیح و اصلاح
فرمودند بعد ختم فرمودند آنگاه نماز عصر با جماعت گذارده دولت خانه تشریف فرما گشتند.

مقبوس شصت و چهارم — بوقت عصر روز خمیس تاریخ بیست و هشتم

از ماه شوال سال سیزده صد و چهارده هجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت
اقدس که عبادت و سعادت سرا پاست میسر گشت شخصی در اسلام جلادان
استاده حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا والمسلمین بلقائه عرض نمود که پیش علمای رسول
مانا حاضر بودم از من پرسیده بود که اگر زن منکوحه جلادی بسی دیگر شخص مسلمان نکاح
کند جائز است یا نه گفتم روا نیست زیرا که جلادان این دیار همه مسلمانان اند
یعنی چون جلادی با زنی از قوم خود نکاح کند نکاحش صحیح است پس اگر همان
زن منکوحه آن جلاد بسی دیگر شخص اهل اسلام نکاح کند آن نکاحش منعقد
نخواهد شد زیرا که نکاح بر نکاح کرده باشد بعد ازان فرمودند که هر یک جلادان
این دیار حرام و مردار میخورند مگر عقیده که اهل اسلام میدارند و رسوم مسلمانان بجا می آرند

چنانچہ نماز می گذارند و روزہ میدارند و ختمہ می کنانند و نکاح می خوانند و نماز جنازہ می خوانند و کلمۂ طیبہ
مے گویند و آنچہ مولویان عامی گویند کہ از آنہا پرسیدہ شود کہ حرام و مردار را حرام می دانند
یا حلال اگر حلال می دانند پس کافرانند این سخن محض از جہالت است چرا کہ بعض دہقانان
آن چنانست کہ اگر او را گفتہ شود کہ نماز چرا نمی خوانی در جواب می گوید کہ نماز باد سے سازگار
نمے شود اگر نماز گذارد ضرور نقصانے و زیانے او را خواہد رسید پس این سخن از جہالت
او ست ورنہ عقیدہ اش این چنین نیست و بدینسان بسیار اقوال از جہلا صادر میشوند
بعد ازان فرمودند کہ پختہ نشان حرام دانستن جلادان حرام چیزرا اینست کہ وقتی
کہ ارادہ نماز گذاردن می نمایند اولاً غسل میکنند و جامہا مے می شویند و پاک مے سازند
و کوزہ نو مے آرند یا کہنہ را پاک مے کنند آنگاہ وضو کردہ نماز مے گذارند اگر چہ حرام را حرام
ندانستندے چرا این چنین کوشش و احتیاط در طہارت بدن و جامہ وغیرہ ذلک
کردندے آنگاہ فرمودند کہ من میگویم کہ جلادان دیار ما بیشک مسلمانان ہستند
بعد ازان یک خادم یک شیشے خورد پر از مشک پیش کرد حضور خواجہ ابقاہ اللہ
تعالی ببقائہ باندازۂ قلیل از آن مشک بر کف دست نہادہ تشخیص نمودند و اندکے
ازان تناول فرمودہ گفتند کہ ذائقہ تلخ دارد **بعد ازان** فرمودند کہ سبحان اللہ کہ این
مشک برائے کسے مفید است و برائے کسے مضر آنگاہ فرمودند یک چیز مے باشد
کہ یکے را نفع مے دہد بعینہ ہمان چیز دیگرے را ضرر میرساند آنگاہ این بیت مثنوی
شریف برخواندند ؎

آب نیل است و بقبطی خون نمود	قوم موسیٰ را نہ خون بود آب بود

بعد ازان فرمودند کہ یضل بہ کثیرا و یہدی بہ کثیرا **بعد ازان** نماز عصر

با جماعت گذارده بعده سروران جماعت واصل بود آنگاه این بنده راقم الحروف بر
وثاق خویش آمد و حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه در آنجا شاغل بخدا ماند **مقبوس**
شصت و پنجم بوقت ظهر روز جمعه تاریخ بیست و نهم از ماه شوال سال سیزده صد و
چهاردهم هجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت
بهتر ازین نیست دست داد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه
عبارت را ادا کرده متن قرآن شریف می خواندند چون تاریخ شد بدان بنده راقم الحروف
احقر را فرمودند که کتاب را بر خوان پس از مقبوس بیست و نهم تا مقبوس بیست [illegible]
از جلد دوم بر خواندم حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه حرف بحرف و لفظ بلفظ شنیدند
و در چند جا اصلاح و تصحیح می فرمودند و این وقت از کمال مسرت و انبساط آثار بشاشت
و فرحت از چهره منور حضور پاید انوار بدر منیر لمعان و درخشان بودند تا آنکه تبسم
شگفته بود و چهار مجلس چنان را پسر فرمودند که این همه چگونه آنچه یاد کرده است
نوشته است و عبارت چگونه ساخته اگر من بنویسم اما این چنین عبارت که درست
نوشته یک صفحه هم نخواهم نوشت این سخن از رعایت عنایت و شفقت و لطف درباره
این بنده احقر از حضور خواجه ابقاه الله تعالی صادر شده و بذوات قدسی صفات حضور
خواجه ابقاه الله تعالی در جمیع کمالات صوری و معنوی چنان کامل بل اکمل هستند که از
انسان و ملک نظیرے و عدیلے خود ندارند **مقبوس شصت و ششم**
بوقت ظهر روز سه شنبه سی ام از ماه شوال سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت
پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت بهتر ازین نیست میسر
گشت حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه یک خادم را فرمودند که

شربت بیار تا بنوشم دست زده تر شربت در جام انداخته پیش آوردیم حضور خواجه البقاء
الله تعالی اول این دعا را بخواندند و آنگاه شربت را بنوشیدند دعا اینست بسم الله الاعظم
الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم۔
بعدازان گل محمد خان خال حقیقی نواب صاحب صادق محمد خان عباسی دام ملکه بیامد
و عرض کرد که نواب صاحب مرا فرستاده است و گفته که بنده چند معروضات دارد
و تملیه میخواهد اگر اجازت و اذن حضور باشد بیاید حضور خواجه البقاء الله تعالی فرمودند که
بیاید آنگاه خان موصوف گذارش کرد که قبله امروز عجیب چیز دیده ایم حضور فرمودند آن
چیست وے عرض کرد که وکیل نواب صاحب که در بیکانیر نشسته است وے
عریضه بجناب نواب صاحب نوشته که درین ایام در بیکانیر باران دانها غله باریده
است چنانچه مردم آنجاے که از سبب قحط و خشک سالی در فاقه و گرسنگی عظیم افتاده
اند آن دانهاے آسمانی را از زمین و خاک روبیده آس نموده نان ها پزیده اند پس آن
وکیل مذکور چند دانه ازان غله در لفافه انداخته بسبیل ڈاک بخدمت نواب صاحب
فرستاده است ما همه دیدیم که دانها سفید اند و در جسامت بقدر دانه مونگ پس
حضور خواجه البقاء الله تعالی ببقاءه فرمودند که براے گرسنگان خداے تعالی از غیب
رزق فرستاده آنگاه فرمودند که گویند یکبار سابق نیز باران دانهاے گندم باریده بود
آنگاه رخ مبارک بسوے این بنده احقر راقم الحروف آورده فرمودند که شیخ ابو الفتح
جون پوری قدس سره که شیخے است کامل مکمل چون در جون پور رسیدند زیر
سایه دیوارے نشسته میماندند اگر سایه دیوار این طرف بودے اوشان نیز همین طرف
نشستندے و اگر سایه دیوار آنطرف شدے اوشان همان طرف باز گشتند چندی ایام

ایام بدین حال بگذرانیدند مگر این چنین درویش کامل جنگو بیمار شدند آخر روزی از حجره
خلق بکثرت رجوع آورده شیخی نهایت معتقد شده روزی عرض کرد که من یک سرای
دیباچه خلاصه بنام شیخ آنجا مسکن فرمایند منظور نمودند ایشان سرای و چاه ریاضت فرمودند
یک روز یاران با دیگر پیران آن سرای در هر جا یاران آب نمی یابند آن سرای
شیخ ابو الفتح بن سرور مهربانی در حالتی می آرند پس شیخ آن سرا را جمع کردند
استاده فرمودند بد از عیب رسیده است رو نماید کرد همه در جوانب حولش صرف نمودند
چنانچه سالها سرای عالی و عمارات رفیع و عمده و سرای فراخ و چاه و حجره بانی شد الحال
سرا مبارک باید بعد ازان حضور خواجه القاه الله تعالی بعنایته و لقائه و ایاکم ملاقاته فرمودند
کر روزی شیخ ابو الفتح بن سرور یاران کسان دعوت طعام کردند هر یکی را وقت یک
بود دعوت همه را قبول نمودند و از آن طرف سوار شدن در ڈولی و پالکی رسم عام است پس
هر کس ڈولی گرفته بر دروازه شیخ آمدی شیخ از حجره خود بیرون آمده در ڈولی آن صاحب
دعوت نشستی رفتندی چون وی شیخ را در ڈولی برداشته رفتی دیگر صاحب دعوت
ڈولی گرفته بر دروازه شیخ و یک روزی شیخ همچنان از حجره خود بیرون آمد در آن
ڈولی می نشستند این چنین همه اصحاب دعوت را طعام خوردند و هر یک را راضی کردند که
در یک وقت در اماکن مختلف حاضر شدند هر کس در جای خود دید و دانست که شیخ دعوت من
قبول کرده در منزل من آمده اند مقبوض شده است و هفتم وقت ظهر در یک شنبه تاریخ
یکم از ماه ذی القعده سال سی و صد و چهار و هم هجری المقدس دولت پای بوس در بار
حضرت اقدس که سعادت و سعادت کبرا این مست میسر گشت حضور خواجه
القاه الله تعالی بعنایته بسوی این بنده راقم الحروف متوجه شده فرمودند که مقامی

پس از مقبوس بیست و نہم تا مقبوس بیست و ہفتم از جزو دوم بر خواندم حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی
در بعض مواقع تصحیح و اصلاح نمودند و یک دو جا عبارت نیز خود بدولت ساختہ درج کنانیدند
و بکمال توجہ و اتمام سماع فرمودند الحمد للہ علی ذالک **مقبوس شصت و ہشتم**
بوقت ظہر روز دوشنبہ بتاریخ دوم از ماہ ذی القعدہ سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس
دولت پا بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست
بحصول پیوست حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ و نفعنا وایاکم بلقائہ رخ مبارک
بطرف این بندہ راقم الحروف کردہ فرمودند کہ مقابیس المجالس را بخوان روئے نیاز بر زمین
آوردم و از مقبوس بیست و ہفتم تا مقبوس سی و سوم از جزو دوم بر خواندم لفظ بلفظ سماع
فرمودند و بچند مقام اصلاح نیز نمودند للہ الحمد و لہ المنۃ **بعد ازان** قدرے عنبر خوردند کہ
حکیمان تجویز کردہ بودند آنگاہ نماز عصر با جماعت گذاردند بعدہ بوظیفہ شاغل شدند چون از
وظیفہ فارغ گردیدند سہ بار دستک زدند یعنی کف دست راست بر کف دست
چپ زدند کہ آنرا در ہندی تاڑی گویند بوقت تصحیح این اوراق عرض کردم کہ قبلہ این وظیفہ
چگونہ است و از برائے کدام چیز خواندہ مے شود حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ
و نفعنا وایاکم بلقائہ فرمودند کہ از برائے دفع وبا خواندہ میشود و آن وظیفہ اینست
ے دبا آنچہ در کوہ قاف بحضرت حاجی شریف زندنی رضو عدہ کردہ بودی
بجا آر۔ پس این وظیفہ را ہفت بار خواندہ بر خود دم کند و سہ بار دستک زند و اگر کسے بیمار
باشد بروے نیز ہفت بار خواندہ بدمد و دستک زند و اگر بر خود نیز دم نماید و دستک
زند و اگر خواہد کہ ازان شہر و ازان موضع وبا دفع شود پس ہمین وظیفہ خواندہ بہر شش جہت
بدمد و دستک زند **بعد ازان** شخصے عرض کرد کہ قبلہ مولوی عبد الرحمن صاحب

شکر واله از این دار فانی رحلت کرده اند حضور خواجه اطال الله بقاه الله تعالی شفاعة بهامت
غم و افسوس کردند تا آنکه چهره مبارک حضور اقدس هم زردے مائل گردید ناگاه گفتند سبحان
الله سبحان الله سبحان الله بعد ازان شخص سید مدرس عارضه و باد طاعون کرد در
شکر اماد داشت فوت شده باشد آن شخص عرض کرد که آرے در این حادثه فوت شده
اما نگاه حضور فرمودند که وے از عیادت بیماران هرگز می ماند که کلان اعمال دار بوده
بعد ازان فرمودند که برکت ملک امان بود بعد ازان نماز مغرب بجماعت گذاردند مدت
سیر در بهر و نماز عصر و مغرب حاضر بود بعد از فراغ نماز این بنده راقم الحروف بر وثاق
خویش آمد حضرت خواجه اطال الله بقاه الله تعالی بهمانجا در صومعه خویش تا فاتحه نیز وصل باید
مقبوض شصت و نهم بوقت ظهر روز سه شنبه تاریخ سیوم از ماه ذیقعده سال
سیزده صد و چهار و نهم هجری المقدس بدولت بار سے لوس دربار حضرت اقدس که عماد لی
و سعادتے بس از این بیست میسر گردید حضور خواجه اطال الله بقاه الله تعالی شفاعة و نفعنا والکم بما
نماز ظهر را با جماعت گذارده منزل قرآن شریف مے خواندند از ان فارغ شده این بنده
راقم الحروف را فرمودند که مفاتیح الاخوان نسخ از مصنف بیبی و سوم با اخر عبارت
تفسیر عرائس البیان بر خواندم حضور خواجه اطال الله تعالی حرف بحرف و لفظ لفظ بکمال
توجه و اعتنا سماع فرمودند در یک دو جا اصلاح هم نمودند و در بعضے جا معانی گذاشته
بودم و نقل با تمام آن را تفصیل تمام بیان نمودند و این بنده همان وقت از روے
حضور نوشت بعد ازان شکر بدهست جهد ادا حضرت خواجه اطال الله تعالی بر
شفقت کمال لطف این بنده راقم الحروف متوجه شده فرمودند که این بابت چهار روز در سال ۷۶
سر و باتیه ظهر عالیه از سر بو میلا گسره است قال جمال است در ملک مدیل کمه

شخصے ہند و رئیس و معتبر قوم بود چون زن او بچہ حاملہ شد بسیار آیات و نشانہا دید چنانچہ یکے
ازان اینست کہ شبے درخواب دید کہ مہتاب در حجرہ او افتادہ است آخر چون بچہ زائیدہ شد و
بعد چند مدت کلان گردید پدرش پیش برہمنے علم خواندن شروع کنانید بعد از چند ایام او را علم
حضوری حاصل شد آموختہ و نا آموختہ نزد وے یکسان گشت تا آنکہ ہنگام سبق
خواندن حقائق و دقائق از علوم بیشتر از گفتن اوستاد بیان نمودی اوستادش حیران
شدہ گفتے کہ این کودک آخر گروے من شدہ است قصہ کوتاہ چون بچہ ہژدہ سالہ شد
از مادر و پدر و ہمہ اقربا و آشنا بیگانہ گشتہ در ویرانہا برفت و یکجا شاغل گشت و قرآن
شریف را در لغت شاستر ترجمہ کردہ آنرا قلزم سروپ نام نہادہ است پس از احکام شاستر
و سنسکرت و از احکام قرآن شریف اجتہاد نمودہ مذہب جدید اختراع و ابداع کردہ است
و حکم دادہ کہ از روز ولادت تا عمر دہ سالگی بطریقہ احکام شاستر و متابعت شریعت سری کرشن
جی اوتار صاحب پابند عامل باید بود و بعد از دہ سال تا آخر عمر بر احکام قرآن شریف
و بر شریعت حضرت محمد اوتار صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عمل باید نمود اندرین اثنا این بندہ
احقر راقم الحروف عرض کرد کہ قبلہ در ترجمہ قرآن شریف تحریف و تغیر و تبدل معانی کردہ باشد
یا نے حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بیقائہ فرمودند کہ تحریف نکردہ است مگر تاویلات در معانی
نمودہ است چنانچہ ما یان پنج نمازان میگوییم اوشان پنج آرتیان میخوانند ما یان نماز بارکان
مخصوصہ میگزاریم و آرتی نزد بچہ بحضور قلب در جائے خالی نشستہ رجوع الی اللہ نمودن و
تصور ذات حق کردن است و مایان وضو میگوییم اوشان اشنان میخوانند مگر در وضوئے ما
اندر شستن اعضائے وضو حدود مقرر شدہ اند چنانچہ در شستن روئے از نرمہ گوش
تا نرمہ گوش دیگر و از بن موئے پیشانی تا زیر زنخدان حد مقرر است و در شستن دست

تا آنکه در دریائے ماسالنگ و در مسیح سر پلع آں محدود گردیده و در استمان او سان لعنی
در سستن رچ دست داه و جیره و لکه سر و جمع شده بهال ایں حدود معروف شده اگر کم یا
ستر ست ستود مضائقه ندارد نگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ فرمودند که ایں هیچ اشکال
ندیم است زیرا که در سا ستر بر حکم هیچ استمان کردن نوشته شده است بعد ازان
فرمودند که در جمع مسرسی کافر است به جمع شدها حدایرست و موجب مقبوض هتنادم
بوقت ظهر روز چهار شنبه تاریخ چهارم از ماه ذی قعده سال سیزده صد و چهارده هجری الله
دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کرعا دے و سعادتے میسرم است
میسر شد ایں بنده راقم الحروف کتاب مجموعه فتاوی مصنفه مولوی عبدالحی لکهنوی که در دست
حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ مطالعه و بعد از آں اکرم المتأخرین فرمودند دیدند که ایں صفت
و دست بسته عرض کردم که ایں مجموعه فتاوی مولوی عبدالحی است روئے حدیث است
که ایں بنده احقر المخصوص در فهم بے آمد آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالیٰ مطالعه فرمودند
که من مولوی عبدالحی را دیده ام چون در لکهنو تشریف بردیم گفتم که مولوی عبدالحی را که متبحر جمیع
علوم معروف و مشهور است باید دید پس تشریف که در محله فرنگی محل لکهنو مسام خویش
حسنه بود ملاقات کردیم که ایں شخص دیده بودم آدمیست جمیل سال جواں می بود در لیش سیاه است
تشریف داده بود بعد ازان فرمودند که سید احمد خاں نیچری را هم دیده ام گر ایں هر دو شخص را
بطریق غیر تعارف واقعی گردیده دیده ام بعد ازان بنده عرض کرد که جمیع معانی
مولوی عبدالحی صاحب و سید احمد خاں نیچری در رتبه علوم چیست است حضور
خواجه ابقاه الله تعالیٰ فرمودند که سید احمد خاں صرف مرد لیست عقل و دانا و مولوی
عبدالحی صاحب عالم متبحر و فاضل جلیل بود که در جمیع علوم عربیه و نحو و صرف و بیاں

وچہ منطق وچہ علم معقول وچہ علم تفسیر وحدیث شریف وغیرہ علوم علامہ بودہ است بعد ازان
حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی ببقائہ متوجہ شدہ فرمودند کہ بخوان پس کتاب مجموعہ را کشادہ برخواندم
آن عبارت اینست **استفتا** کیا فرماتے ہین علماے دین ومفتیان شرع متین
اس مسئلہ مین ایک شخص دعوی کرتا ہے اس بات کا کہ چھہ مثل آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کے موجود اور متحقق ہین اور مثل سے یہ غرض رکھتا ہے کہ شریک حضرت رسول مقبول صلی اللہ
علیہ وسلم کے آپ کے جمیع صفات اور ماہیت مین اور مستشہد کرتا ہے قول حضرت ابن عباس
رضی اللہ عنہ کا کتاب درمنثور سے ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض آدم
کآدمکم ونوح کنوحکم وابراہیم کابراہیمکم وموسی کموسکم وعیسی کعیسکم
ونبی کنبیکم آیا یہ قول اوسکا یعنی وجود وتحقق ہونا امثال حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم کا عالم مین بمعنی مذکور کے حق ہے یا باطل اور یہ عقیدہ صحیح ہے یا خلاف اہل سنت والجماعت
کے اور دلیل مین جو حدیث پیش کرتا ہے اوسکا کیا حال ہے اوس سے یہ عقیدہ ثابت ہے
یا نہین **بینوا توجروا** ھو المصوب اولا جاننا چاہیے کہ حدیث مذکور صحیح السند اور معتبر
ہے ارباب تحقیق نے اوسکی توثیق کی ہے حافظ جلال الدین تخریج احادیث شرح
مواقف مین لکھتے ہین روی الحاکم فی مستدرکہ عن ابی ابن عباس فی قولہ
تعالی اللہ الذی خلق سبع سموٰت ومن الارض مثلھن قال سبع ارضین
فی کل ارض نبی کنبیکم وآدم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراہیم کابراہیمکم وعیسی
کعیسی وقال صحیح انتہی اور علامہ بدر الدین شبلی حنفی آکام المرجان فی احکام الجان
مین لکھتے ہین قال الحاکم حدثنا احمد بن یعقوب الثقفی حدثنا عبید حدثنا
علی بن حکیم حدثنا شریک عن ابن عطا عن ابی الضحی عن ابن عباس قال ومن الارض مثلھن قال سبع

ارضین فی کل ارض نبی کنبیکم آدم کآدم ونوح کنوح وابراہیم کابراہیم
وعیسے کعیسی قال شیخنا الذہبی اسنادہ حسن قلت ولہ شاہد قال الحاکم
حدثنا عبد اللہ بن الحسن حدثنا ابراہیم بن الحسین حدثنا آدم حدثنا
شعبۃ عن عمرو بن مرۃ عن ابی الضحی عن ابن عباس کما فی قولہ تعالی خلق سبع
سموات ومن الارض مثلہن قال فی کل ارض نحو ابراہیم قال شیخنا الذہبی
ہذا حدیث علی شرط البخاری والمسلم انتہی وتمامًا سمجھنا چاہئے کہ زمین کی
ساتوں طبقات جداگانہ ہونا اور ان میں مخلوقات الٰہی کا موجود ہونا جیسا حدیث سے
ثابت ہے اور مذہب محققین کا بھی ہے حافظ ابن حجر فتح الباری شرح صحیح
بخاری میں لکھتے ہیں۔ قال الداودی فی قولہ تعالی ومن الارض مثلہن دلالۃ
علی ان الارضین بعضہا فوق بعض ونقل عن بعض المتکلمین ان المثلیۃ فی
العدد خاصۃ وان السبع متجاورۃ وحکی ابن التین عن بعضہم ان الارض
واحدۃ قال وہو مردود بالقرآن والسنۃ قلت لعلہ القول بالتجاور والا
فصریحًا فی النفی ویدل للقول الظاہر ما رواہ ابن جریر من طریق
شعبۃ عن عمرو بن مرۃ عن ابی الضحی عن ابن عباس فی قولہ تعالی ومن الارض
مثلہن قال فی کل ارض مثل ابراہیم ونحو ما علی الارض من الخلق ہکذا اخرجہ
مختصرا واسنادہ صحیح واخرجہ الحاکم والبیہقی من طریق عطاء عن ابی الضحی
مطولا واولہ سبع ارضین فی کل ارض آدم کآدم ونوح کنوح وابراہیم
کابراہیم وعیسی کعیسی ونبی کنبیکم قال البیہقی اسنادہ صحیح الا انہ شاذ
ظاہر قولہ تعالی ومن الارض مثلہن یرد علی اہل الہیئت فی قولہم ان لا مسافۃ

بین کل ارض وارض وقد روی اخرجہ الترمذی من حدیث ابی ھریرۃ مرفوعا ان
بین کل سماء خمس مائۃ عام وان بین کل ارض وارض خمس مائۃ عام واخرجہ
اسحاق بن راھویہ والبزار من حدیث ابی ذر بنحوہ انتھی مختصرا۔ اور علامہ
شہاب الدین خفاجی حنفی حاشیہ تفسیر بیضاوی میں لکھتے ہیں۔ الذی نعتقدہ ان الارض
سبع کالسموات ولھا سکان من خلقہ یعلمھم اللہ انتھی۔ اور سلیمان جمل حاشیہ
جلالین میں لکھتے ہیں ذکر اللہ تعالیٰ ان السموات سبع طبقات ولم یأت فی الارض
فی التنزیل عدد صریح لا یحتمل تاویل الا قولہ تعالیٰ ومن الارض مثلھن وقد
اختلف فیہ فقیل ای فی العدد لان الکیفیۃ والصفۃ مختلف بالمشاھدۃ و
الاخبار فتعین العدد وقیل متصلۃ ای فی الغلظ وما بینھن وقیل سبع الا انہ
لم یفتق بعضھا عن بعض قال الماوردی والصحیح ھو الاول وانھا سبع کالسموات
انتھی اور ثعلبی عرائس میں تحریر کرتے ہیں روی عن عبد اللہ بن عمر عن رسول اللہ
صلی اللہ علیہ والہ وسلم انہ قال بین کل ارض الی التی تلیھا مسیرۃ خمس
مائۃ عام وھی سبع طبقات الارض الثانیۃ سجن الریح ومنھا تخرج الریاح
المختلفۃ وفی الارض الثالثۃ خلق وجوھھم کوجوہ بنی آدم وافواھھم
کافواہ الکلاب وایدیھم کایدی الانس وارجلھم کارجل البقر واذانھم کاذان البقر واشعارھم
کصوف الضان لا یعصون اللہ طرفۃ عین نھارھم لیلنا ونھارنا لیلھم
والارض الرابعۃ فیھا حجارۃ الکبریت التی وعدھا اللہ لاھل النار یستجر بھا
جہنم قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ان فیھا اودیۃ من
کبریت لو ارسل اللہ فیھا الجبال الرواسی لضاعت والارض الخامسۃ

فیها عقارب اهل النار والسادسة فیها دواوین اهل النار واعمالهم واسمها
سجین والسابعة مسکن ابلیس وجنوده انتهی ملخصا اور بسند محمد بن حماد
ابن ایاس حنفی بدائع الزهور فی وقائع الدهور میں لکھتے ہیں قال وهب ابن منبه لما خلق
الله الارض کانت طبقة واحدة ففتقها فصیرها سبعا کما جعل السموات
وجعل بین الطبقة والطبقة مسیرة خمسمائة عام وهو قوله تعالى
ففتقناهما وجعلها سبعا فکان اسم الطبقة العلیا ادیما والثانیة بسیطا
والثالثة ثقلا والرابعة بطحا والخامسة هینا والسادسة ماسکة والسابعة
الثری وسکان الارض الثانیة امم یقال لهم الطمس وطعامهم من لحومهم
وشرابهم من دمهم والطبقة الثالثة سکنها امم وجوههم کوجوه بنی آدم
وافواههم کافواه الکلاب وآذانهم کآذان بنی آدم وارجلهم کارجل البقر
علی ابدانهم شعر کصوف الغنم وهو لهم لباس والطبقة الرابعة سکانها
امم یقال لهم الجلهام لیس لهم اعین ولا اقدام بل لهم اجنحة کاجنحة القطا والخامسة
بها امم یقال لهم الحسن وهم کامثال البغال ولهم اذناب کل ذنب طوله
مائة ذراع والسادسة بها امم یقال لهم الحسوم وهم سود الالوان لهم
مخالب کمخالب السباع ویقال ان الله تعالى سلطهم علی یاجوج وماجوج
حین یخرجون فیهلکهم والطبقة السابعة فیها مسکن ابلیس وجنوده من
المردة والشیاطین انتهی ملخصا اب معلوم کرنا چاہیے کہ طبقات ارضین سات
کا ہونا ثابت ہے جیسا کہ حدیث مذکور صحیح سے دلالت کرتی ہے اور قرآن پاک میں ہے
ولکل قوم هاد یعنی ہر قوم کے واسطے ہادی مبعوث ہوئے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ

تو ہم کیا مطلب ایک اوہام تصور ہوا ہے پس ہرگاہ طبقات باقیہ میں وجود مخلوقات الٰہی کا ثابت ہوا اور کوئی مخلوق حق تعالیٰ
کی مہمل نہیں چھوڑی گئی لابد ہے وہاں بھی راہ نما ہونگے اور علامہ جلال الدین محلی کی تفسیر
سے بھی یہ ثابت ہے کہ حضرت جبرئیل ؑ طبقات باقیہ میں وحی لیجاتے تھے چنانچہ تفسیر
جلالین میں لکھتے ہیں اللہ الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یعنی
سبع ارضین یتنزل الامر الوحی بینهن بین السموات والارض ینزل به جبرئیل
من السماء السابعة الی الارض السابعة انتهی ہرگاہ یہ تین امر وہن نشین ہو گئے
اب سمجھنا چاہیئے کہ لفظ نبی کنبیکم سے اگرچہ ایک ایک نبی خاتم النبیین ہر دو طبقات
باقیہ میں ثابت ہے لیکن اوسکا مثل ہونا ہمارے خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے ساتھ
ثابت نہیں ہو سکتا اسواسطے کہ کلام عرب میں کاف تشبیہ کے واسطے مستعمل ہے
اور تشبیہ میں لازم نہیں ہے کہ مشبہ یہ مثل ہو یا اقوی ہو مشبہ سے بلکہ کبھی تشبیہ
ناقص کے ساتھ مجرد تفہیم کے واسطے ہوتی ہے قرآن پاک میں حق تعالیٰ فرماتا ہے۔
اللہ نور السموات والارض مثل نوره کمشکوٰة فیها مصباح اس آیت میں
حق تعالیٰ نے اپنے نور کو تشبیہ دی ہے ساتھ نور مشکوٰة کے اور ہر ظاہر ہے کہ نور الٰہی
بدرجہا اس نور سے اعلیٰ و احسن ہے ع چہ نسبت خاک را با عالم پاک پس لفظ نبی
کنبیکم سے یہ امر ہرگز نہیں ثابت ہے کہ خاتم الانبیاء طبقات باقیہ کا مثل خاتم الانبیا
اس طبقہ کے ہے بلکہ تشبیہ فقط التعلیم و تفہیم کے واسطے ہے اس غرض سے کہ جسطرح
سے ایک خاتم الرسل اس طبقہ میں ہے اسیطرح سے ایک ایک خاتم ہر طبقہ میں ہے
مگر یہ کہ وہ خاتم مثل اس خاتم کے ہے بلکہ اگر غور کیا جاوے تو اسی حدیث سے معلوم ہوتا
ہے کہ وہ خاتم مثل ہمارے خاتم الانبیا کے نہیں ہے کیونکہ اسی حدیث میں لفظ

آدم کا ذکر ہی وارد ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ مخلوقات طبقات ائمہ کی اولاد اور
آدم کی نہیں ہے لیکن وہ بھی آدم کی۔ تمام کتب عقائد میں یہ امر مصرح ہوا ہے کہ اولاد آدم
اس عالم کی تمام مخلوقات سے حتی کہ ملائکہ سے بھی افضل ہے آیہ ولقد کرمنا بنی آدم سے امر
مفہوم ہوتا ہے کیونکہ تمام مفسرین و علماء کا اتفاق ہے اس امر پر کہ مراد آدم سے اس آیت
میں یہی ہے آدم ہیں اور آدم طبقات ماضیہ لیکن تمام اسماء کہ قرآن پاک میں انکا ذکر ہے ان سے
مراد اسماء اسی طبقہ کے ہیں نہ اسماء طبقات ماضیہ کے اور حدیث صحیح میں وارد ہے
انا سید ولد آدم ولا فخر اور دوسری حدیث میں وارد ہے انا اکرم الاولین و
الآخرین اسی مقام سے دو مقدمے ممہد ہوئے اول یہ کہ ہمارے خاتم الانبیاء تمام اولاد
آدم سے افضل ہیں دوسرے یہ کہ اولاد آدم اس عالم کی تمام مخلوقات سے افضل ہے
بعد ترکیب ان دونوں مقدموں کے نتیجہ نکلا ہمارے خاتم الانبیاء افضل ہیں تمام
مخلوقات سے پس بالضرور خاتم الانبیاء طبقات ماضیہ کی نسبت ہمارے خاتم الانبیاء کی کیسے مماثل
ہو نگی علاوہ یہ ہے کہ مماثلت میں اتحاد ماہیت و اتحاد قسم ضروری ہے اسی واسطے
انسان انسان کی مماثل کہا جاتا ہے اور انسان جن یا فرشتہ کی مماثل نہیں کہلاتا ہے اور عدم
مماثلت الجمہور حدوث سے جو سابقاً منقول ہوئی معلوم ہوتا ہے کہ مخلوقات طبقات ماضیہ اس
مخلوقات کی صنف سے نہیں ہے اور یہ امر نصوص قطعیہ سے ثابت ہے کہ یہی
مرحوم کا اسی قوم کی صنف سے ہوتا ہے ما امت اسکے ساتھ ارتباط پیدا کرے اور
اسکی متابعت کرے اسی واسطے بنی آدم پر کوئی نبی از قسم جن یا از قسم ملائکہ مبعوث نہیں
پس ضرور ہے کہ انبیاء مخلوقات طبقات ماضیہ کی اوسی صنف سے اور اسی
کی جنس سے ہونگی اور ہمارے خاتم الانبیاء ہمارے جنس سے ہیں پس دونوں خاتم میں

مماثلت کہ عبارت ہے اتحاد صنف و صفات سے کیونکر ہو گی آرے اسی قدر مین دونون شریک ہین کہ ہمارے نبی خاتم الانبیا اس طبقہ کے ہو سے اور طبقات باقیہ کی خاتم اپنے اپنے طبقات کی خاتم ہوئی۔ لیکن مجرد اس شرکت کی مماثلت کا اطلاق درست نہین ہے حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

فقط **استفتا**۔ کیا فرماتے ہین علماے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ زید کہتا ہے کہ حدیث ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض آدم کادمکم و نوح کنوحکم و ابراھیم کابراھیمکم و عیسے کعیسکم و نبی کنبیکم کفر ہے اور جو اسکا اعتقاد رکھے وہ کافر ہے اور جو اسکے ناقل ہین وہ کافر ہین اور عمرو کہتا ہے کہ یہ حدیث صحیح ہے اور جو اسکا اعتقاد رکھے وہ مسلم صحیح الاعتقاد ہے اور جو اسکے ناقل ہین وہ ائمہ دین و ہداۃ المسلمین ہین ان دونون فریقون مین سے کونسا قول صحیح ہے اور کون غلط اور زید مسلمان ہے یا کافر ہے **بینوا توجروا** ھوالموفق زید جھوٹا ہے اور فاسد الاعتقاد اور عمرو سچا ہے اور صحیح العقیدہ اور اعتقاد زید کا کفر صریح ہے اور جہالت قبیح کیونکہ حدیث مذکور کتب معتمدہ اور زبر معتبرہ مین موجود ہے اور اسکے ائمہ دین مثل ترجمان القران حضرت ابن عباس اور ابو الضحی اور شعبہ امیر المومنین فی الحدیث اور عطاء بن السائب اور عطاء بن یسار اور عمرو بن مرہ اور محمد مثنیٰ اور عمرو بن علی اور محمد بن جعفر اور عبید بن غنام اور علی بن حکیم اور شریک اور حاکم اور بیہقی اور جلال الدین سیوطی کہ مستند مخالفین کی ہین اور محمد بن جریر طبری کہ بڑے معتمد مخالفین کے ہین اور ابن ابی حاتم کہ بڑے محدث ہین اور عبید بن حمید اور ابن الضریس اور ابن حجر عسقلانی صاحب فتح الباری وغیرہم قائل ہین۔ اخرج الحاکم فی المستدرک من طریق عبید بن غنام النخعی عن علی بن حکیم عن شریک عن

عطاء بن السائب عن ابی الضحیٰ عن ابن عباس قال فی کل ارض نبی کنبیکم وآدم
کآدمکم ونوح کنوحکم وعیسیٰ کعیسیٰکم وقال صحیح الاسناد قال ابن جریر حدثنا
عمرو بن علی ومحمد بن مثنیٰ قالا حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن
ابی الضحیٰ عن ابن عباس انہ قال فی کل ارض آدم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراہیم
کابراہیمکم وعیسیٰ کعیسیٰکم وہی کتاب امام ابن حجر عسقلانی فتح الباری شرح صحیح البخاری
میں لکھتے ہیں ویدل للقول الظاہر ما رواہ ابن جریر من طریق شعبة عن عمرو بن
مرة عن ابی الضحیٰ عن ابن عباس فی ہذہ الآیة ومن الارض مثلہن قال فی کل ارض
مثل ابراہیم ونحو ما علی الارض من الخلق ہکذا اخرجہ مختصرا واسنادہ صحیح
واخرجہ الحاکم والبیہقی من طریق عطاء بن السائب عن ابی الضحیٰ مطولا واولہ
ای سبع ارضین فی کل ارض آدم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراہیم کابراہیمکم
وعیسیٰ کعیسیٰکم ونبی کنبیکم قال البیہقی اسنادہ صحیح الا انہ شاذ بمرۃ اور تدریب
الراوی شرح تقریب النواوی میں مرقوم ہے ولم ازل اتعجب من تصحیح الحاکم
لہ حتی رأیت البیہقی قال اسنادہ صحیح لکنہ شاذ بمرۃ ہے اور تفسیر درمنثور میں مسطور
ہے واخرج عبد بن حمید وابن الضریس وابن جریر عن ابن عباس قولہ ومن
الارض مثلہن قال لو حدثتکم بتفسیرہا لکفرتم وکفرکم تکذیبکم بہا واخرج
ابن جریر وابن ابی حاتم والحاکم وصححہ والبیہقی فی شعب الایمان وفی الاسماء
والصفات من طریق ابی الضحیٰ عن ابن عباس فی قولہ ومن الارض مثلہن
قال سبع ارضین فی کل ارض نبی کنبیکم وآدم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراہیم
کابراہیمکم وعیسیٰ کعیسیٰکم قال البیہقی اسنادہ صحیح لکنہ شاذ بمرۃ لا اعلم

الا الصبي عليه متابعا انتهى اور ايسے ہی تفسیر مظہری اور کمالین وغیرہ ہما مین اور موافق
قاعدہ محدثین کے یہ حدیث مرفوع ہے حکما پس معاذ اللہ حضرت رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم تک نبوت پہونچتی ہے مسلمانون کو چاہیئے کہ ایسے مرتد کے پاس نہ بیٹھین
اور اس سے کلام بھی نکرین اور اسکے پیچھے نماز بھی نہ پڑہین واللہ اعلم بالصواب نمقہ السید امیر
احمد النقوی السہسوانی **استفتا** کیا فرماتے ہین علماء دین اس باب مین کہ زید نے تبیع
ایک عالم کے جسکی تصدیق ایک مفتی مسلمین نے بھی کی تھی دربارہ قول ابن عباس رضی
اللہ تعالی عنہ جو در منثور وغیرہ مین ہے ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض آدم
کآدمکم ونوح کنوحکم وابراہیم کابراہیمکم وموسی کموسکم وعیسی کعیسکم
ونبی کنبیکم کی یہ عبارت تحریر کی کہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ حدیث مذکور گو صحیح اور معتبر ہے
اور زمین کی طبقات جدا جدا ہین اور ہر طبقے مین مخلوق الہی ہے اور حدیث مذکور سے ہر طبقہ
مین انبیاء کا ہونا معلوم ہوتا ہے لیکن اگرچہ ایک ایک خاتم کا ہونا طبقات باقیہ مین
ثابت ہوتا ہے مگر اونکا مثل ہونا ہمارے خاتم النبیین صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم
کی ثابت نہین اور نہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ وہ خاتم مماثل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہون
اسلئے اولاد آدم جسکا ذکر ولقد کرمنا بنی آدم مین ہے اور سب مخلوقات سے
افضل ہے وہ اسی طبقہ کے آدم کی اولاد ہے بالاجماع اور ہمارے حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم سب اولاد آدم سے افضل ہین تو بلاشبہ آپ تمام مخلوقات سے افضل
ہوئے پس دوسرے طبقات کے خاتم جو مخلوقات مین داخل ہین آپ کی مماثل کسیطرح
نہین ہوسکتے انتہی اور باوجود اس تحریر کے زید یہ کہتا ہے اگر شرع سے اسکے خلاف
ثابت ہوگا تو مین اوسی کو ان لونگا میرا اصرار اس تحریر پر نہین پس علماے شرع سے استفسار یہ ہے

کہ الفاظ حدیث ان معنوں کو محتمل ہی نہیں اور رد کو حاصل تحریر کا یہ کہ فاسق ہو
ناجی اہلسنت وجماعت ہی ہوگا انہیں بیوا تو جروا هو المصوب مخفی نہ رہے کہ حدیث
مذکور بخصوص محدثین کے نزدیک معتمد ہے حاکم نے اسکے حق میں صحیح الاسناد کہا اور بیہقی نے
حسن الاسناد کا حکم دیا اور اس حدیث کے ثبوت میں کوئی علت قادحہ معتبرہ نہیں ہے
اور زمین کی طبقات کا جدا جدا ہونا بہت احادیث سے ثابت ہے اور اس حدیث مذکور سے
ہونا انبیاء کا طبقات ارضیہ میں ثابت ہے اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ جس طرح
سلسلۂ نبوت اس طبقے میں واسطے ہدایت ساکنان کی جاری ہوا اسی طرح سے ہر ہر طبقے
میں سلسلۂ نبوت واسطے ہدایت وہاں کے ساکنوں کی جاری ہوا اور چونکہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ
لا متناہی سلسلے کے باطل ہے لاجرم ہر طبقے میں ایک مبدا و سلسلہ ہوگا کہ وہ ہمارے
آدم کے ساتھ تشبیہ دیا گیا اور ایک آخر سلسلہ ہوگا کہ وہ ہمارے خاتم کے ساتھ تشبیہ
دیا گیا پس بنا علیہ اذا احراما طبقات تحتانیہ پر اطلاق خواتم کا درست ہے اب یہاں تین
احتمال ہیں ایک یہ کہ خواتم طبقات تحتانیہ بعد عصر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ہوئے ہوں
دوسرے یہ کہ مقدم ہوئے ہوں تیسرے یہ کہ ہمعصر ہوئے ہوں احتمال اول کی بنا
لا نبی بعدی و علاوہ باطل ہے اور برتقدیر احتمال ثانی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
خاتم سائر طبقات ہونگے اور برتقدیر ثالث دو احتمال ہیں ایک یہ کہ نبوت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کی مخصوص ساتھ اس طبقے کی ہو اور آپ کی خاتمیت نسبت انبیاء اسی
طبقے کے ہو اور خاتمیت طبقات تحتانیہ میں ان کی خاتم کی نسبت ہو اور ہر ایک ان میں کا صاحب
شرع جدید و تمام انبیاء اپنے طبقے کا ہو دوسرے یہ کہ خواتم طبقات تحتانیہ متبع شریعت
محمدیہ ہوں اور کوئی ان میں کا صاحب شرع جدید نہ ہو اور دعوت ہمارے حضرت کی عام اور تمام

آپ کا بہ نسبت جملہ انبیاء جملہ طبقات کی حقیقی ہو اور ختم ہر ایک خواتم باقیہ کا بہ نسبت اپنی اپنی سلسلے
کی اضافی ہو احتمال اول بہ نسبت عموم نصوص بعثت نبویہ کی جس سے صاف آنحضرت
کا مبعوث ہونا تمام عالم پر معلوم ہوتا ہے باطل ہے اور علمائے اہل سنت بھی اس امر
کی تصریح کرتے ہیں کہ آنحضرت کے عصر میں کوئی نبی صاحب شرع جدید نہیں ہو سکتا
اور نبوت آپ کی عام ہے اور جو نبی آپ کے ہمعصر ہوگا وہ متبع شریعت محمدیہ کا ہوگا
چنانچہ تقی الدین سبکی سے جلال الدین سیوطی رسالۃ الاعلام بحکم عیسیٰ علیہ السلام میں نقل کرتے ہیں
قال السبکی فی تفسیرہ مامن نبی الا اخذ اللہ علیہ المیثاق انہ ان بعث محمد فی
زمانہ لیؤمنن بہ ولینصرنہ ویوصی امتہ بذالک وفیہ من النبوۃ وتعظیم قدرہ
مالا یخفی وفیہ مع ذلک انہ علی تقدیر مجیئہ فی زمانہم یکون مرسلا
الیہم ویکون نبوۃ ورسالتہ عامۃ لجمیع الخلق من زمن ادم الی یوم القیمۃ و
یکون الانبیاء واممہم کلہم من امتہ فالنبی صلی اللہ علیہ وسلم نبی الانبیاء
ولو اتفق بعثتہ فی زمن ادم ونوح وابراہیم وموسیٰ وعیسیٰ وجب علیہم
وعلی اممہم الایمان بہ ونصرتہ وبھذا یاتی عیسیٰ ع فی اخر الزمان علی شریعتہ
ولو بعث النبی علیہ الصلوۃ والسلام فی زمان موسیٰ وابراہیم ونوح
وادم کانوا مستمرین علی نبوتہم ورسالتہم الی اممہم والنبی صلی اللہ علیہ
وسلم نبی علیہم ورسول الی جمیعہم انتہی اور بحر العلوم مولانا عبد العلی اپنے
رسالہ فتح الرحمٰن میں لکھتے ہیں مقتضی ختم رسالت دو چیز است یکے آنکہ بعد وے رسول
نباشد دو دیگر آنکہ شرع وے عام باشد ہر کسے کہ موجود باشد وقت نزول شرع وے
اتباع شرع وے بر و واجب و فرض است و سرش اینکہ ہمہ رسل در اخذ شرع مستمد

از خاتم الرسالہ انتہیٰ و چونکہ تصریح او علمائے دیگر کے صاحب شرح ماسبق انتہیٰ خلاصہ
کلام یہ ہے کہ حدیث ابن عباس صحیح و معتبر ہے اور اوس سے طبقات تحتانیہ میں وجود انبیاء
ثابت ہے اور یہ سب مثال لاتناہی سلسلے کی ہر ایک طبقے میں ایک آخر انبیاء ہونا ثبت
اوس طبقے کے ہونا ضروری ہے لیکن مطابق عقائد اہل سنت یہ امر ہے کہ دعوت ہمارے
حضرت کی عام ہے تمام مخلوقات کو شامل ہے پس اس امر کا اعتقاد کرنا چاہیے کہ خواتم
طبقات سافلیہ بعد عصر نبویہ میں ہوئے ہوں یا قبل ہوئے یا ہمعصر بر تقدیر ثانی و ثالث تبع شریعت
محمدیہ ہوئے ہوں گے اور ختم اونکا نسبت اپنے طبقے کے اضافی ہوگا اور ختم ہمارے حضرت
کا عام ہوگا اور تفصیل ان سب امور کی مع سلے کما حقہ اپنے دو رسالوں میں ایک مسمی
بالآیات البینات علی وجود الانبیاء فی الطبقات دوسرے کے مسمی بہ دافع الوسواس فی اثر ابن
عباس کی ہے ہرگاہ یہ امر ممہد ہو چکا پس سمجھنا چاہیے کہ زید کو جس نے عبارت سوال
میں مرقوم ہے لکھی ہے ہرگاہ مماثلت سے انکار ہے اور صحت حدیث و سوال ثانی و
خواتم طبقات تحتانیہ کا قائل ہے مخالف اہل سنت کا نہیں ہے نہ کافر ہے نہ فاسق
لیکن تبع سنت مگر ہاں نبوت محمدیہ کو ساتھ اسی طبقے کے خاص کرتا ہو اور ہر ایک سائر کو مثل
شرع جدید سمجھتا ہو تو البتہ قابل مواخذہ سکے ہے کیونکہ یہ امر خلاف نصوص و خلاف
کلمات علماء کے معلوم ہوتا ہے اور اگر مجرد تعدد خواتم کا قائل اور ختم ہمارے رسول کو حقیقی
نسبت جملہ انبیاء جملہ طبقات کے سمجھتا ہے اور ختم ہر ایک خاتم باقیہ کو اضافی کہتا ہے تو اوس پر
کچھ مواخذہ نہیں ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ
عن ذنبہ الجلی والخفی جواب ہمارا اس عبارت گذشتہ از جواہر حضور خواجہ الشاہ دام اللہ
تعالیٰ معالیہ و موجود ہے کہ در حدیث شریف کا اپنے لفظ ہی کسیکم محمد کمحمدکم درج ہے

انگاه فرمودند که گلشن راز گفته حدیثے مشلش ز ابن عباس نیز بدین حدیث شریف اشارہ
کرده است بعد ازان این بنده راقم الحروف عرض کردکه قبله در هر کتابی که این حدیث شریف را
نوشته دیدم اگرچه معانی آن نوشته اند مگر این غلام را فهمیده نمی شوند و دور از عقل می
نمایند حضور لطف نمایند و معنی این حدیث شریف بیان فرمایند حضور خواجه ابقاه الله
تعالی فرمودند که آن معانی که مولوی عبدالحی بیان کرده است این معنی حدیث شریف
هرگز نیست انگاه بسوئے حاضرین مجلس نگریسته اندک تبسم نموده فرمودند که اگر
شرح گلشن راز بودی او را دیده بیان کردمے بخضار مجلس نگریستن حضور خواجه ابقاه
الله تعالی و معنی حدیث شریف نکردن ازان جهت بوده است که معنی حدیث شریف از اسرار مخفیه بود
لائق محرمان و همان وقت بعضے کسان از نامحرمان این راز مخفی در مجلس نشسته بودند بوقت تصحیح این
اوراق عرض کردم که حضور خواجه ابقاه الله تعالی معنی این حدیث شریف را بیان فرمایند تاکه در بیجا
بنویسم حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند من میگویم که معنی حدیث شلش راجع به بطون است
و بهمین قدر باید نوشت زیاده ازین تشریح کردن روا نیست بعد ازان عرض کردم که قبله آن معانی که مولوی
عبدالحی نوشته اند حضور نیز آن را نفی فرموده اند این اوراق او را در ملفوظ شریف داخل کردن مناسب نیست حضور
فرمودند که بسیار مناسب است ضرور داخل کتاب باید کرد بعد ازان فرمودند که در ملت ذکر بسیار اشیا آمده است
که معانی آن راجع به بطون اند انگاه فرمودند که ملت آنست که ثبوت احکام از عبادات
و معاملات از کتاب منزل من عند الله بوده باشد و نحل آنست که هر یک حکم از احکام عبادات
و معاملات محض بعقل ثابت کرده شود پس مسلمانان و نصاری و یهود و بده و زردشت و هنود
این همه اهل ملل هستند و کتب منزله من عند الله دارند که همه احکام عبادات و معاملات
از اوامر و نواهی آن کتب سماویه ثابت کرده دارند و بطلیموس[۵] و فیثاغورث و توابع آنها

۵ بفتح با و لام و تقدیم یا بر میم نام حکیم یونانی صاحب کتاب مجسطی ۱۲ منتخب

ودیگر حکمای فلاسفه وآنان که از اسلامیان حضرت عرش وعقلیات بوده مانند جمله اصحاب عقل اند
پس چیزها شیا رهستند که وجود آنها ورای سلطنت امکان است ودر اصحاب عقل ها
هیئت چنانچه بر دعا عورت وجود سماوات اصلا نیست ودر بطلیموس هشت آسمان و
فلک النجوم که آن را کرسی مینامیم ودیگر عرش پس بر دو قسم افلاک موجود اند وهر یک فلک محیط
ومحاذات سوای عرش که محیط همه است وحافظ سمت در بین مرکز است محاذات آسمان
دنیا است وجمله سماوات وارض کروی هیئت داشتند گویا مثال آسمانها درین باره
است ودر جمیع ملل کتب سماویه این چنین مذکور وثابت گردیده است که هشت آسمانها
ویک کرسی ودیگر عرش عظیم است واین همه افلاک کروی هیئت اصلا نمی دارند وگرداگرد
زمین هم هست بلکه بالاست زمین چون سرپوش آمده اند فاصله درمیان زمین آسمان اول
بقدر پنجصد ساله راه است وسطبری وعمق جرم هر یک آسمان نیز بقدر پنجصد ساله راه است
وازآسمان اول تا دوم هم پنجصد ساله راه است وعمق آسمان دوم هم بقدر پنجصد ساله راه است
کذلک در باقی آسمانها واین چنین هفت زمین اند ودرمیان هر یک زمین همین فاصله پنج
پنجصد ساله راه است وسطبری وعمق هر یک زمینها همین قدر است وهم چنین در باقی زمینها
وچنانچه هفت طبقات بالاست آسمانهاست همچنین در زیر زمین است ونزد حکماء زمین
یکی است واگر گفته شود که زمینها هفت اند باعتبار قطعات که درمیان هر قطعه خلیج بحر محیط
است چنانچه یک قطعه ایشیا دوم قطعه افریقه سوم قطعه امریکه چهارم قطعه آسترلیا پنجم
قطعه یورپ ودیگر جزائر ملحق کرده هفت قطعات را هفت زمین اعتبار کرده شود دیگر زمینها
موجود نیست حدیث شریف مذکور که است انکار هفت زمین اند ودیگر در ثابت
محمدی صلی الله علیه وسلم آمده که گرداگرد زمین کوه است که آن را کوه قاف میگویند بر کما

وجود کوه قاف هم نیست زیرا آنکه از هر طرف زمین کرهٔ آب است و تمامی زمین را حکماے
فلسفه یونان و نصاریٰ وغیره که اصحاب تخیل اند از طرف محیط طے کرده گردیده اند لیس در
هیچ جا اثر قاف نیافته اند و دیگر سد و یاجوج و ماجوج که ذکر آنها در ملت آمده که یاجوج
و ماجوج قومے است بے شمار از آدمیان بسیار محبوس اند در سد که همه شب دیوار آنرا
می لیسند و میگویند که فردا سوراخ خواهیم کرد و بیرون خواهیم رفت مگر چون کلمهٔ انشاء الله
تعالیٰ نمی گویند فردا می بینند که سد سد و درست شده مے باشد این هر دو چیز
هم نیز از تخیل وجودی ندارند زیرا آنکه اگر این اشیاء مذکوره درین عالم جسمانی محسوس هستند
پس حکماے فلسفه تمام عالم را سیر کرده و گردیده اند در هیچ جا اثر سد یاجوج و ماجوج
نیافتند آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالےٰ بقائه فرمودند من میگویم که این همه اشیاے
مذکوره که ذکر آنها در ملت آمده است ما دل هستند و از عالم البطون اند نه از عالم حس و شهادت

بعد ازان فرمودند که آب حیات و ظلمات هم از عالم باطن اند نه از عالم ناسوت

بعد ازان فرمودند که حضرت سید علی صاحب قدس سره که چشتی نظامی اند چنانچه
بیعت ایشان بچند واسطه مے پیوند بحضرت راجی حامد شاه صاحب و ایشان خلیفه
شیخ حسام الدین مانکپوری و ایشان خلیفه شیخ نور الدین قطب العالم پنڈوی و ایشان
خلیفه و الد ماجد خود شیخ علاء الدین اسعد بنگالی و ایشان خلیفه شیخ سراج الدین عثمان
آئینه هند و ایشان خلیفه سلطان المشائخ محبوب الٰهی رضا اند چون ببلاد خراسان و پشاور
مبعوث شده رفتند اندر آنجا در پشاور حضرت آخوند درویزه نامی عالم فاضل متقی و پرہیزگار بود
مگر از معاملهٔ این طائفه خالی و منکر سماع و محتسب بود و حضرت سید علی صاحب قدس
سره مولع سماع بودند مگر سماع بے مزامیر می شنیدند روزے حضرت سید علی قدس سره در سماع

بوده اند و سماع سے در اینجا بود ضرب دف بوده است پس حضرت سید علی صاحب رقص
میکردند که آخوند درویزه صاحب جهت احتساب انکار رسیده از دست سید علی صاحب
قدس سره بگرفت حضرت سید علی صاحب قدس سره که در حالت رقص دست می‌افشاندند
دست را افشاندند آخوند درویزه صاحب این طرف مشرق در کوه قاف افتاد و سال دوم
آنجا ماند ترک را به اسلام مشرف گردانید و مدتے در ایشان هم گفت و علم آموخت بعد دو سال
آنجا مقیم ماند این قدر مدت که آنجا بسر برد و مرید بسیار کرد تا از غیب ظاهر گشتی و در روز
غائب شدے روز بروز آخوند صاحب ثابت که این دست حضرت سید علی صاحب
است آن دست مبارک بیاد بخت حضرت سید علی صاحب دست را بار کشیدند
آخوند صاحب در مقام خود رسید بعد از چند مدت از در طبع آخوند صاحب جوش آمد
قصد احتساب کرده رفت اتفاقاً آن روز هم حضرت سید علی صاحب قدس سره در مجلس
سماع رقص میکردند آخوند صاحب دست اوشان بگرفت باز هم حضرت سید علی صاحب
دست مبارک را افشاندند آخوند صاحب این طرف مغرب در کوه قاف افتاد و ده سال
در آنجا گذارد بعد از آن بطریق یکتیں باد دست حضرت سید علی صاحب گلاز عرس
نمودار شدے آویخته در رهائی خود رسید آنگاه بخدمت سید علی صاحب رجوع کرد
و مرید ایشان شد و کمالات فقر حاصل نمود چنانچه صاحب نسبت گردیده است مریدان بسیار
گرفت و اگرچه درویش کامل شده اند تاهم سماع گاہے نشنیده اند و این حضرت آخوند صاحب
را کتابیست در آن نوشته که سماع حرام است مگر کسانے را که در رتبه شیخ مس حضرت
سید علی قدس سره رسیده باشند آنگاه حضور جواهر العارف الله تعالی مقامه فرمودند که
این حضرت سید علی قدس سره ملقب بابا صاحب الطرف بینا در ملک خراسان معروف

بعد ازان شخصے عرض کرد کہ قبلہ فلان مولوی . . . . . نیاز میرساند وعرض می کند
کہ آنچہ کسے بجناب حضور گفتہ کہ وے برکتاب کلمۃ الحق رد نوشتہ است وحضور رنجیدہ
خاطر گشتہ اند مرا سر آنکس دروغ بستہ من ہرگز رد آن کتاب ننوشتہ ام حضور خواجہ
القاہ اللہ تعالی فرمودند اگر رد کلمۃ الحق نوید مراچہ واگر نہ نویسد مراچہ بعد ازان فرمودند کہ
شاہ عبدالرحمن صاحب قدس سرہ ہم این زیادتی کردہ اند کہ توحید وجودی را از احکام جہریہ و
علانیہ قرار دادہ اند وآنانکہ قائل سر واخفا اند مثل حضرت شیخ محی الدین ابن العربی رضی اللہ
تعالی عنہ وحضرت مولانا عبدالرحمن جامی رضی اللہ تعالی عنہ وغیر ہما من اکابر الصوفیہ پس
برادشان در کلمۃ الحق رد نوشتہ است بعد ازان فرمودند کہ حضرت شاہ عبدالرحمن قدس
سرہ در علوم ظاہری نیز دستگاہے عظیم داشتند کلمۃ الحق را چگونہ بر دلائل عقلیہ
ونقلیہ منبشستہ اند وگفتہ کسیکہ قائل بتوحید وجودی نیست زن او مباح است ومال او
غنیمت کردہ شود آنگاہ فرمودند کہ حضرت عبدالعلی بحر العلوم شارح مثنوی شریف نیز یکے
از استادان اوشان اند واین حضرت بحر العلوم ہم عالم متبحر ودرویش بودہ اند۔

بعد ازان فرمودند کہ اکثر علمائے لکھنؤ وآن بلاد نسبت تلمذ با حضرت شاہ
عبدالرحمن صاحب دارند چنانچہ مولوی عبدالحی ہم بالواسطہ از شاگردان اوشان باشند

بعد ازان فرمودند کہ شخصے بود در حدود پشاور میان ابویزید روشن نام ہمزمان
آخوند درویزہ صاحب قدس سرہ کہ آخوند صاحب اورا نہایت زبون وذلیل کردہ بود و
اورا ابویزید تاریک میگفت نہ روشن وآن ابویزید نیز این طریقہ توحید وجودی جہریہ داشت
آنطرف آنچنان زور شور انداختہ بود کسے کہ قائل بتوحید وجودی جہریہ نبودی زنش را
بدیگران مباح کردہ دادے ومالش را غنیمت نمودہ ہم چون رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم

آرزوے من آنست کہ من بخدمت حضور انور امروز حاضر شوم آن معتبر باز آمد و ہمچنان
عرض گذارد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی فرمودند بیایند آنگاہ اندر بیامدند حضور خواجہ القاہ اللہ
تعالی یکدو قدم پیش رفتہ ہر دو دست برپاے آن صاحب زادہ صاحب نہادند و گرداں را
بگرفتند و معانقہ کردند بعد ازاں نشستند حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی دو زانو نشستہ
نشستہ اند و صاحب زادہ صاحب مربع نشستہ آنگاہ صاحب زادہ صاحب گفت
کہ شما نیز مربع نشینید حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی فرمودند کہ عادت ما ہمین طور شدہ است
اگر مربع بنشینم ماندہ میشوم و اگر بدو زانو نشینم ہرگز ماندہ نمی شوم آنگاہ حضور خواجہ
القاہ اللہ تعالی خیر عافیت پرسیدند صاحب زادہ صاحب نیز خیر عافیت پرسیدند آنگاہ
سخن از ہر یک باب گفتند آخر ذکر درین افتاد کہ اکنون بر آستان حضور حضرت قبلہ عالم
مہاروی رضی اللہ تعالی عنہ یک سراے عالیشان بعمارت پختہ بنا گردیدہ است
از صاحبزادہ پرسیدند کہ چہ قدر مبالغ صرف و خرچ شدہ اند الشیان گفت خدا خوش
دارد نواب محمد صادق خان صاحب را کہ مرید شما است کہ بیست و پنج ہزار و چند صد
روپیہ از خزانہ خود دادہ این سراے بنا کنانیدہ است آنگاہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی
پرسیدند کہ عمارات متعلقہ خانقاہ حضور قبلہ عالم کہنہ شدہ باشند صاحبزادہ گفت
آرے کہنہ شدہ اند آنگاہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالی پرسیدند کہ عمارات کہنہ را کدام کسان
بنا کنانیدہ بودند صاحبزادہ گفت کہ دیوار احاطہ حرم حضور حضرت قبلہ عالم رض حضرت حافظ
محمد جمال اللہ ملتانی رح بنا کنانیدہ اند کہ الآن ہم موجود است اکنون بقدرے زیادتی شدہ است
در روضہ مطہرہ و چاہ پختہ کہ روبروے خانقاہ معلی استادہ است و مسجد شریف این ہمہ
را لکن تعمیر حضور حضرت قبلہ جد بزرگوار شما جناب حضرت قاضی صاحب رضی اللہ تعالی

ـه اگرچه خود صنایع حج کرده عمارت کنانید از حضور خواجه ابقاه الله تعالی معافی تسلیم
کرده فرمودند که بیتیک این چنین است که شما گفته اید بهتر است که کسی که امداد انشا حسب
حافظ بهاول خان نوری که مرید حضرت قبله عالم مهاروی رحمه الله بودند کنانید است۔
بعد ازان صاحبزاده ارشاد فرمودند که پس حضور خواجه ابقاه الله تعالی چهار پنج قدم
پیشتر رفته دست بر پای آن صاحبزاده نهاده معانقه کرده دیدند و فرمودند بعد ازان بر مسند
نگهبانی که در رسته سقف رنگین مبارک نهاد بود و بگاه برداشته به تکیه زدند بعد از
ساعتی این بنده راقم الحروف پیش مسند رفته که مقابل راهی پیوسته باقی بر روی سنار
بر پس آمدم و عرض کردم که بنده مرید اویسم **مقوس هفتاد و دوم** بود عمر
روز سه شنبه تاریخ بیستم از ماه ذی قعده سال سیزده صد و چهاردهم از هجری المقدس دولت
پابوس زیارت حضرت اقدس که عادلی و ساده سترارین دست میسر شد
اقدس اما حکیم جان محمد نامی سکنه گوتهه چیتی که از مریدان حضور حضرت خواجه سلطان الاولیا
رضی الله تعالی عنه است و نهایت پیر و ضعیف و مرتوت شده بود به دولت قدم بوس
حضور خواجه ابقاه الله تعالی فائز شده برخاست۔ **بعد ازان** نماز عصر با جماعت گذارده
برخاسته آنگاه فرمودند که الحال این شخص به عالم غیب قریب شده است زیرا که همه دانائی
جان و جانیان از روی گسسته شده و آنگاه فرمودند سبحان الله چندان مریدان حضور
حضرت قبله سلطان الاولیا صاحب الروضه رضی الله تعالی عنه را که دیده ام اگرچه دیها
بوده اند مگر نهایت بی سر اربستان دو گشته است آنگاه فرمودند که آیا حکیم حضور آر ریش
دار و عرض کرده شد که آنکه حضور آر ریش دار و **بعد ازان** حضور خواجه ابقاه الله تعالی این حکایت بیان
فرمودند که نادانی که او اعجاز اصم سرگشته شد و در شهر شدالی سکوت عدالت مرید دست گرد

حضور حضرت شیخ شیوخنا سلطان الاولیا قبلۂ صاحب الروضہ رضی اللہ تعالی عنہ بودہ است
روزے بحضور حضرت ایشان سبق کتاب می خواند اندرین اثنا از زبان حق ترجمان
حضور حضرت سلطان الاولیا رضی اللہ تعالی عنہ بنسبت وے لفظ مرین[1] صادر شد
چنانچہ او استاد وقت زجر و توبیخ شاگرد را بگوید حافظ جیون ہماندم کتاب را فراہم کردہ
بنشست حضور فرمودند چرا نمی خوانی وے دست بستہ عرض کرد کہ بخدمت کسے دیگر
عالم خواہم خواند چراکہ کلام حضور ہمچون کلام دیگران نیست ہر سخن کہ از زبان مبارک حضور
می گذرد ہمان طور می گردد بظہور می آید می ترسم کہ مبادا وقتے این غلام را میرانید
حضور سلطان الاولیا رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند من خندیدہ ام خوف مکن وے بسیار
اصرار کرد آخر از حضور حضرت سلطان الاولیا رضی اللہ تعالی عنہ بگویانید کہ اے حافظ
جیون تا کہ تو موت را نخواہی ہرگز نخواہی مرد آنگاہ وے را تسلی گردید و سبق کتاب آغاز کرد
آخر حافظ جیون ہم چون نام خود زیستن افتاد تا کہ عمرش بصد سال رسید فی الجملہ چون در پیری
در ہر امر تکلیف دیدی روزے ہمہ وارثان و اقربا را جمع کنانیدہ پیش خود نشانیدہ بگفت
کہ مرا شیخ من دعا کردہ بودند کہ اے جیون تا کہ تو موت را نخواہی ہرگز نخواہی مرد پس من
امروز برضامندی خود موت را میخواہم پس روزے کہ این سخن گفتہ بود ہمدران روز بوقت عصر
فوت شد و جان بحق تسلیم کرد **و بعد از آن** یکے از حضار عرض کرد کہ قبلہ
مولوی یار محمد ڈھنگر سکنہ ٹبن منارہ نہایت متقی و بے تعلق آدمیست و سیرت درویشان
دارد کسے کہ رخت و بضاعت او ببرد او را مواخذہ نمی کند اندرین اثنا حضور خواجہ ابقاہ اللہ
تعالی ببقائہ فرمودند کہ وقتے کسے شخص کفش شیخ حسام الدین متقی قدس سرہ بدزدی برداشت

[1] مرین لفظ ہندیست

آنگاه بطریقے از اعلام شد که آن کفش شیخ است آن کفش را شیخ حسام الدین
قدس سره آورده عرض کرد که من کفش تنها در وندر بودم اکنون بار گیرید شیخ فرمودند که اگر
غنیمت تو رسی بار گیرم ورنه مرا کار نیست آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی سعادته
فرمودند که وجه بازگرفتن شیخ حسام الدین قدس سره کفش را بالتعیین نیست شاید آن بوده است
که همه مال بجماعت خود وقف کرده بودند هر که بر او اسپی و تصرف بیدی از آن او دلوسے
آنگاه فرمودند الصوفی ماله مباح بعد از آن پیشتر را این وظیفه بدست حق پرست
خولش نوشته داده فرمودند که من ترتیب می داده ام این تر راجعت است آن
وظیفه این است بسم الله الرحمن الرحیم استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم الرحمن الرحیم بدیع السموات والارض من جمیع جرمی وظلمی و
اسرافے علی نفسی واتوب الیه صد بار بعد از بار تخر اللهم ادب فی علی
رحمانك واقطع رجائی عمن سواك حتی لا ارجو احدا غیرك بعده پنج بار
یا ذا الجلال والاکرام بعده بار محرک هزار یک بار مقبوس هفتاد و سوم بوقت ظهر
روز سه شنبه تاریخ دهم ماه ذی قعده سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت
ماسئے لوس در زیارت حضرت اقدس کشاده شده وسعادت بهترین مسیت میسر
گردید کسے علی عرض کرد که بسله همان رباعی چگونه است فرمودند

ای راوی عصای تو دهشت مست	که نهی پامتی از سر دلوار
ور نه همگام نیست در رس	زیر پا آید بست همان مقدار

مقبوس هفتاد و چهارم بوقت مغرب روز چهارشنبه تاریخ یازدهم از ماه ذی قعده
سال سیزده صد و چهار دهم هجری المقدس دولت ماسئے لوس در زیارت حضرت اقدس کشاده

وسعادتے بہتر ازین نیست حاصل شد لختے سخن درین افتاد کہ در فلان مسجد مسافران
بسیار رخت انداختہ خانہ ساختہ نشستہ اند و حکایات دنیاوی میگویند حضور خواجہ
البابا اللہ تعالی ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ فرمودند کہ علامت قرب زمان قیامت است
کہ مردم بسیار در مساجد نشستہ بہم کلام دنیاوی خواہند کرد **مقبوس ہفتاد
و پنجم** بوقت عصر روز شنبہ چہاردہم از ماہ ذی قعدہ سال سیزدہ صد و چہاردہم
ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے وسعادتے
بہتر ازین نیست میسر شد اندرین اثنا نواب تگیہ خان ساکنہ چوٹی لغاریان بیامد و سر
اقدام مبارک حضور افگندہ بوسہ داد آنگاہ دست مبارک حضور را بوسیدہ بنشست
بعد از ساعتے عرض کرد کہ عوت این غلام منظور شود حضور سر مبارک را جاب نہ دند
وے عرض کرد کہ در ملک مایان کوہستان است پس جبال سرد ہستند ہوائے
خنک و سرد است آنطرف در ہمہ کوہستان مکانات گوشہ گزینی ہستند حضور
تبسم نمودند و فرمودند کہ جبال سکونت انبیاء علیہم السلام است ہمہ انبیاء در ملک جبال
مبعوث شدہ اند اگر حضور حضرت نبی مختار صلی اللہ علیہ وسلم مبعوث شدہ اند ہم در ملک جبال
مبعوث گردیدہ اند و حضرت ابراہیم علیہ السلام در شام ہم در جبال مبعوث شدہ اند و دیگر جمیع انبیاء
علیہم السلام در عرب و شام وغیرہما کہ مبعوث گشتہ اند در ملک جبال آمدہ اند آنگاہ فرمودند کہ
جای نیکان جبال است یا چوستان و ویرانہا و بیابان **مقبوس ہفتاد و ششم**
بوقت عصر روز دوشنبہ بتاریخ شانزدہم از ماہ ذی قعدہ سال سیزدہ صد و چہاردہم
ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے وسعادتے
بہتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجہ البابا اللہ تعالی ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ نماز عصر را

با جماعت درویشان صاحبدلان که اندر مجلس عام بود و مردم بسیار حاضر بودند هر کسی مطالب خود عرض
میکرد اندرین اثنای صحبت چنین نام شاعر ساکنه گوٹھی روبروی یار بر زمین نهاده برابیات
و یک قصیده در شان مدح حضور خواجه ابقاه الله تعالی بمعانیه لفظا واکثر لطافته تصنیف
کرده بود استاده شد بیتی که حضور پرنور خواجه ابقاه الله تعالی بر سر مبارک او در کرده
سماع فرموده اند و چند ابیات ازان قصیده درینجا بصورت تحریر یافته ابیات است

چراغ نام مبارک بود مبارک فال	چرا نه رقص نماید بموی اهل جلال
چراغ جامه مرا مشک میدید بجهان	چرا که آب روان شده زین آب زلال
چراغ جو شمع ساحد سحر مرا سیرین	که هست از رخ قمد خواجه بالا ال
حیات خواجه در زمان ملک الفقر	که نیست هم سر تیر اندر جوب دیروی جمال
بدور آخر قطب است ما که جوت زمان	که دیده هیچ منده چرا دگر کسیال
چو سیر معرفت او ز انوار لاهوت است	چنان لسایه شمس جو شمع با تا ال
رسانده است سالکان که هم ز حیم	هزار سالک راه ازین یکشف کمال
کند در لعب الوان دهان سائل مر	پس شود به سور آسمانه بحرف سوال
زلت قدس که اندر دو لعل او مخفی است	اگر کرده رسد ره بیسود در جمال
کف دو دست بر انگشت ها امیل دمار	دو بحر جو دار دو جوی ده روان آسال
نمانده هیچ رهی که فیض او نرسید	هم بر هست یکی جوئے که بحر بوال
چه پرس جوان علیم است ای کریم ترا	کرجای نیست که آنجا رسد ز احسان
وجود حضرت خواجه بسا ع این دوران	جو گل شگفته جهان ساده رف وصال

این شاعر را دوازده روپیه نقد عطا فرمودند مقبول هفتاد و هشتم وقت حضر بوده

چهارشنبه بتاریخ بیست و هفتم از ماه ذی العقده سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس
دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست
حاصل شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا و ایاکم بلقائه نماز عصر را ادا کرده منزل
قرآن شریف خوانده اند و حضار مجلس حلقه بسته نشسته اند اندرین اثنا شاهزاده مرزا احمد اختر
که از اولاد سلاطین دهلی است بیامد و در وسط مجلس پیشگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی
دست بسته قایم شد چون حضور بتلاوت قرآن شریف مشغول بودند وے بسیار دیر استاده
ماند آخر عزیزی از حضار مجلس از هیبت حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه ترسان ترسان
آهسته بگفت که بنشینید آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی باز دیدند بمجرد دیدن قرآن شریف
را فراهم آوردند و دوبار سر و قد شدند مرزا احمد بر اقدام مبارک حضور افتاده بوسه ها داد و بسیار
در افتاده ماند و گریه کرد آنگاه برخاسته دست مبارک حضور را ببوسید حضور او را بغل گیری
کردند آنگاه بنشست و حضور نیز نشسته باز بتلاوت قرآن شریف شاغل گردیدند بعد از
فراغ از وے خیر و عافیت پرسیدند وے نیاز بجا آورده بیست و نه عدد نسخه های کتاب
مناقب فریدی که ملفوظ جمع کرده تازه مطبوع کنانیده آورده بودند گزارد حضور خواجه
ابقاه الله تعالی ببقائه بدیدند و تبسم کرده خادم محافظ کتب را فرمودند که این نسخه ها را در
کتب خانه بدار **مقبوس هفتاد و هشتم** بوقت عشا رشب سه شنبه بتاریخ
بیست و چهارم از ماه ذی العقده سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پابوس
و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجه
ابقاه الله تعالی ببقائه بوظیفه شاغل بوده اند حضار مجلس گرداگرد نشسته اندرین اثنا چند
کسان از سادات اوچ مغلیه که مذهب امامیه داشتند حاضر بودند یکی از آن میان

عرض کرد که با نسبت جد الحسن او چی همه محاویم و سادات او چی را کافر کرد و مسگوید با هم از دست
نهایت تنگ آمده ام که کافر کسی دیگرے را گفتن روا است حضور خواجه ابقاه الله تعالے
مناقبه فرمودند که آری سب و لعنت کردن هم بر کسے روا نیست تا که بر یزید حضرت معاویه رضی
هم بار نیست از کسے دیگرے را لعنت کند ملعون و سزاوار آن باشد پس آن لعنت
او بر آسمان   دو دروازه های آسمان بسته شود پس همان لعنت او بر آن کس لاجرم
ن امید واران همه سید عرض کرد که یا این رسم است اصحاب کرام رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم مخصوص   صحابه ملاقات صحیح نمی گوئیم آرے در عشره ماه محرم نام واری حکیم
و بر یزید و یاسر اسی گوییم و مروان را لیسر است [illegible] چه هم که حرکت ایذا رسانی اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم و مخصوصا انسا دار مروان شروع شده است حضور خواجه ابقاه الله
تعالی بقاءه فرمودند که مروان صحابی هم نیست وے عرض کرد که کتب تیمیں نوشته اند
کردن صحابی است و چند مدت در بارگاه حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم کاتب وحی بوده است چنانچه
روزی لفظ آل عمران را آل مروان نوشت آنگاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را از مدینه طیبه بدر
کنانیده فقد رسبیل و در [illegible] شد چون زمانه خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه آمد ایشان
سر او را سبیل دیگر [illegible] شد چون باز خلافت حضرت عمر رضی الله تعالی عنه رسید ایشان هم سبیل نگردانید
دور [illegible] شد چون خلافت حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه [illegible] ایشان بر در اسبیل و گردید کل دو داره
[illegible] حضور خواجه ابقاه الله تعالی [illegible] فرمودند که این چنین
قصه در کتاب [illegible] سیاحه مدارج النبوت و معارج النبوت است [illegible] الگاه
اعتراف خواهم کرد بعد از آن فرمودند که مرا چنین یاد می آید که چون حکم را آنحضرت سرور کائنات
صلی الله علیه وآله وسلم از مدینه طیبه سر دل کرده بود آنگاه در جائیکه حکم مروان را رسیده است

واین قصہ بعد از ہجرت است وبعد از ہجرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سیزدہ سال در مدینہ طیبہ بسر بردہ اند پس درین مدت قلیل مروان چگونہ کلاں شد وکاتب وحی گشت واگاہ از مدینہ طیبہ چگونہ بیرون کردہ شد **بعد ازان** فرمودند کہ مروان عمزادہ امیر المومنین حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ است زیرا آنکہ مروان پسر حکم است وحکم عم حقیقی حضرت عثمان است رضی اللہ تعالیٰ عنہ **بعد ازان** فرمودند کہ در حق مروان حدیث شریف در صحیح بخاری نیز آوردہ کہ الوزغ ابن الوزغ بعد ازان ہمان سید عرض کرد کہ یا حضرت مشہور در مردم چنان است کہ لا تتحرك ذرة الا باذن الله۔ حدیث قدسی است آیا این حدیث قدسی است یا نہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ فرمودند مشہور در مردم بسیار است ودر کتب معتبرہ یافتہ نمی شود وی عرض کرد کہ محاورہ وقول عرب بودہ باشد فرمودند چنین باشد باز ہمان سید این پرسید کہ ناد علیاً مظہر العجائب تجدہ عوناً لك فی النوائب کل ہم وغم سینجلی بنبوتك یا محمد بولایتك یا علی در کتب اہل سنت وجماعت نیست مگر در کتب امامیہ اہل تشیع درج است آیا این حدیث است یا نہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ فرمودند کہ اگر حدیث باشد چہ تعجب است چرا کہ انت منی وانا منك وانت منی بمنزلة ھارون ودیگر کلان احادیث در شان حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ وارد شدہ اند پس اگر ناد علیاً ہم حدیث باشد بعید نیست **بعد ازان** ہمان سید عرض کرد کہ معنی این بیت مثنوی شریف چگونہ است ؎

افتخار ہر نبی وہر ولی	او خدو انداخت بر روئے علی

وغرضش ثبوت نبوة حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود چنانچہ از معتقدات شیعہ است واز لفظش وتقریرش نیز مفہوم میشود حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ

بعد ازان فرمودند کہ یکے دائرۂ نبوت است و دیگر دائرۂ ولایت پس دائرۂ
نبوت بر آن حضرت سرور کائنات فخر موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ختم شد و دائرۂ
ولایت از حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہ شروع نمودہ و بر امام مہدی علیہ السلام ختم خواہد گشت
پس مرکز مدار ہمین دائرۂ ولایت حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہ ہستند شان الشان
شیر اللہ سر است و مراد از اسحار سماوات است برای رتبہ او شان بر بہی و ہر کلیہ ہستند
پس در روے آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سر داخل اند پس ازین صفات زیادتی
در فضیلت حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہ بر انبیاء علیہم السلام نسبت آیدازین حدیث مبارک
در احادیث بسیار جا واقع شدہ است بعد ازان ہمان عرض کرد کہ علم جفر در
خاندان حضور خواجہ الغاہ اللہ تعالی مسلسل آمدہ است حضور خواجہ الغاہ اللہ تعالی
خاموش شدہ ماندند بعد ازان باز عرض کرد کہ من از جناب حضور حضرت فخر الانبیا
فخر جہان رضی اللہ تعالی عنہ رسیدم کہ با حضرت بزرگ اہل بیت و جماعت علم جفر و علم
نجوم و علم رمل صحیح نیست آنجناب درین باب چہ می فرمایند پس حضرت ارشاد فرمودہ بودند کہ علم جفر
کہ از آن حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وارد شدہ و از امام جعفر صادق علیہ السلام رسیدہ کمال
بر سر بردہ و ظاہر شدہ است آنگاہ حضور الغاہ اللہ تعالی بقائہ فرمودند کہ تا زیست خصوصیت علم جفر تا
حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است آنگاہ فرمودند کہ مولوی عبد الرحمن کہ بحضرت شیخ المشائخ محبوب الہی
رضی اللہ تعالی عنہ بیعت وارد علم جفر مید است و اگر چنان شد کہ وے کہن
از وی پرسیدند کہ علم جفر از کہ آموختی گفت مرا پیرے دستگیر خود حضرت سلطان محبوب الہی رضی
اللہ تعالی عنہ در جواب آموختہ اند بروے سوال کردند کہ جفر علمی است در جواب بگوید
آموختی گفت مراد در جواب کلمہ ایست کہ آن سکوت آموختہ اند بعد ازان فرمودند کہ بعون

مولوی مذکور محتضر شد گفت فلان طالب بیاید تا آنکه این جوہر غریب کہ من سپاردم بخود نبرم اورا
بیا موزم مگر او حاضر نبود گفت دیگرے را طلبید وے نیز حاضر نبود **بعد ازان** دیگر طالب
را طلب کرد او ہم موجود نشد آخر ہمچنان فوت شد و آن علم را بخود برد **مقبوس ہفتادوم**
بوقت عشاء شب پنجشنبہ بیست ششم از ماه ذی القعده سال سیزده صد و چهار دہم از ہجری
المقدس دولت پاے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین
نیست حاصل شد حضور خواجہ القاه الله تعالی ببقایہ نماز عشاء گذارده بوظائف مشغول
گشتہ اند آنگاه دست کشاده در حجر نہادند چنان معلوم می شد کہ دعا میخواستہ اند و این
چنین دستہا در حجر نہاده دعا خواستن نیز عادت مبارک حضور خواجہ القاه الله تعالی
بوده است الغرض درین حالت در استغراق کمال رفتند ہر کس بخیال خویش
مشغول نشستہ بود مگر چشم بنده راقم الحروف بر جمال جہان آراے حضور خواجہ
القاه الله تعالی باز بود بمتابعت شیخ دست کشاده در حجر خود داشتم اندرین اثنا
یک چیز عنکبوت مانند درمیان پایان حضور خواجہ القاه الله
تعالی ببقایہ گلیم گذر کرد من گفتم بہ بینید کہ این چیست فانوس را پیش
آوردند و دیدند کہ کثردم کلان سیاہی مائل نیش برآورده میرود عزیزی کفش بردا
بزد آن کثردم مرده شد شور و شغب در حضار بسیار گردید حضور خواجہ القاه الله تعالی
ببقایہ ہمچنان در استغراق بوده اند بعد از دیر بسیار دست بالا کرده دعاے
بطور متعارف خواستند چون از دعا فارغ شدند از کثردم و کشتن آن و ہنگامہ کردن مردم
حاضرین مجلس ہیچ نہ پرسیدند آخر یکے از حضار این حکایت کثردم را بیان کرد حضور
خواجہ القاه الله تعالی این تمام قصہ را اصغا نموده فرمودند ہان کثردم بود و بس چگونہ کرد

آن عرض کرده شد که اوراق بیاض را باید دانست که از چه معلوم میشود که حضور خواجه
افقاه الله تعالی از کمال استغراق درین معامله هیچ خبر نبود بعد ازان سر مبارک را برآورده
بوظیفه ذکر جهر لا اله الا الله مشاغل شدند بعده بذکر الا الله و الله مشغول اثنا سوئے میان صاحب
لسان فضل الٰهی صاحب دستگیری روے آورده و عرض نمودند که توجه خط کتاب انگریزی
اعلم درست آموختی وے چنانکه آموخته بود عرض کرد اتفاقاً ازینا فرمودند که اکنون هم
مولفین سے چند سطر بحروف انگریزی نوشته پیش حضور کرد حضور آنرا خواندند و
کرده این بیت نوشته شد

آرزو دارم که خاک آن قدم	توتیائے چشم سازم دمبدم

بعد ازان حضور خواجه افقاه الله تعالی بستانیده سر مبارک را نهاده خود بدولت نوشته
میان صاحب موصوف را دادند خواندند عرض کرد که قبلا این بیت نوشته آید

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند	سنگ را ولی کنند و مگس را هما کنند

حضور خواجه افقاه الله تعالی مسرور شدند بعد ازان وظیفه جهر کنانیدند بعده داد ذکر
فارغ شدند بعده دیگر وظائف و اوراد مشغول شدند
ازان وظائف هم فارغ شده رحل تیمم بر رسیده بود گفتند رسیده بود در سراغ خستان
رسیده در تشنمان حق نگران در ریح مبارک الله بعد ازان میان صاحب
موصوف چند سطور بقلم انگریزی نوشته پیش کرد حضور خواجه افقاه الله تعالی آنرا
برخواندند و فرمودند که این مصرعه نوشته شع تا حال چه شعر گرد نخواندند گذارا نکات
بعد ازان حضور خواجه افقاه الله تعالی سعادت خود بدولت نوشته و میان صاحب
موصوف را دادند عرض کرد که قبله حضور این بیت نوشته اند

شاہان چہ عجب گر بنوازند گدا را گاہی بنگاہی	ما چیزیم لائق درگاہ سلاطین نومنیم نیز را

بعد ازان برادرم مولوی غلام احمد اختر را فرمودند کہ تو ہم بنویس دست نوشتن
نست وحضور انور از سر شفقت وعنایت فرمودند کہ این میان اوجہا ما است از بس
برادرم مولوی غلام احمد از پیشگاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بلقب اوجہا سرفراز وممتاز
گردید **باید دانست** کہ اوجہا در لغت ہندی اہل ہنود معلم واستاد را گویند
بعد ازان نوشتہ اوجہا را دیدہ فرمودند کہ این بیت نوشتی ع

از خط جبین ما شعاع خورشید	تا سجدۂ ما قبول کردی خجل است

حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ نہایت مسرور شدند **بعد ازان** کنیز کے یکپارہ
لغزک پختہ وبالیدہ تراش شدہ از طرف ڈیوڈھی معلی آوردہ عرض کرد کہ اہل ڈیوڈھی معلی میگویند
کہ این پارہ لغزک را تبرک چشیدہ باز دہید حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ بیقاہ ہمچنان
کردند **باید دانست** کہ در ہنگام موسم باہ بیساکہ بود **مقبوس ہشتاد** بوقت ظہر روز
جمعہ بیست وہفتم ماہ ذی القعدہ سال سیزدہ صد وچہار دہم ہجری المقدس دولت پای
بوس وزیارت حضرت اقدس کہ عبادتے وسعادتے بہتر ازین نیست دست داد
حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ فرمودند کہ عالم اندرون نواب صاحب
از من دعائے جہت دفعہ وبائے طاعون خواستہ اند من بدست خط خود نوشتہ دادم
مگر چون آن دعا بخط فارسی نوشتہ بودم خواندنش دشوار بود اکنون باید کہ دعائے لی خمسۃ
الی آخرہ ودعائے اللہم یا ولی الولاء الی آخرہ بقلم جلی عربی خط نوشتہ شود تا آنہا را دادہ آید
پس برادرم مولوی غلام احمد ہر دو دعا را خوشخط بنوشت وحضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ مطالعہ
نمودہ فرمودند کہ خدیجۃ الکبریٰ بفتح خاء معجمہ وکسرہ دال است ووے بضم خاء وفتح دال

نوشته بود آنگاه حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه فرمودند که اگرچه حدیجة الکبری بضم حاء
و فتح دال لغت تصغیر پیر آمده است اما تحقیق درین است که خدیجة الکبری بفتح حاء و کسر
دال است و دعای اجتماع ست لی خمسة اطفی بها حر الوباء الحاطمة
المصطفی والمرتضی وابنهما والفاطمة و دعای اللهم این است ـ اللهم یا ولی
الولاء و یا سامع الدعاء و یا کاشف الضر والبلاء ادفع عنا شر الطاعون و
المفاجات والوباء بحق محمد ن المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهرا
و خدیجة الکبری و عائشة الحمیرا و صلی الله تعالی علی خیر خلقه و نور عرشه
محمد و علی آله واصحابه اجمعین بوقت سوا میدن و تسبیح کنانیدن عرض کردم
که قبلا این بنده راقم الحروف را خواندن و عمل این هر دو دعای مذکوره رخصت و اجازت
فرمایند حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که رخصت و اجازت دادم بر آنگاه عرض کردم
چند بار خوانده شود فرمودند که هر یک دعا را عقب هر نماز تنها یکوار دیگر متوالی لیس در هر سه
یاسین یکبار است پنج بار خوانده باشی بعد ازان این بنده کمات و اکد الفواد شریف را کساد
از مقام سپرد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه آنجا را دیده و این جنس ترجمه
فرموده اند که عرض کرده حق تعالی برا اولیای خود دوستیان کرامت را چیا که عرض کرد
را اسپای خود اظهار معجزه الیس هر که ظاهر کند کرامت را دست ترک عرض کرد
است بعد ازان فرمودند که برای سلوک صد مرتبه مقرر کرده اند بهفت ده ترتیب
کشف و کرامت است که یکی دریں مرتبه نهاده است و نود و نه مرتبه دیگر بخواهد رسید
آنگاه فرمودند یعنی کسی را که قوت روحی غالب تر میبود او دست بود هست عجیب پیدا
شود اگر دست درین با سر در دکان ان است دیگر مراتب سلوک و اثر نه گردد ـ

مقبوس ہشتاد و یکم بوقت عشا رشب پنجشنبہ سیوم از ماہ ذوالحج سال سیزدہ صد و چہار دہم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست میسر گشت حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا وایاکم بلقائہ در وظیفہ شاغل بودہ اند و ہمہ حضار مجلس خاموش گردیدہ نشستہ اند چون از وظیفہ فارغ شدند دعا خواندہ و چہار جوانان مرید شوندگان حاضر بودند آنہا را پیش خود خواندہ نشاندند و خود بدولت مراقب شدہ چیزے آہستہ آہستہ بخواندند بعد از ساعتے سر مبارک بر آوردہ یک جوان را بیعت کردند چنانچہ ہر دو دست او را در ہر دو دست مبارک خویش آوردہ سر مبارک فرود کردہ باز چیزے آہستہ ہمی خواندند تا زمانے شایستہ آنگاہ سر مبارک را بالا بر آوردہ دستہائے مرید ہمچنان گرفتہ بودند کہ فرمودند کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ بر خوان پس اول حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بر خواندند آنگاہ بر وفق الفاظ حضور آن مرید نیز بخواند۔ **بعد ازان** او را فرمودند کہ بگو توبہ میکنم از ہر گناہ و توبہ میکنم از ہر گناہ توبہ میکنم از ہر گناہ مرید نیز موافق لفظ مبارک حضور سہ بار توبہ کرد آنگاہ دست او را گذاشتہ دستہائے شخص دیگرے را گرفتہ بر آن نہج کہ گذشت او را بیعت فرمودند بعد ازان دیگرے را ہم بران طریق بیعت فرمودند بعد ازان چہارم را کہ وے ہنوز بالغ نشدہ بود بیعت کردند مگر این کودک را توبہ ندادند و وظیفہ ہم نفرمودند و باقی سہ دیگر را تاکید نماز نمودند و وظیفہ نیز بہر نماز سورۃ اخلاص دہ بار و درود شریف دہ بار و بعد از نماز عشا ریک صد بار کلمہ طیبہ نیز اضافہ کردہ ارشاد فرمودند۔

بعد ازان ہمین کودک پیش گاہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ سجدہ کرد حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ تبسم کردند و دست مبارک خویش بر پشت

او والیہ مد ظلہ نگاہ آں مریداں ساختہ با تقسیم کردند و ہمہ حصار مجلس را دادند مقوس
ہشتاد و دوم بوقت نیم روز روز چہارشنبہ سوم ماہ ذوالحجہ سال سیصد و چہار
دہم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ سعادتے و سعادتے
ستر ایں بیت میسر گردید امروز مجلس از عرس مبارک شیخ المشائخ حضور حضرت علاء عالم
مارودی رضی اللہ تعالی عنہ کہ ساختہ اند حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بقائہ و نفعنا اللہ کم
ملفائہ دراں مجلس سماع نشستہ اند و دیگر صوفیاں بسیار جمع شدہ اند قوالاں دو
گروہ بودند اول یک گروہ را ارشاد و سماع فرمایند بحضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بر اندکے
گریستند و دیگر صوفیاں باہم وجدے رسید بعد **ازاں** دوم دیگر گروہ قوالاں را
ارشاد شد پس ایشاں ایں اشعار فارسی و ہندی سرودند حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی
بقائہ را گریہ شد و ہمہ حاضرین مجلس را ذوق حظ وافر رسید حالیہ چند عزیزاں را وجد
در گرفت رقصیدند و رقص کردند آں اشعار کہ ازاں حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالی بقائہ
را گریہ شدہ است ایں است ۔

عارف اسرار ہستیم ما آگاہ ہم لیک تاج تخت ہمہ ... ہدایت حکیم	حاکم اقلیم عرفانیم ما ہم ملک فقر سلطانیم ما ہم کعبہ بت پرستانیم ما
ہر کس است ... بود تو	حملہ ترکاں جہاں ... بود
دل ز من بردی و دور جانی ہنوز ملک دل کردی خراب از تیغ ناز ہر دو عالم قیمت خود گفتہ	درد ما دادی و درمانی ہنوز اندراں ویرانہ سلطانی ہنوز نرخ بالا کن کہ ارزانی ہنوز

گھٹ گھٹ صاحب بس رہا سوجھی سینہ کو ‏— ہن ملیا رہی اس گھٹ کی جس گھٹ پر گھٹ ہو
نون ٹڑی پئی ڈس یار وی نحن اقرب حبل الورید کنون ‏— نیڑے دسدے تے ڈسدا ناہیں گونڈکر یہی دید کنون
یار اور ہیری تے بھال پر پری ہن کین کن کھاں بعید کنون ‏— یار دی بات انوکھی وحید ریا ہر گفت شنید کنون
کر بسم اللہ صاحبان لیا سبق قرآن ‏— قامت مرزہ یار دی لیس الف پچھان
کیتا اوسی الف تعین وحدت آن ظہور ‏— جت ول ویدان بھال دی اوت ول وسدا نور
صاحبان رات معراج دی ساندل یار رہیا ‏— مرزا دی لقا ر توں کیتس رب سہی
توں کسی بجیہ دیت تاصنیا کھسر لاں والی ذات ‏— کیکر کوئی جاندا رب دی ذات صفات

بعد ازان ۔ اے مہ خوش لقا ر سلام علیک الخ گفتم آنگاہ ختم خواندہ شد حضور خواجہ
ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ در صومعہ خاص بجد اشاغل ماندند و ما ہمہ غلامان بر وثاق خویش
آمدیم **مقبوس ہشتاد و سوم** بوقت ظہر روز جمعہ چہارم از ماہ ذی الحج سال سیزدہ
صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پا بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادت
و سعادتے بہتر ازین نیست میسر شد چند اوراق مسودہ جلد دوم از مقابیس المجالس
نوشتہ ہمراہ خود میداشتم حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ
آن را دیدہ فرمودند کہ بخوان پس از ترجمہ عبارت عرائس البیان تا مقبوس سی و یازدہم
برخواندم ہمہ را بتوجہ تمام سماع نمودند و بنہایت تحقیق تصحیح فرمودند آنگاہ نماز ظہر با جماعت
گذاردند **بعد ازان** مولوی غلام دستگیر قصوری کہ بمرزا غلام احمد قادیانی مخالفت
کمال میداشت و بروے فتاوای کفر نوشتہ بود بیامد و آداب بجا کردہ بنشست
و چند کتب از مصنفات مرزا غلام احمد قادیانی کہ در بغل میداشت پیش نہاد و از ہر یک
کتاب مقاماتے را کہ نشان کردہ بود پیش گاہ حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا

لیکن مطابق یک سک بر میخواندند و میگفت که بسد که این چنین توهین حضرت عیسی علیه السلام
و این اهانات دیگر انبیاء علیهم السلام کرده است و حقیقت حال آنست که مرزا صاحب
حسب رد نصاری و یهود از انجیل و تورات که هر دو محرف اند از آن کتب این انواع اهانات
مفهوم میشوند در کتب خویش نوشته بود و دیگر مولوی را اطلاع برین معنی نشده است
درین حین پیشگاه حضور یک همین مرزا صاحب بیان کرد اما حضور خواجه ابقاه الله
تعالی همه تقاریر او را شنیده هیچ جوابش نفرمودند بعد ازان مولوی غلام احمد تیرا
عرض کرد که قبله آنچه مرزا صاحب نوشته است او میگوید نصاری را که آنچه در انجیل و
تورات که محرف اند نوشته شده است که یسوع ابن الله است و تثلیث و کفاره
قائل شده اند و دیگر قبائح و اهانات که است یسوع و دیگر انبیاء علیهم السلام از انجیل و
تورات برمی آید از برشان است و این حسن یسوع یک فرد خیالی است و آنحضرت
عیسی علیه السلام که از موت او و اوصاف او و معجزات او قرآن شریف خبر میدهد
عبد الله است و او نبی الله است و او تو جسمانی است پس مرزا صاحب است
که دین این یسوع را که شما در دلها خود قرار داده اید مگر اندیشه کنید و در حق حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم سب و شتم و فحش میگوئید و دین اسلام او را قبول کنید
در رد این یسوع معروف شما را بلاوه ترکو همین جواهم کرد حضور خواجه ابقاه الله تعالی
در جواب آن فرمودند این حسن است بعد ازان مولوی غلام دستگیر که بر کرد
که آن خط که حضور سامع مرزا صاحب قادیانی نوشته اند مرزا صاحب آنحضرت حضور را در
کتاب خود ضمیمه انجام آتهم نوشته طبع کنانیده است و در اخبارات مرزا مطبوع کنانیده
در اطراف عالم شائع گردانیده است و آن خط حضور را سند قوی بر حقانیت خویش

وحجت برجسته بر علمائے وصلحائے تمام روئے زمین گرفته است ومیگویند که بہ بینید
که این چنین شیخ اکبر واعظم که مقتدای تمام جہان است بر صحت حال من اقرار دارد و مرا
از عباد الله الصالحین داند پس حضور را باید که با دیگر و کار زار نند و بعلمائے جہان حمایت
فرمایند بدین طریق که بدین فتاوای که بایرر د وانکار او نوشته ایم حضور بر کفر او فتوی
خود نویسند مگر حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه برین فتوا اندکو را اصلاً دستخط خود نه کردند بعد از ان
حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه فرمودند که عبد الجبار و عبد الحق که آنکار ام دم وہابی میگویند
نیز بمن خطوط فرستاده بودند که شما مرزا صاحب قادیانی را چرا من عباد الله الصالحین
نوشته اند من در جواب اوشان نوشته بودم که من چنانچه مرزا صاحب را من عباد الله الصالحین میدانم شما را نیز
من عباد الله الصالحین می انگارم اگرچه شمارا مردم وہابی میخوانند بعد ازان نماز عصر را بجماعت
گذاردند مولوی غلام دستگیر برخاست و بر وثاق خود برفت آنگاه حضور خواجه القاه الله
تعالی ببقائه فرمودند که مولوی غلام دستگیر و دیگر مولویان و علما نیز برحق هستند چه ایشان هم
جهت دین و شریعت جوشش میکنند و کوشش بسیار زند و همین علما بودند که
آنچون شیخ منصور را رضی الله تعالی عنه را بردار کشیدند آنگاه فرمودند که مرزا غلام احمد
قادیانی هم برحق است و در معامله خود راست و صادق است و هشت پاس در عبادت
حق سبحانه غرق است و جهت ترقی اسلام و اعلائے امر دین مساعی بجان است
هیچ امر در وے مذموم و قبیح نمی بینم اگر دعوی مهدویت و عیسویت کرده است آنهم
ازان امر است که جائز است از مقبوس شصت و هفتم تا این جا هرچه مرقوم گردیده است
استحضار آن زمان است که حضور خواجه القاه الله تعالی ببقائه ونفعنا وایاکم بلقائه
بتقریب دعوت نواب صاحب صادق محمد خان عباسی والی ریاست بهاولپور که مرید

ابقاہ اللہ تعالیٰ بقائہ بہادر گریہ کردند و حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ بکمال شفقت و عنایت
دست حق پرست خود را بر پشت و پستان میگردانیدند آنگاہ حضرت صاحبزادہ صاحب
برخاستند و حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بسوے ہمہ حاضرین مجلس نظر گماشتہ فرمان کردند
کہ ہمہ کودکان بے ریش و نابالغان را از مجلس سماع بیرون کنید و ہمہ دروازہ ہاے مجلس
خانہ بند کنید محض دو دروازہ کشادہ دارید یکے دروازہ از شمال دوم از طرف جنوب پس
چند خادمان برخاستند و تعمیل این فرمان بجا آوردند درین اثنا قوالان چاچڑانی این
دو بیت انشا کردند

مرد این راہ را نشانے دیگر است	منزل عشق از مکانے دیگر است
زیر ہر داری تو کانے دیگر است	بر سر بازار صرافان عشق

برین ابیات چند صوفیان اہل صفا در رقص آمدند و بندہ نیز در گریہ غرق بود و ہمہ حضار مجلس
بمتابعت صوفیان ایستادہ شدند مگر حضور خواجہ القائہ اللہ تعالیٰ ببقائہ پیش خود از
خدام خود قطار بستہ کنانیدند و خود بدولت پس ازان قطار چہ دم کہ یکے ازانہا حضرت
قطب الموحدین بودند نشستہ ماندند بعد از یک ساعت بر حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ
ببقائہ اندران جا کہ نشستہ بودند واردی عظیم نزول کرد حضور را وجد در گرفت تا آنکہ برخاستند
دیجوش تمام جنبش نمودہ رقص فرمودند و کلاہ مبارک عرق چینی از سر اشرف فرو افتاد یک خادم بعد از
برداشتہ محفوظ کرد تا دیر بسیار رقص کردہ باز نشستند کہ آنحالت فرو رفت بعد ازان قوالی زین گردہ قوالان اچ وغیرہ بگفت

جی آکھاں توں ڈسدا ایں ہیر ہر دی ساون گسدا	جی آکھاں توں ڈسدا ایں ہیں ہور کڈ سدا
اس ہیر وچ یار کنوں دل کا نس ہو دل نہ وسدا	جسدا ظاہر باطن دکھیاں توں ظاہر باطن تسدا

بر مصرع آخر این ڈوہڑہ حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ بسیار گریہ نمودند بعد ازان

حسب الارشاد حضور خواجه ابقاه الله تعالی قوالان بماروی سرائیدند و این ابیات مرزا
و صاحبان گفته‌اند ؎

میں ہن پریت صاحباں مرزا ئی لجپال — مرزا دی شان عظیم کون جانے کوئی سیال
آپے جانی پیل سنے کیتے قول اقرار — لگڑی توڑ نبھاوندی اسے کمر لادی حال
کر قسم اللہ صاحباں لکھیا وچ قرآن — صورت مرزے یار دی ایس الف لکھیاں
کیتا ادسی ہیں وحدت آں ظہور — حتہ ول نظر آں یار دی تہہ ول ڈو سلا اکر
صاحباں ذات معرل دی صاحباں ایچ رہی — مرزا دی لقا تنہیں کیتیں رب سہی
براسے کلمہ کفر ہتے لسے مرگ ادب — میں مرزا دی سہدی ہاں مرزا میرا رب

بریں ابیات حضور خواجه ابقاه الله تعالی را بسیار گریه طاری شد قوالان را انعام بسیار
در دست آمد آنگاه ارشاد شد که مولود شریف گویند بعد ازاں حافظ حشم خواجه
شروع کرد چون بر آیت ما کان محمد رسید حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه هر دو
ابهامین شریف را بر چشمان حق نگران خود نهادند خوانند لفظ خاتم النبیین نهاده ماند
آنگاه دعا خواسته برخاسته شدند و بسوی مجلس خاص تشریف فرما گردیده شاغل بخدا عز و جل
شدند و نماز عصر جماعت گذارده بار دیگر در مسجد شریف که پهلوی خانقاه معلی است آمده نشستند
مخلوق بے اندازه جمع شده بود همه بزیارت وجه مبارک مشرف شدند در حسب حقیقت
خویش بیتیں نهادند اکثر مردم عرض مطالب کرده باحکام مرام خود رسیده تحفه عرض کرده
ساده را وظیفه عنایت شد حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقاه فرمودند که بعد هر نماز یک صد بار کلمه طیبه
میں
میخوانده باش آنگاه بانگ نماز مغرب گفته شد بر وقت اشهد ان محمد رسول الله هر دو ابهام
را بر چشم داشتند بعد ازاں خود بدولت اقامت گفته در نماز شدند چون از نماز

فارغ گشتند اندرون روضہ مقدس رفتند و بعد از دیرے بیرون آمدہ بدولت سرائے تشریف فرماشدند مقبوس حق مشتاقو وہیچمیم بوقت چاشت روز جمعہ شریف بتاریخ یازدہم ماہ ذی الحج سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست حاصل گشت این روز مجلس دوم از عرس مبارک خواجہ محبوب الٰہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بودہ است حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ وحضرت صاحبزادہ صاحب ادامہ اللہ تعالیٰ بدوامہ در مجلس سماع رونق افزا شدہ اند قوالان در سرائیدن سرگرم بودہ اند و صوفیان در رقص در جوش آمدہ اندرین اثنا قطب الموحدین حضرت صاحبزادہ صاحب را برین دوہرہ ع

چھریاں لوکو جھٹیاں مجھ سیتی ہیں

گریہ شدہ است وحضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ ونفعنا وایاکم بلقائہ از اول مجلس تا ختم بجز استغراق دیگر از گریہ و جوش و رقص ہیچ نگشتہ است و چون صوفی میخاست حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ نیز بجہتہ متابعت برمے خاستند بارے عزیزے را حالت درگرفت برخاست و رقص آغاز کرد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ہم برخاستند چون قیام بسیار دراز شد طبع مبارک برداشتگی درازی قیام نمیداشت پس قطار مردمان را پیش خود ایستادہ خود بدولت ورائے آن برنشستند چون صوفی باز نشست قطار برطرف گردید بعد ازان ختم خواندہ شد دعا خواستہ در نماز جمعہ داخل شدند بعد از فراغ نماز بدولت سرا تشریف فرما گشتند نماز عصر ہمانجا گذاردہ باز در خانقاہ معلی در مسجد شریف نشستند حضرت قطب الموحدین خواجہ محمد بخش ادامہ اللہ تعالیٰ بدوامہ و میان صاحب میان حافظ محمد صاحب حاجی پوری و میان صاحب میان کرم الدین

صاحب زادی و مولوی حامد صاحب شده بودے و دیگر عزیزاں حاضر بودند مخلوق
بسیار بیشمار گرد اگرد حضور خواجہ ابقاه الله تعالی بقائه ہجوم و انبوه کرده در حالت اضطرار
جهت دیدار مطلع انوار آن قطب مدار غوث روزگار یکسا علی و جه بریک دیگر می افتادند و
اگر چه از خدام حضور آسیب و صدمه بسیلی بیحد رسید تا هم چون تشنه بر آب می افتادند
و صورت سوریت می آمدند و برگ قدمبوسی دوست دادند حضور خواجہ ابقاه الله تعالی و حضرت
صاحبزاده صاحب حاصل میکردند بعضے مردم بوقت قدمبوسی شدن سر خود را
پیش گاه حضور خواجہ ابقاه الله تعالی افگنده سجده میکردند و حضور شفقت تمام دست مبارک
خود را بر سر ایشان میگردانیدند و احتیاج مرام هر کس عرض مینمودند برائے کسی دعا میخواهند و کسی را
وعده تعویذ میدادند و سائلان زر را دینار عطا میفرمودند و وظیفه پرسان را وظیفه تلقین
می نمودند درین اثنا آنکه کار عرب گفته شده بیچا عرب گذارده اندرون روضه منقدسه
رسیده و چراغ را که روشن شده بود مشاهده نمودند آنگاه بدولت سرائے حاجی [illegible]
روانه شدند باید دانست که در شب چراغان که مجلس سماع میشود حضور خواجہ ابقاه الله
تعالی بقائه در زمان این همه راقم الحروف گاهے حاضر شده اند و دیگر مریدان و صوفیان
حاضر میشوند بوقت سوادیدن و تصحیح این کتاب چون برین مقام رسیدم از جناب حضور
خواجہ ابقاه الله تعالی پرسیدم که گاهے حضور خواجہ ابقاه الله تعالی بقائه در شب مجلس
چراغان درگوشه شریف حاضر شده اند یا نه فرمودند که اگر در ابتداء حال شاید گاهے رفته باشم لیکن یاد
نیست مکرر عرض کردم که این معامله بر حاضر شدن در مجالس شب چراغان از کدام وقت شروع
گردیده است فرمودند که از حضور مخبر العالم صاحب الوصال شیخ من رحم واقع شده است
بعد ازان فرمودند که حضور حضرت سلطان الاولیا بهادر مجلس شب چراغان حضور

حضرت قبلهٔ عالم مهاروی رحمۃ حاضر میشدند و دیگر خلفائے راشدین ہم جمع میگشتند و ہمچون
مجالس روزانہ میشد و حضور حضرت محبوب الٰہی رضی نیز در مجلس شب چراغان حضور قبلہ سلطان
الاولیاء رحمۃ حاضر میشدند **مقبوس ہشتاد و ششم** بوقت چاشت روز یکشنبہ
دوازدہم ماہ ذی الحج سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس دولت پائے بوس و زیارت حضرت
اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست میسر شد حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا
وایاکم ببقائہ و حضرت قطب الموحدین ادامہ اللہ تعالیٰ بدوامہ زینت بخش مجلس سماع شدند
این روز مجلس ختم عرس مبارک بودہ است جہان در جہان جمع شدہ بود قوالان سہ گروہ
دیروزہ موجود بودند اول قوالان چاچڑان شریف سرائیدند آنگاہ بقوالان مہاروی فرمان
شد آنہا گفتند **بعد ازان** بقوالان شد انوے اشارہ رفت اوشان سرودند
بعد ازان بقوالان حاجی پوری کہ امسال آمدہ بودند ارشاد صادر شد اوشان ہم
سرائیدند بر گفتہ ہر یک گروہ قوالان بسیار صوفیان در وجد و جوش آمدند و رقص و
گریہ کردند و حضور خواجہ را ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ اندک گریہ شدہ است
و ہمہ قوالان را مبالغ کثیر عطا فرمودند آنگاہ حافظ قرآن شریف ختم برخواندند دعا
خواندہ برخاستند و در صومعہ خاص آرام گزین شدند **مقبوس ہشتاد و ہفتم** بوقت
مغرب سیزدہم از ماہ ذی الحج شب دوشنبہ سال سیزدہ صد و چہاردہم ہجری المقدس
دولت پائے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست
حاصل گشت حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقائہ و نفعنا وایاکم ببقائہ در مسجد معلی خانقاہ
شریف تشریف فرما گردیدند و ہمچون دیروز مردم را زیارت کنانیدند آنگاہ نماز مغرب
بجماعت گزاردند بعد از فراغ نماز از ہر طرف مردمان بیعت شوندگان عرض میکردند

آخر فرمودند که همه بیعت شوندگان و در مسجد جمع شوند تا من بار دیگر مشرف شده باشم پس
در روضهٔ مطهره رسیدند این بنده راقم الحروف همراه بود حاضران از آستانهٔ شریف تا جا جا
ایستاده بودند دیگر مردم را اندر آمدن نمی دادند پس حضور خواجه اعلی حضرت تعالی به آستانهٔ شریف
تو مستعد که هیچ یکی هر دو چشمان را بمالیدند با چند اصحاب خواص اندر رسیدند و آداب زیارت بجا آوردند
بیرون از روضه آمدند و برون اراده مسجد معلی رسیده نشستند و تمام مسجد از مرید شوندگان پر شده بود
جای ماندن هم نبود پس فرمودند که تسمیه بیارید تسمیه تبرک را حاضر آوردند آنگاه آنرا
در حجرهٔ ساده مراقب شدند بعد از آن مراقبه کردند چیزی آهسته بر می خواندند بعد از آن
سر او را خته حاجی عمرخان خادم را فرمودند که این تسمیه را در تمام مسجد بگردان تا جمیع مردم با آن
خود این تسمیه را لمس و مس کنند تا بیعت آنها منعقد شود و هر جا حاجت دو سه جائی
مردم را این تسمیه بیاس کنانیده بیار آنگاه فرمودند که بار بر و به هر یک را تو بده اگر ... همه را
مگو که نماز را همیشه می خوانده باشند و ده بار سورت اخلاص و ده بار درود شریف عقب هر نماز یک
صد بار کلمه طیبه بعد نماز عشا را اضافه کرد وظیفه نماید خادم موصوف بار رفت و ایشان که
حضور فرموده بودند عمل آورد باید دانست که چون حاجی عمرخان تسمیه را گرفته بر جماعت
مردم بیعت کنانیدن گرفت حضور خواجه ابقاه الله تعالی بار مراقبه کردند و توجه و الطاف
پیوسته داشته اند تا که عمرخان باز آمد حضور خواجه ابقاه الله تعالی از مراقبه باز آمدند این بنده
راقم الحروف نگران بود آنگاه برخاسته اندر دولت سرای خاص رفتند تمام شد جلد سوم از کتاب
اشارات فریدی المعروف بمقابیس المجالس و آنچه لآلی سلامی از جواهر زواهر ملفوظات ذات مقدس
حضور اقدس حضور خواجه ابقاه الله تعالی بقائه و نفعنا الله بلقائه در سلک کتابت
سفته آمد دست فرد بهشت ماه و سه روز راست تا آخر عمر شریف حضور خواجه ابقاه الله تعالی

بقائیٔ غیر متناہی باد و بندہ را نیز بہ یمن شیخ حیات فرزند بخشند کہ ہمیشہ بلا زست خدمت حاضر
بودہ از اقوال ہدایت بیان و احوال معرفت نشان و افعال سنت بنیان نویسان باشم
و این جلد سوم از اول تا آخر بجناب اقدس حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بمقابۂ سبق بہ سبق
خواندہ ام و حضور خواجہ القاہ اللہ تعالیٰ بکمال عنایت و توجہ سماع فرمودند و تصحیح و اصلاح معہ
تحقیق تمام نمودہ اند فقط و تصحیحات ۱۲۰ـ۱۲۲ـ۱۲۴ـ۱۳۶ـ۱۳۳ـ ۱۶۰/۱۳۰ ۱۶۲/۷ ۱۶۶/۱۲ ۱۸۴/۸۳ اعلام زاد بیبن

بالخیر

تقریظ ـ الحمد للہ رب العلمین والصلوٰۃ والسلام علیٰ رسولہ خاتم النبیین وعلیٰ آلہ و اصحابہ
اجمعین اما بعدہ میگوید فقیر محمد بخش سکنہ چاچڑاں کہ چون کتاب معرفت نصاب مقابیس المجالس
المعروف بہ اشاراتِ فریدی از ملفوظات سلطان ملت مصطفوی برہان حجت نبوی شاہد حجلہ احدیت
بادشاہ سرادق واحدیت شیخ علی الاطلاق قطب الآفاق غوث بالاتفاق ناطق حقائق ملکوت
کاشف دقائق جبروت صورت مجسم توحید سیدنا و مرشدنا حضرت قبلۂ عالم حضور خواجہ
غلام فرید والدیا جدہن رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ آنرا برادرم دینی مولانا **رکن الدین** پر پارسونکی سلمہ
ربہ در مدت نہ سال ہمہ تن گوش گزیدہ جمع کردہ است یک نسخہ بود و ہمہ مریدان و معتقدان و جملہ
طالبان طریقت و سالکان حقیقت ہر طرف پویان و جویان این خزینۂ معارف بودند بس بصرف
زر کثیر باہتمام خان صاحب والا شان **محمد عبد العلیم خان** صاحب بہادر سکنہ ریاست ٹونک
طبع کنانیدم تا در اطراف و اکناف عالم شائع گردد و ہر کسے بمطالعہ آن نسخہ متبرکہ ہمت بر گمارد
و جواہر معارف بدست آرد فقط

فقیر محمد بخش بقلم خود

اشتہار چھپائی مطبع مفید عام آگرہ

خدا کے فضل و کرم سے اس مطبع میں ہر قسم اور ہر زبان کی کتابیں اُردو ہندی فارسی عربی نہایت خوشخط صحیح و عمدہ جلد ارزاں نرخ و عمدہ سیاہی مصالحہ سے لیتھو میں طبع ہوتی ہیں عدالتوں و محکمہ بندوبست اور چنگی وغیرہ کے جملہ کاغذات بھی چھپتے ہیں یہ نامی مطبع عرصہ دس برس سے اپنے فرائض منصبی کو نہایت ایمانداری و خوش معاملگی سے ادا کر رہا ہے اور اسکی شہرت و نیک نامی روز افزوں ہے اور اس مطبع میں کتب رسالت اور مطابع کے بہت خوشخط و صاف وغیرہ چھاپی جاتی ہیں جن صاحبوں کو جو کچھ چھپوانا ہو ان کو کیفیت نرخ وغیرہ کی خط و کتابت سے معلوم ہو سکتی ہے نمونہ کے لئے ہمارے مطبع کی چھپی ہوئی کتابیں کافی و وافی ہیں فقط

المشتہر

محمد قادر علیخان صوفی مالک و مہتمم مطبع مفید عام آگرہ